

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

رساله‌ای نویافته دربارهٔ
تاریخ افغانستان در قرن نوزدهم
و وقایع مربوط به
امیر دوست محمد خان

مؤلف:

میرزا کلبی‌علی ابن آقا جعفر علی
(احتمالاً از منشی‌های امیر دوست محمد خان)

به کوشش:

عبدالعلی نور احراری

با مقدمهٔ

دکتر عبدالغفور روان‌فرهادی
و دکتر محمد حسن کاکر

انتشارات احراری

تابستان ۱۳۹۴ (۲۰۱۵م)

رساله‌ای نویافته دربارهٔ تاریخ افغانستان در قرن نوزدهم
و وقایع مربوط به امیر دوست محمد خان

مؤلف: میرزا کلبی‌علی ابن آقا جعفرعلی

بکوشش: عبدالعلی نور احراری

ناشر: انتشارات احراری

برگ‌آرایی و طرح جلد: فرزاد احراری

تهیه تصاویر و نمایه‌سازی: فرهاد احراری

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۴ (۲۰۱۵م)

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

بهاء: ۳۰۰ افغانی

:ISBN

انتشارات احراری: هرات، جنب کتابخانه عامه، مقابل پارک فرهنگ

تلفن: ۲۲۲۷۶۱ - ۰۷۹۹۴۴۸۷۷۷ - ۰۹۱۵۸۱۲۴۲۰۴

ایمیل: ahr10pub@yahoo.com



فهرست مطالب

پیشگفتار	۷
سطری چند دربارهٔ یک اثر خطّی بی نام	۱۱
هرلان نخستین امریکایی در افغانستان	۱۶
سخنی در معرفّی این رساله	۲۳

متن رساله

بخش اول: شرح جنگ امیر دوست محمد خان با سیک ها برای واپس گرفتن پشاور	۲۷
بخش دوم: بیان طعیان میر محمد امین خان موی تن، والی تاشقورغان و لشکرکشی بسوی آن مناطق جهت وادار ساختن سران اقوام به اطاعت از امیر دوست محمد خان	۷۹
بخش سوم: مکتوبی که وزیر محمد اکبر خان به جهت محقق باشی حبیب الله آخندزاده کاکری نوشت در سنه ۱۲۶۳	۱۵۱
بخش چهارم: وقایع شش روزه جمرود الی سرماواله	۱۶۱

تعليقات

معرفی «هرلن فرنگی» یا «جوشیا هارلان امریکایی»	۱۷۵
کرونی لوژی مجمل عهد امیر دوست محمد خان	۱۸۲
آلبوم تصاویر	۱۸۵
نمایه (Index)	۲۲۱

اهدا به
روان استاد بزرگوار
مرحوم دكتور عبدالصمد حامد

پیشگفتار

این نامه نقل نسخه خطی منحصر به فردی است که در اواسط قرن نوزدهم نگارش یافته و از حوادث آن زمان که نگارنده شاهد عینی قضایا و وقایع بوده معلومات می دهد. تصوّر بر این است که این معلومات دست اول بوده و شاید در هیچ کتاب و یا رساله ای دیگر به نشر نرسیده باشد.

مؤلف آن شخصی به نام «کلبی علی ابن آقا جعفر علی» احتمالاً از منشی های /میر دوست محمد خان بوده که او یا پسران امیر را در سفرها همراهی می کرده و چشم دید خود را از وقایع و حوادث یادداشت می نموده است. این رساله که فاقد عنوان بوده به چهار بخش تقسیم گردیده که هر بخش آن موضوع مستقلی را دنبال می کند و با بخش های دیگر رابطه ای ندارد که تقسیم بندی آن بدین ترتیب می باشد:

- **بخش اول:** شرح جنگ امیر دوست محمد خان با سیک ها برای واپس گرفتن پشاور.

- **بخش دوم:** بیان طغیان میر محمد امین خان موی‌تن، والی تاشقورغان و لشکرکشی بسوی آن مناطق جهت وادار ساختن سران اقوام به اطاعت از امیر دوست محمد خان.

- **بخش سوم:** مکتوبی که وزیر محمد اکبر خان، عنوانی محقق‌باشی حبیب‌الله آخندزاده‌ی کاگری نوشته است. (۱۲۶۳ ه. ق.)

- **بخش چهارم:** وقایع شش روزه جمرود الی سرماواله.

شیوه نگارش آن به نثر مسجع تصنعی، پیچیده با آوردن ضرب‌المثل‌ها و مقوله‌های عربی و فارسی تحریر یافته که شاید در آن زمان رواج داشته و مورد پسند بوده باشد. قصایدی که مرحوم مؤلف سروده و گاهی صحنه‌ای را به نظم کشیده، رساله را دل‌انگیزتر می‌نماید؛ چنانکه استاد محترم دکتور روان فرهادی در معرفی این رساله نمونه‌هایی از نثر مسجع و تصنعی آن را آورده‌اند.

مؤلف آن در واقع نویسنده‌ای زبردست و ورزیده، شاعری شیواییان و عالمی متبحر بوده و در ادبیات فارسی و عربی ید طولایی داشته است. قصایدی که به تتبع از قصاید مشهور شاعران پیشین در وصف/میر دوست محمد خان و سایرین سروده، استادی او را می‌نماید.

لحن نگارش به ویژه آنگاه که از امیر دوست محمد خان و امیرزادگان یاد می‌نماید، بسیار مَداحانه، مخلصانه و ارادتمندانه است. متأسفانه مخالفین را با لحنی تند و زننده و اهانت‌آمیز، به دور از آداب نویسندگی می‌کوبد و تحقیر می‌نماید.

از نام مؤلف که در صفحات آغازین رساله خودش را کلبی‌علی/ابن آقا جعفر علی معرفی می‌کند پیداست که مذهب تشیع داشته و آراء و عقاید و افکار تشیع در سراسر کتاب گهگاه به مشاهده می‌رسد.

شایان ذکر است که خواندن بسا صفحات این رساله بر من مشکل می‌نمود. بخصوص خواندن برخی از کلمات، عبارات و الفاظ نامأنوس

با رسم الخط مروّج در آن زمان و پیچیدگی عبارات بر این مشکل می‌افزود و سبب می‌شد که بر هر یک از کلمات بیش از حد درنگ کنم تا صورت درست آن را دریابم و البته اینکار وقت زیادی را در برمی‌گرفت. با آنهم تعداد اندکی را که از خواندن آن عاجز آمدم در کنار آن علامت سؤال (؟) گذاشتم تا مشخص گردد.

در این رساله در زمان جنگ /میر دوست محمد خان با سیک‌ها از شخصی به نام «هارلن/انگریزی» یاد شده که به همراهی هیأت اعزامی رنجیت سنگه برای مذاکرات نزد /میر دوست محمد خان آمده بود. این شخص همان جوسیا هارلن^۱ نخستین تبعه آمریکایی است که پایش به افغانستان رسیده بود و در نوشته‌هایی که از وی بجا مانده مطالب عجیب و غریبی دربارهٔ کارروایی‌های خود نگاشته که تا کنون دربارهٔ او مقالاتی نوشته می‌شود. استاد محترم جناب عبدالغفور روان فرهادی دربارهٔ وی مطالبی فراهم آورده‌اند که در بخش تعلیقات این رساله اضافه گردیده است.

این رساله از جهات مختلف ارزشمند و مهمّ می‌باشد:

۱. وقایع و حوادث تاریخی مربوط به قرن نوزدهم کشور ما را که در هیچ یک از مؤاخذ و منابع دیگر یاد نشده بیان می‌کند و برگی نوین بر صفحات تاریخ می‌افزاید.

۲. از نام‌های جغرافیایی اماکن و اسماء اقوام و شخصیت‌های با نفوذ و مقتدر آن زمان یاد کرده و معلومات مفید و سودمندی را به دسترس خواننده می‌گذارد.

۳. اتّحاد و اتّفاق اقوام و قبایل مختلف را در برابر دشمن متجاوز بیان کرده و از هر یک از اقوام نام برده که بدون در نظر داشت ارتباط قومی و قبیله‌ای و وابستگی مذهبی دوش به دوش به جنگ پیوسته و صحنه‌هایی از جنگ را به نمایش می‌گذارد. این امر حدود دو قرن قبل

مسأله‌ی وحدت ملی ما را نمودار می‌سازد.

۴. آشنایی با نشر مسجّع و تصنّعی و تشریفاتی آن زمان که سبک نگارش را در قرن نوزدهم ارائه می‌کند، از نظر سبک‌شناسی و تغییر و تحول نویسندگی و بسا مسائل ادبی، بسیار درخور توجه و مهمّ می‌باشد.

عرض امتنان:

از ذوات آتی که افتحار دوستی و آشنایی‌شان را دارم و مرا در ترتیب این رساله کمک نموده و یاری رسانیده‌اند، اظهار تشکر و سپاس می‌نمایم:

۱. جناب پوهاند حسن کاکر، مؤرخ شناخته شده و معروف کشور که نخست ایشان این رساله را از نظر گذرانده و پیرامون آن مطالبی نوشته‌اند.

۲. از جناب دکتور عبدالغفور روان فرهادی که در مراحل مختلف ترتیب این رساله مرا راهنمایی نموده و با کمال دقت به اصطلاح از الف تا یا را خوانده و حتی اشتباهات تایپی را نشانی کرده‌اند.

۳. از جناب پوهاند غلام صفدر پنجشیری که کتاب «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا از ۱۸۲۸ تا ۱۹۷۳»، اثر لیون پولاده را که ترجمه نموده و به چاپ رسانده در اختیار من گذاشته‌اند.

و من الله التوفیق

عبدالعلی نور احراری

ماه می ۲۰۱۵

سطری چند دربارهٔ یک اثر خطی بی نام؛

دکتور محمد حسن کاکر

این نوشته کوتاه را به خواهش محترم عبدالعلی نور احراری دربارهٔ یک نسخهٔ قلمی می‌نگارم که موصوف می‌خواهد آن را برای استفادهٔ علاقمندان تاریخ معاصر افغانستان طبع و نشر نماید. محترم احراری دربارهٔ تاریخ افغانستان علاقه‌مندی زیاد دارد، چنانچه موصوف قبل بر این هم تعداد زیاد اسناد رسمی اتحاد شوروی سابق را که دربارهٔ تجاوز آن به افغانستان است، بعنوان «افغانستان و اتحاد شوروی» از انگلیسی به فارسی درآورده و نشر نمود است. آماده نمودن این نسخهٔ خطی برای طبع و استفادهٔ خوانندگان که از چند جهت یک کار مشکل است، یک امر قابل قدر می‌باشد. این نسخهٔ خطی شاید بخاطری فاقد عنوان است که محتوای آن درباره یک موضوع نی بلکه درباره چند موضوع جداگانه است. موضوع مهم آن در مورد رویدادهای متعاقب انتخاب سردار دوست محمد، والی کابل بحیث امیرالمؤمنین در سال ۱۸۳۴م است. قسمت دیگر آن مکتوبی از طرف وزیر محمد اکبر عنوانی حبیب الله/خاندزاده کاکری و بخش آخر آن وقایع شش روزه جمروود الی سرما واله است. مزید بر آن بخش‌ها این نسخه از موضوعات مختلف بحث می‌کند. اسلوب نوشته آن هم از هم تفاوت دارد. از ذکر نام «وزیر محمد اکبرخان» مفهوم می‌گردد که این بخش و شاید تمام نسخه

بعد از جنگ اول افغان - انگلیس به رشته تحریر در آمده باشد. درباره اینکه سردار دوست محمد چرا ملقب به امیر شد، نه شاه، که حکمرانان سدوزایی به آن ملقب بودند، توجیهات زیادی ارائه شده است. توجه درست شاید این باشد که قرار ذهنیت عامه، افراد مدعی تاج و تخت خاندان احمدشاه کبیر مستحق حکمرانی افغانستان خوانده می‌شدند دیگر اینکه چون سیکه‌های پنجاب به سرکردگی رنجیت‌سنگه، پشاور را که پایتخت دوم افغانستان بود، اشغال کرده بودند، بزرگان کابل سال دیگر در موضع سیاه‌سنگ اجتماع نموده، دوست محمد را امیر یعنی قومندان مؤمنان خواندند که به سرکردگی او علیه سیکه‌ها جهاد کنند. لقب امیر بعدها لقب رسمی حکمرانان افغانستان شد تا آنکه امان الله آن را به شاه عوض کرد که این لقب در اصل شکل متغیر کلمه اوستایی بنام خسترا^۱ می‌باشد.

موضوع عمده این نسخه قلمی سوقيات نظامی / امیر دوست محمد علیه سیکه‌ها در ۱۸۳۵ می‌باشد. مهم بودن این بخش در مفصل بودن آن است. ولی کاش محرّر آن که خود را «محرّر این اوراق دلپذیر و مورّخ این تاریخ بی‌نظیر کلبی علی حقیر» می‌خواند آن را بطور منسجم و آسان بیان می‌کرد. با آنهم این قسمت نسخه مهم می‌باشد که قرار آن / امیر دوست محمد بعد از ورود به دکه، پسران خود، سردار محمد / افضل، سردار محمد اکبر، سردار غلام حیدر، و سردار محمد / اعظم را با سی و دو عراده توپ قلعه کوب به همکاری مشران قومی منطقه موظف به نجات پشاور از سیکه‌ها نمود ولی به سبب بی‌اتفاقی که بین / امیر دوست محمد و برادر اندرش سردار سلطان محمد حاکم سابق پشاور به قوت موجود بود، اخیرالذکر جانب رنجیت‌سنگه را گرفت و پشاور نجات داده نشد. درین مورد یک ماجراجوی انگلیسی بنام جوسایا هارلان که

در خدمت رنجیت سنگه قرار داشت، رول مؤثری به طرفداری او ادا نمود. هارلان بعدها در خدمت /امیر دوست محمد درآمد، و خدمات زیادی به او نمود. یادگار دایمی او نوشته‌های موصوف دربارهٔ افغانستان است که امروز یک منبع مهم درباره دوره /امیر دوست محمد بشمار می‌رود. در هر حال این وقتی بود که بعد از انحلال حاکمیت سدوزایی پسران اعدادار سردار پاینده محمد محمدزایی موسوم به سرداران قندهاری، سرداران کابلی و سرداران پشاور در مناطق خود از هم جدا حکومت می‌کردند. شاهزاده کامران سدوزایی هنوز هم در هرات حکومت می‌کرد. در مجموع تاریخ این دوره جنگ‌های داخلی بسیار پیچیده است. سیک‌ها با استفاده از همین جنگ‌های داخلی بود که پشاور را در ۱۸۳۳ اشغال کردند. آنها به فکر اشغال جلال آباد هم بودند، ولی آنها در سال ۱۸۳۷ در محل جمروود به سبب شکست قطعی‌شان بدست پسران «امیر کبیر» سردار محمد /افضل و سردار محمد /اکبر از پشاور پیش رفته نتوانستند و حتی پشاور را هم در ۱۸۴۹ به نفع انگلیس‌ها از دست دادند، و سلطنت نوینادشان هم به کلی منقرض شد. قسمت دوم این نسخه به رویدادهای کوچک و پراکنده در مناطق شمال افغانستان وقف شده که بزرگان محلی در علاقه‌های خود اکثر بنام «والی» حکومت می‌نمودند، ولی خود را تابع «افغانستان» یعنی امیر کابل می‌خواندند. کلبی‌علی درین مورد چنین می‌نویسد:

«از جانب... محمود خان والی سرپل، و خدایار خان پادشاه بدخشان، و مضراب خان بزرگ کولاب و عبدالرحیم بیک قبادیان رئیس درمن و غیره رؤسای این روی آب امویه که از دست تطاول پادشاه بخارا بجان آمده بودند... عرایضات خلوصیت آیات مشتمل بر مضمون اطاعت و انقیاد می‌رسید و جناب اقدس «امیر دوست محمد» را بر ترغیب امر به تسخیر و تصرف بلاد این روی آب امویه که از سابق زمان و سوالف آوان، از ممالک محروسه دولت

قوی شوکت شاهان افغانستان بود می نمودند ولی امیر... انجام آن
مهام را به وقت مناسب موکول می نمود.»

حقیقت این است که کولاب و سایر محلات واقع در شمال دریای
پنجه تا دریای مرغاب جزء بدخشان یعنی جزء افغانستان بود، ولی
روسیه تزاری در ۱۸۹۲ آن را از افغانستان به قوت نظامی منتزع
نمود. این موضوع در یک اثر من بنام «تاریخ سیاسی و دیپلوماسی
افغانستان» به تفصیل بیان شده است. بخش دوم این نسخه خطی
مکتوب «وزیر محمد اکبر خان» عنوانی حبیب الله آخندزاده کاکری
است. موضوع اصلی این بخش واضح نیست و این نامه عمدتاً
نصایح اخلاقی را در بر دارد، نه تاریخی. بخش آخری این نسخه
بنام وقایع شش روزه جمرود الی سرماواله است. این بخش بیشتر
درباره ملاقات و آداب آن با «کمشنر صاحب بهادر، حاکم پشاور»
از جان لارنس که گورنر جنرال یا حاکم محلی هند بود هم سخن
زده شده است. این بخش در اصل ممکن پیرامون معاهده سال
۱۸۵۵ و یا معاهده سال ۱۸۵۷ باشد که بین نمایندگان امیر و گورنر
جنرال هند برتانوی منعقد شده بود. حکومت هند برتانوی در هر
دو معاهده دوستی که منعقد شده بود، یک مقدار پول و اسلحه به
امیر اعطا می کند تا با آن بتواند ولایات قندهار و هرات را که در
دست برادرزادگان او قرار داشت و آنها زیر نفوذ ایران رفته بودند،
پس به کابل ملحق نماید. خود ایران در آن وقت زیر نفوذ روسیه
تزاری قرار داشت. این مساعدت موقتی حکومت هند برتانوی، امیر
دوست محمد را قادر نمود که هر دو ولایات متذکره را بدون جنگ
به کابل ملحق نماید و به این ترتیب یک افغانستان متحد را بشمول
بدخشان، هرات، قندهار تا مناطق همجوار شهر پشاور حین وفات
خود در ۱۸۶۳ به میراث گذارد. در مجموع تمام این بخش‌های
نسخه قلمی بخصوص در قسمت اول آن که تاریخی است مثلی که
در آن وقت معمول بود آیات، احادیث، مقوله‌های بزرگان و ابیات

شعری فراوان دیده می شود. امیر دوست محمد هم در منظومه های دراز مثل شاهان زمانه های قدیم بسیار ستوده شده است. مشخصهٔ بارز دیگر این نسخه قلمی این است که در آن نام افغانستان به دفعات و نام خراسان تنها یک مرتبه ذکر شده است ولی طوریکه پیش گفته شد، اسلوب تحریر این بخش ها از هم متفاوت است. و این می رساند که این بخشها محصول قلم نویسندگان مختلف می باشد.

پوهاند داکتر محمد حسن کاکر
کانکور، کالیفورنیا

۲

هرلان، نخستین امریکایی در افغانستان؛

دکتر عبدالغفور روان‌فرهادی

درباره جوسایا هرلان^۱ که نخستین امریکایی در افغانستان می‌باشد، پیش از این دیپلمات فقید امریکایی لیون پولاده و خانم اولیلا پولاده در کتابی با عنوان «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده آمریکا از ۱۸۲۸ تا ۱۹۷۳» یک فصل را نگاشته بودند و این کتاب توسط استاد غلام صفدر پنجشیری به تاریخ ۲۸ جنوری ۱۹۹۹ در آمریکا از انگلیسی به دری ترجمه و به چاپ رسیده است.

تحقیقات پولاده فقید، متکی بر کتاب خاطرات هرلان می‌باشد که در ۱۸۴۲ در آمریکا چاپ شده بود. به این تازگی مجله‌ای بنام «خبرهای افغانستان»، شماره ۱۴۴، مورخ اپریل ۲۰۱۴ چاپ پاریس به زبان فرانسوی به دست اینجانب (دکتر روان‌فرهادی) رسید که در آن یک مقاله با عنوان «نخستین امریکایی در افغانستان به قلم ژیل روسنیول^۲ که در سالهای ۱۹۷۰ مسیحی آتاشه فرهنگی در سفارت فرانسه در کابل بود و اکنون از متخصصان تاریخ معاصر افغانستان می‌باشد به چاپ رسیده است و در آن تصاویر هرلان، رنجیت سنگه، امیر دوست محمد خان و یک منظره نقاشی شهر

1. Josiah Harlan

2. Rossignol

کابل (به شمول بالاحصار) دیده می‌شود.

چون در اینجا دوست گرامی استاد عبدالعلی احراری ترجمه مقاله پولاده به قلم استاد غلام صفدر پنجشیری را دربارهٔ هِرلان آورده است، خواستم موادی را که در مقاله پولاده فقید به آن اشاره نشده و از دیگر منابع متعدد گرفته شده است از فرانسوی به دری ترجمه کنم تا پیوست رسالهٔ/میر دوست محمد خان، واقعه‌نگاری میرزا کلبی‌علی/بن آقا جعفر علی گردد.

جوسایا هرلان (۱۷۹۹-۱۸۷۱م)

جوسایا هرلان در فلادفلیا (واقع پنسلوانیا) در یک خانوادهٔ پروتستان فرقهٔ «کویکر» تولد یافته بود. در نوجوانی شاگردی لایق بود، یونانی، لاتین و زبان فرانسوی را آموخته و به طبابت و گیاه‌شناسی شوق داشت. علاقمند تاریخ باستانی بود و اثر پلوتارک یونانی را خوانده بود. حکایت جنگهای اسکندر کبیر را در دیار شرق به شوق مطالعه می‌کرد.

هرلان در سال ۱۸۲۰ (۲۱ سالگی) از سفری به هندوچین بازگشت و دریافت که نامزدی در سال ۱۸۲۴ (۲۵ سالگی) در کمپنی هند که کمپنی برتانوی بود در مقام طبیب استخدام شد (و می‌نویسد که امتحان مسلکی را گذشتاند). دو سال بعد در ۱۸۲۶ این وظیفه را ترک کرد و به سوی لاهور به دربار رنجیت‌سنگه، مهاراجای پنجاب رفت.

هرلان با شاه شجاع سدوزایی، امیر افغان که در لودهیانه نزدیک شمال لاهور به حالت تبعید می‌زیست، آشنا شد. شاه شجاع از وی خواهش کرد که به کابل برود و شانس عودت کردن او را به قدرت ارزیابی کند. شاه شجاع مصارف سفر هرلان را پرداخت.

هرلان لودهیانه را در اکتوبر ۱۸۲۷ با دسته صد نفری ترک کرد. در

کابل خود را به حیث یک مأمور برتانوی معرفی نمود که صلاحیت مذاکره را دارد (و این چندان راست نبود). در کابل مهمان یک برادر /امیر دوست محمد خان بود. /امیر دوست محمد خان هرلان را نزد خود پذیرفت و نتیجه آن شد که راه پشاور را بگیرد تا با بعضی از رجال به شمول سلطان محمد خان (برادر /امیر دوست محمد خان)، حاکم پشاور مذاکره کند. از این مسافت کابل چندان نتیجه نگرفت که /امیر دوست محمد خان مقام مستحکم دارد و رقیبان او به شمول شاه شجاع سدوزایی کمتر شانس دارند که او را از تخت برکنار کنند.

همان بود که هرلان در مارچ ۱۸۲۹ به لاهور برگشت و دوباره مدتی به طبابت پرداخت. طالع فرخنده و مهارت او در امور دربار سبب شد رنجیت سنگه مهاراجای پنجاب او را حاکم نورپور و جستوره در دسمبر ۱۹۲۹ و در ماه می ۱۸۳۱ او را حاکم گجرات مقرر کرد.

اما هرلان در فکر افغانستان بود و یکجا با شاه شجاع در آغاز ۱۸۳۴ برای تسخیر قندهار با سپاهی که فرمانده آن یک برتانوی بود حرکت کرد. در ماه جولای ۱۸۳۴ شاه شجاع سدوزایی را /امیر دوست محمد خان بارکزیایی شکست داد.

در این فاصله واقعه مهمی رخ داد و سپاه سیکه در ۱۷ مارچ ۱۸۳۴ شهر پشاور را از قوای /امیر دوست محمد خان گرفتند و تسخیر کردند.

در ماه اپریل ۱۸۳۵ رنجیت سنگه به هرلان وظیفه داد تا سلطان محمد خان را طرفدار بسازد تا اقدام احتمالی /امیر دوست محمد خان برای باز گرفتن پشاور ناکام شود. چون قبایل پشتون با هم اتفاق نداشتند، اقدامات هرلان نتیجه داد. سپاه /امیر دوست محمد خان در حوالی پشاور بود و در مقابل پیشرفت سپاه سیکه در ماه

می ۱۸۳۵ از راه دره خیر عقب‌نشینی کرد.

در این وقت رنجیت سنگه مبتلای فلج روی و دهن شد. طبیبان به علاج او پرداختند. هرلان یک آله را در دهن رنجیت سنگه نصب کرد که زبان او را بالا گرفته، امکان سخن گفتن را به او می‌داد. چون هرلان مبلغ بسیار زیاد تقاضا کرد، مهاراجه به خشم آمد و هرلان در لوده‌یانه کناره‌گیر شد.

در این حال هرلان چون خشمگین و تلخ‌کام شده بود، تصمیم گرفت سرزمین محکوم سیکها را ترک کند و به کابل برود (و کابل را در کتاب خود «شهر دارای هزار باغ» می‌خواند). در خزان ۱۸۳۶ (۳۷ سالگی) به کابل رسید. /میر دوست محمد خان او را پذیرفت و به مقام مصاحب نظامی خویش مقرر کرد.

به تاریخ ۳۰ اپریل ۱۸۳۷ در جنگ بین قوای سیکه و قوای افغان در جمرود که دهنه گذرگاه خیر می‌باشد، اشتراک کرد و سپاه امیر غلبه یافت و هرلان در کتاب خود آن را نتیجه لیاقت خود می‌شمارد.

در این ایام چارلز ماسون^۱ ایجنت برتانوی که هرلان را خوب می‌شناخت، او را یک مرد خشن و فاقد مسلک اخلاقی تشخیص می‌کند.

چارلز ماسون (۱۸۰۰-۱۸۵۳) اصلاً جیمز لوئیس نام داشت، و خود یک ماجراجو بود که از سپاه برتانوی هند گریخته بود. وی باستان‌شناس، سکه‌شناس و ایجنت سیاسی برتانوی بود و کتاب خود را در چهار جلد «بنام حکایه چندین سفر در بلوچستان و افغانستان» بعداً در لندن به چاپ رسانید.

در ماه سپتامبر ۱۸۳۸ /میر دوست محمد خان تصمیم گرفت یک

دسته سپاه برای مجازات میر مراد بیک که شخص صاحب قدرت قوم اوزبیک و حاکم قندوز بود، بفرستد. زیرا میر مراد بیک به سرزمین هزاره‌ها حمله‌ور می‌شد و مردان و زنان و کودکان را زندانی می‌کرد و سپس ایشان را به حیث غلام و کنیز به فروش می‌رسانید. مردم هزاره به /میر دوست محمد خان مراجعه کرده، وعده پرداخت مالیات را دادند تا امیر به مجازات میر مراد بیک اقدام کند.

دسته سپاه در ماه اکتوبر حرکت کرد و شامل بود بر ۱۴۰۰ سوار، ۱۱۰۰ پیاده، توپخانه با صد توپچی، ۲۰۰۰ اسب، ۴۰۰ اشتهر و یک پیل. پسر امیر بنام /اکبر خان ظاهراً رئیس دسته سپاه بود اما هرلان در کتاب خود می‌نویسد که فرمانده حقیقی او بود. طی عبور کهسار هندوکش، بیرق ایالات متحده آمریکا را به اهتزاز درآورد و اسکندر کبیر را که درباره‌اش در نوجوانی خوانده بود به خاطر آورد.

مردم هزاره به دسته سپاه امیر مساعدت نمودند. اندکی در شمال بامیان قلعه سیغان بود که به دست یک اوزبیک بود که به فروش غلام و کنیز می‌پرداخت. هرلان قلعه را محاصره کرده با ضربت توپخانه آن را ویران نمود. یکی از بزرگان هزاره والی غور [بند] بنام محمد رفیع بیک انضباط و مؤثریت دسته سپاه را پسندیده و با هرلان ملاقات کرد. هرلان می‌نگارد که سخن به جایی رسید که گویا هرلان در آینده امیر خواهد شد و محمد رفیع بیک وزیر او، و معاهده سری و مخفیانه با او امضاء کرد و این به شیوه و حساب ملوک الطوائفی بود (البته این هدف جنبه عملی نیافت).

دسته سپاه به سوی مزار شریف حرکت کرد. در طی راه بر یک کاروان ۱۶۰۰ شتر و ۶۰۰ گاو و گوسفند مسلط شدند. دسته سپاه در نواحی تاشقرغان زمستان را سپری کرد و در آغاز مارچ به بامیان عودت و به کابل از راه کوتل شبر واصل شد.

در کابل وقوع جنگ اول افغان و انگلیس پروژه‌های بلندبالای هرلان را به خاک برابر کرد و آن همه را که در خدمت/میردوست محمد خان در خیال خود پرورانیده بود.

سپاه برتانوی به فرماندهی جنرال ویلیام الفنستون^۱ و الکسندر برنس^۲ در ماه آگست ۱۸۳۹ کابل را تسخیر کرد. /میردوست محمد خان فرار کرد و برتانویان شاه شجاع را دوباره بر تخت کابل برقرار نمودند.

هرلان در پی حامی خود یعنی /میردوست محمد خان رفت؛ موقعیت و مقام او در کابل سخت دشوار شد. هرلان خدمت خود را به ویلیام مکنتن^۳ و الکسندر برنس پیشنهاد کرد. اما ایجت‌های انگلیس هرلان را به یک دسته سپاه تسلیم دادند که به تاریخ ۱۶ سپتمبر ۱۸۳۹ از کابل به راه قندهار به سوی هند حرکت کرد. در نتیجه هرلان در هند ساکن لودهیانه شد و از آنجا به کلکته رفت و در یک کشتی به مصرف کمپنی برتانوی هند به دیار خود یعنی امریکا عودت کرد.

می‌دانیم که قبلاً در ۱۸۳۷ الکسندر برنس بنام انعقاد یک پیمان تجارتي با /میردوست محمد خان به کابل آمده و با هرلان ملاقات کرده بود. این دو نفر یعنی برنس و هرلان با هم موافقه نداشتند (برنس چندین بار پیشنهاد همکاری هرلان را رد کرده بود).

هرلان در سال ۱۸۴۲ (در ۴۳ سالگی) خاطرات هند و افغانستان را در امریکا به چاپ رساند در کتابی به نام «A Memoir of India and Afghanistan» و در نام خود علاوه کرده بود: «مصاحب خاص نظامی امیر کابل». در این کتاب، هرلان یک تابلوی ملامت‌انگیز استعمار برتانوی

1. Elphinstone

2. Burnes

3. Macnaghten

را در هند و سیاست برتانوی در افغانستان را ترسیم کرده بود.

(F.Ross، در سال ۱۹۳۹ کتاب هرلان را در لندن دوباره چاپ کرد و بر آن تبصراتی افزود).

اما هرلان در امریکا نتوانست از کمالات خود مستفید شود. وی کوشید که با سپاه امریکا درباره وارد کردن اشتران افغانی مذاکره کند و پیشنهاد او قبول شد. وارد کردن تاک انگور افغانی را نیز پیشنهاد کرد اما این پروژه‌ها به موفقیت عملی نینجامید.

جنگ داخلی امریکا (شمال و جنوب) در ۱۸۶۱ آغاز شد. هرلان که ۶۲ ساله بود یک دسته سپاه سواره را با درجه کلنل در قوای شمال به عهده گرفت، اما بعد از دو سال به دلایل صحتی از این وظیفه معذرت خواست (اگرچه منابع دیگر گفته‌اند که سلیقه فرماندهی او به طرز شرقی در امریکا مطلوب نبود).

سرانجام هرلان به حیث طبیب در شهر سانفرانسیسکو جاگزین و در سال ۱۸۷۱ (در ۷۲ سالگی) در اثر بیماری سل از جهان رفت.

یک نفر زندگینامه‌نویس بنام مستنیر^۱ در کتابی زیر عنوان «مردی که می‌خواست پادشاه باشد، نخستین امریکایی در افغانستان» چاپ نیویارک در ۲۰۰۴ او را شارلاتان می‌خواند و به لهجه تمسخرآمیز والاحضرت^۲ خطاب می‌کند و می‌گوید وی طبیب، سپاهی، جاسوس، گیاه‌شناس، طبیعت‌شناس و شاعر بود و نیز یک اجیر و شارلاتان.

بنابراین نخستین امریکایی در افغانستان یک ماجراجوی چالاک بود که شخصیت او علاقمندی و قدردانی را جلب نمی‌کند.

دکتور عبدالغفور روان‌فرهادی

1. Macintyre

2. His highness

۳

سخنی در معرفی این رساله؛

دکتور عبدالغفور روان‌فرهادی

دوست گرانقدر استاد عبدالعلی احراری نسخهٔ قبلی این رساله را به اینجانب رسانید تا تبصرات خود را دربارهٔ آن بنویسم. اینک چند مطلب را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌دارم تا بدانند که این رساله به چه حساب ارزشمند است.

سبک کتابتِ واقعه‌نگار:

مطابق ایجاب احوال آن زمان، یعنی آغاز قرن نوزده مسیحی، سبک کتابت واقعه‌نگار او را وامی‌داشت تا در طرز بیان اظهار کمال نماید. در آن عهد این آثار بدون توقع چاپ نگاشته می‌شد، یعنی مطالعهٔ آن برای خواص بود: چه رجال سیاسی، چه دانشمندان که تعداد ایشان شمرده بود. نتیجهٔ آن بود که در کتابت طبقه عوام: چه باسواد، چه نیمه باسواد، هدف و مخاطب بیان نگارش نبود. هرگز هم واقعه‌نگار این تصور را نمی‌کرد که در قرنهای آینده روزی اثر او به مطالعهٔ هزاران مردم برسد.

از آنجاست که طرز بیان بی‌نهایت تکلف‌آمیز و مطمئن بود. مثلاً واقعه‌نگار بجای آن که بنویسد «آفتاب طلوع کرد.» می‌نوشت:

«صبحگاهان عمر سپاه شامی شبر و شب، رو به انحطاط آورده،

خسرو رومی روز با تیغ زرین چهر مهر، از افق قلعه سپهر...»
واقع‌نگار اگر ده بار طلوع آفتاب را ترسیم کند، به ده عبارت
متفاوت می‌نگارد تا اظهار کمال خود را بجا آورد.
مثال دیگر، این بیان شایسته توجه است:

«شطرنج‌باز گردون، فرزین طالع امیرزاده فیروز مطلع را در بساط
سراسر انبساط این بساط به نحوی در خانه مراد نشانیده است که
عاج این پیادگان محتاج به شعور کالعاج شود، و خنگ سعادت
آهنگ بخشش را به دست و پای شتاب نه، بل به نوعی در این
میدان نزهت‌بنیان به جولان آورده که فیل بند اینگونه فرقه کجرو
مخالف پیوند گردد...»

خواننده امروز باید همه اصطلاحات آن زمان شطرنج را بشناسد و
سپس در پی درک معنی درباره احوال امیرزاده شود که آن هم آسان
و ساده نیست.

در بیان قتال در میدان جنگ، شطارت پیادگان و سواران، طرز بیان
واقع‌نگار همین است که مزین به کلمات مُقَفّی و مسجع می‌باشد.
واقع‌نگار درباره آیات مبارکه قرآن کریم معرفت زیاد دارد و به
انواع مختلف در مدح و ذم اشخاص و بیان و احوال از این معرفت
استفاده می‌کند. معلوم می‌شود که معرفت احادیث نبوی^(ص) نزد
واقع‌نگار اندک است، و حتی در نامه وزیر اکبر خان به مولوی
حبیب الله آخندزاده، این نقصان معرفت واقع‌نگار که منشی نامه
است، دریافت می‌شود.

اشعار در متن رساله:

در آن زمان هنوز چاپ (چاپ سنگی) به آن اندازه نبود که کتاب
اشعار بزرگان میسر باشد. مجموعه‌های اشعار برگزیده بزرگان قدیم
ادب که بنام «جنگ» یاد می‌شد به دست نخبگان موجود و همه

قلمی بود.

ملفت می‌شویم که واقعه‌نگار این رساله، در موارد گوناگون اشعار برگزیده از فردوسی طوسی و خواجه حافظ شیرازی را می‌آرد و هر گاه مطلبش مداحی امیر یا اهل قدرت باشد به پیروی قصاید انوری ابیوردی، خود شعر می‌گوید، زیرا شاعر است و در بعضی موارد تشخیص آن که شعر از یکی از بزرگان قدیم ادب است یا از خودش، دشوار می‌گردد.

بیان مطالب تاریخی:

اگر یک جوان محقق علاقمند به تاریخ لازم ببیند مطالب تاریخی را نقل و اقتباس کند، شاید کارش در بیست صفحه تمام شود زیرا باقی رساله تفصیلات ادبی است که در آن واقعه‌نگار، اظهارات کمالات نگارش خود را می‌کند، یعنی مطالب ارزنده تاریخی در خلال انبوه بیانات ادبی نظم و نثر باید جستجو شود.

واقعه‌نگار نمی‌دانست که نسلهای آینده، در قرنهای مابعد رساله او را مطالعه خواهند کرد؛ از طرف دیگر بسیار سؤالات در بیان احوال تاریخی در طرز دید واقعه‌نگار و در نیازمندی امروز متفاوت است. امروز محقق می‌خواهد بداند که زندگی هر روز در آن عهد چگونه بود. مثلاً برزگران و کشاورزان چگونه می‌زیستند؛ یا مثلاً امیر، سرداران سپاه و افراد لشکر هر یک چه می‌پوشیدند، چه می‌خوردند و شب و روز ایشان در ساعاتی که جنگ جاری نبود چگونه سپری می‌شد.

پیشنهاد به جوانان پژوهشگر:

این رساله برای جوانانی که در دانشگاه‌ها مراحل پایان تحصیل خود را می‌گذرانند، یا شامل اکادمی شده‌اند، در زمینه تاریخ امکانات گوناگون را می‌دهد. باید دانست که از تألیف رساله که

حاوی چند بخش است چند سال کمتر، دو قرن سپری شده است. پژوهشگران تاریخ یک عده مطالبی در این رساله خواهند یافت که در آثار مورخان دیگر، بشمول فیض محمد کاتب هزاره نیامده است.

پژوهشگران تاریخ نگارش و ادب نیز درباره واقعه‌نگار و امکانات او برای بیان به خوانندگان بسیار محدود آن زمان، در نشرات انجمن تاریخ که در زمان شاهی فعالیت داشت، کتب تاریخی به نشر و بعضی به نظم موجود است که همه از روی نسخه‌های خطی برگرفته و چاپ شده است و امکانات مقایسه را میسر می‌کند؛ نکات عمده آنرا درک خواهند کرد و به قلم خواهند آورد. همچنین مقایسه با آثار سابق مانند آنچه درباره نادر افشار، احمد شاه بابا و دیگر شاهان سدوزایی نیز جالب خواهد بود.

به این حساب‌ها این رساله ارزشمند و مستحق چاپ می‌باشد.

دکتور عبدالغفور روان‌فرهادی

نگاشته شد در سن رامون، شمال کالیفورنیا، ۲۰۱۴م

«متن رساله»

[بخش اوّل:]

شرح جنگ امیر دوست محمد خان با سیک‌ها برای
واپس گرفتن پشاور

هو

متصرف شدن «هری سنگ» و غیره کارداران (رنجیت سنگه)، دارالعلم پشاور را از وزیران امیر زمان و خدیو دوران و هجرت کردن ایشان در کابل خُلدنشان و بعد از آن رفتن به سمت باجور به امر و اشاره امیر اشرف اعلی و هنگامه منازعه کردن با کفارِ شقاوت اثر آن بوم و بر به عون الملک الاکبر

تبیین این حال و توضیح این مقال آنکه بعد از آنکه سرداران باعز و شان سردار سلطان محمد خان و سردار سید محمد خان و سردار پیرمحمد خان از غلبه و غلیان سیکانِ شقاوت نشان هجرت از پشاور اختیار کرده، اضطراراً چون کواکب انور نوربخش محال باجاور شده بودند. از آن سرزمین جمعی از غازیان جلادت آیین و مجاهدان سعادت قرین را با فرقه‌ای از جزایرچیان زحل صلابت و گروهی از تفنگچیان مریخ مهابت به جهت استخلاص تپّه دوآبه و استحفاظ قریهٔ پچپا و چینکی و نواحی مچنی تعیین فرمودند. مأمورین به نهج مقرر و اشاره والا در آن بوم و بر حمله آور گشته در امتداد چند یوم به نشتر تدبیر شمشیر، اخلاط فاسد وجود ناپاک آن گروه مکروه بی‌باک را از وجود آن نواحی پاک ساخته، محل چینکی را که سه گروهی قریه پچپا و واقع کوهستانات تپه مهمند بود، محل نزول خویش و مقام آرام غازیان سعادت اندیش نموده؛ پیوسته در تدارک کار و همواره در غزای آن کفار ناهنجار اشتغال

می‌ورزیدند. چون سیکان شقاوت‌نشان و مخالفان ضلالت بنیان وجود مجاهدان سعادت‌توأمان را در آن نواحی موجب اختلال احوال و باعث بر مجهولی دخل و عمل عمال خودها دانسته راه تردد خود را در تپه‌جات دوا به و مهمند مسدود و عقده این کار را به غفلت گذرانیدن و سهل انگاشتن به نهایت شدود می‌دیدند، در قلع و قمع بنیان و ارکان غازیان از آن مکان، انواع حیل اندیشیدند. چون تیر مراد ایشان به غیر از منازعه به نشان نمی‌آمد، قرار کار را به شبیخون داده «هری سنگ» و «سجت سنگ» و «حوشال سنگ» و «عطر سنگ» و «گرگ سنگ» و «جواله سنگ» که سران سپاه و سرداران آن ضلالت‌اتباه بودند، با سی هزار سوار جرّار و پیاده‌گان کارزار هنگام شام از شهر پیشاور حرکت نموده همه شب چون سپاه سیاه‌فام شب در آن ظلمت اللیل مانند کواکب نحوسین خیل خیل در تردد گشتند.

شبیخون نمودن کفار شقاوت‌نشان بر سر غازیان و خبر یافتن ایشان از آن معامله وحشت‌نشان که عمر سپاه شامی شبرو شب، رو به انحطاط آورده، خسرو رومی روز با تیغ زرین چهر مهر از افق قلعه سپهر زهرچشم خشمی نموده، سپاه زنگ ظلمت را منهزم ساخت.

سیکان شقاوت‌نشان خود را غفلتاً به سر وقت ایشان رسانیده می‌خواستند که دستبرد زده کار قلعه‌گیان را به انجام رسانند. از آن که دیده‌بانی راه مخالفین به جاسوسان دوریین و تیزهوشان ذکاوت‌قرین تفویض شده بود، هنگام طلوع نیر اعظم و طلّیعه مهر زرین علم مخبران، خبر به غازیان نصرت‌نشان و مجاهدان

جلادت بنیان رسانیدند که اینک از جانب کفره فجره گردی است
عظیم برخاسته و در دل گرد صفوفیت آراسته، اکنون معاندان با
لشکری گران و انبوهی بیکران می‌رسند. غازیان راکب، کأنهم شهاب
ثاقب از استماع این خبر وحشت‌آثر کمر همّت بر میان بسته به
عزم رزم بادپای کوه توان جلادت را، سبک‌عنان ساخته به تقابل
ایشان پرداختند و پیادگان جزایرچی و کوهستانی و وزیری را در دور
و نواحی قریه چینیکی به کمینگاهان صعب، مورچل‌های سخت، نظر
بر استحکام قریه مذکور مقرر و ساکنین آنجا را به کوچانیدن عیال،
و اطفال، و بردن مواشی و اموال به قلل جبال اجازت داده، خودها
متوجه جدال و مستعد قتال آن طایفه بدسگال گشتند:

چو از کوه مشرق شه نیمروز	عیان گشت با خنجر دیده‌دوز
جهان را سراسر مسخر نمود	تن هندوی شام بی‌سر نمود
فرود آمدند آن دلیران ز کوه	به یکبارگی با دل پرشکوه
خروشان به هم اندر آویختند	ز حلقوم‌ها خون بسی ریختند
ز خون یلان دامن کوهسار	سراسر شقایق شد و لاله‌زار

شب و روز با هم درآمیختند

چو کفر و مسلمان به هم ریختند

عقاب سیه‌بال و باز سفید	شد از مؤمن و کافر آنجا پدید
ز انبوه لشکر در آن تیره‌دشت	جهان چون شبی ظلمتی تیره گشت
ز سم ستوران پولاد سم	سمک گشت ظاهر، سما گشت گم
شد از دلشین مهره‌های تفنگ	به پویندگان عرصه جنگ تنگ
ز الماس‌گون تیغ هندی نژاد	غرور از سر هندوان برد باد
ز دلدوزی رُمج و پیکان تیر	بدزدید بر خود شکم چرخ پیر
به تیر و به شمشیر و گرز و کمند	یلان دلاور در آن کوه‌بند

دریدند مغفر بریدند پای شکستند دست و بیستند پای
روان شد از آن کوه چون بیستون به هامون ز خون یلان جوی خون

مجادله و مقاتله کردن مجاهدین سعادت قرین با سیکان شقاوت آیین و منهزم نمودن ایشان به توفیق داور دو جهان

از وقت صبح که تیغ زن آفتاب جهانتاب، از گوشه کنگره برج سپهر
و قلعه قلعه افق برآمده تا هنگام شام با تیغ خون آشام، در عرصه
عالم به خونریزی سپاه زنگ سیاه رنگ ظلم اشتغال داشت، غازیان
نصرت نشان به فحوای [آیه] وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
دست از مال و جان شسته، از قلعه چینیکی به یکبارگی قدم در دامنه
دشت جلادت نهاده با یکدیگر ندای وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ دردادند
و با تیغهای آخته خون آشام با آن طایفه بدسرانجام، درآویخته از
لگدکوب طعن و ضرب این آشوب، جمعی غریق لُجّه خون در
دشت و فرق و سینه کوه. از خون فرق و سینه، فرقه گلگون گشت؛
از طرفین آتش فتنه و فساد تیز و در هر گوشه از جانبین فتیله
رزم کوش تیز. هوش از سرکوشیها گوشک جزایر و تفنگ در گوش
جان رزم کوشان مخبر اخبار محنت آمیز گلوله های بلا انگیز بود. اما
چون جمعیت کفار خذلان آثار، افزون از اندازه [و] شمار، و تقابل
غازیان جلادت نشان با ایشان از علّت قلت اعداد، نهایت متعذر
و دشوار می نمود، چه از هر چهار جانب ابحار عساكر مخالفین
متلاطم و امواج افواج معاندین متهاجم بود. مجاهدین چون عرصه
کار را بر خود تنگ و پای کوشش را بر سنگ دیده، کشتی حیات
خویش را چارموجه بحر فنا یافتند، متوکل به جناب ایزدی و عنایات
سرمدی گشته به قوت سرپنجه جلادت، سفینه امید را به ناخدای

لطف خدای یگانه سپرده از آن گرداب بلا و ورطهٔ عنا بیرون نموده به ساحل نجات رسانیدند و قلّهٔ کوهی را که مشرف قریه مزبور بود، مورچل خودها نموده نشستند، چون آن بینویان قانون خورمی (شاید: خرّمی) را از دست داده سینه به ناخن حسرت می‌خراشیدند و از راه عجز و نیاز به درگاه خداوند عاجزنواز، ساز شکسته‌دلی را بندآوا ساخته زبان حال را به فحوای مقال آیهٔ سعادت اشتمال رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ مترنم می‌ساختند، الطاف سراسر اعطاف پروردگار و اشفاق بلانهایات احمد مختار [صلی الله علیه و سلم] شامل حال سعادت‌اشتمال اهل اسلام گشته، استدعای ایشان به درجه اجابت مقرون گردیده، هاتف غیبی ندای صدق‌انتمای وَ أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ گوشزد ایشان نمود. غازیان این معنی را از نتایج اقبال و کمال افضال ایزد ذوالجلال و خداوند لم یزل لایزال شمرده از غیرت دین متین حضرت سیّدالمرسلین - علیه آلاف التّحیّات من الملّک الحق المبین -، چون بحر زخار به جوش و با تیغهای برق‌آثار مانند رعد به خروش آمده، دامنهای همّت بر کمر زده چون سیلاب کوهساری از فراز کوه رو به نشیب آوردند، و به یک لطمه پیکر کوه، و جسد قلعه را از خس و خاشاک هیاکل ناپاکِ آن گروه مکروه بی‌باک، پاک ساخته، چون از کمال صدق و اخلاص در مقام جانبازی بودند، دل از دست نداده، تا پای کوه سرافشانی کردند. در آن فرصت چون کارفرمایی کار جزایر و تفنگ از کار افتاده، کارد به استخوان رسیده بود، آهنگ جنگ را به چوب و سنگ نهاده و از آن نیز درگذشته، دست به کارد و قبضهٔ شمشیر برده، بالاخره کار به مشّت و گریبان رسانیدند، به این وسیله دامن جمیلهٔ مقصد به دست آمد، شاهد فتح از پردهٔ غیب، جلوه‌گر عرصهٔ شهود گردید، کفّار ضلالت‌آثار، تاب مقاومت و قرار نیاورده

رو به فرار نهادند، غازیان ظفر هم‌عنان با سعادت، به تعاقب ایشان پرداخته تا برج سعادت، که سه گروهی قریه چینکی است، از جدال، و قتال و حرب و ضرب و دریدن و بریدن و شکستن و بستن دست باز نکشیده سه سردار نامور با نهصد نفر سوار و پیاده لشکر شقاوت‌اثر را به قتل رسانیده، به دارالبوار فرستادند، چون بیشتر از آن مکان خارج دره و ارض پنهاور، و تقابل پیاده با سوار نهایت متعذر بود، عنان بازکشیده با نیل مقصود مراجعت نموده، مظفر و منصور به جای خود معاودت کردند. چون از استماع مژده این فتح سعادت‌قرین، امیر کبیر جهان‌دور دیانت‌آیین را شور عسرت از رفع این عسرت از سُر عرست دوچند گردیده، به امر والا، آوای نای کرنا و طنطنه کوس روئین و غلغله نقاره قیامت‌آئین از چرخ برین گذشته، رایت فرحت و سرور بلند، و اسباب بهجت و حبور دوچند گردید. برین تهنیت و مبارکباد طوطی کلک شکرخای حلاوت‌بنیاد مورخ زبان بیان گشاد، و به تضمین قطعه شکرریز بحر رمل که نورافشان‌تر از آفتاب در برج حمل است، به تبیان حال دلاوران عرصه کارزار، و بهادران صفحه پیکار و مبارزان خون‌آشام و خون‌خواران مجاهدین سعادت‌انجام نموده، پرده مطلب را از چهره شاهد مدعا گشوده، معروض سده سنیه والا نمود. تضمین قطعه نصاب در بحر رمل:

ای وجود نازکت نازک‌تر از گلبرگ تر

روی نورانیّت نورانی‌تر از شمس و قمر

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

خیز در جنگ جهاد این قطعه را برخوان زبر

شکر الله کز عنایات کریم دادگر
گشت ظاهر بر خلائق رایت فتح و ظفر
نیست این تأثیر، خود از عالم کون و فساد
آمد از غیب این بشارت از مبشر بر بشر
از شنیدن تا به دیدن لیک چون فرق عظیم
باشد آسان می‌نماید بر تو ای زیباپسر
قطعه در واردات رزم منازم بیان
تا بدانی حال گردان اندران مسلخ اثر
تیغ ببرید و سنان بدرید و بشکست از عمود
جید گردن، صدر سینه، رکبه زانو، رأس سر
جز خدنگ خود و خفتان کس نپوشید و نخورد
ثوب جامه، رزق روزی زاد توشه در سفر
از خدنگ‌اندازی گردان و از خون یلان
غیث باران گشت و خفتان در بدن مبلول‌تر
شارق و شمس و ذکا و لوح بیضا آفتاب
از دخان توپ و شاهین گشته از شب تیره‌تر
هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب
بود یکسان بر یلان زان ساعت محشراثر
... شیمه دیدن و داب است خوی
گشت دیگرگون در آن صحرای مهلک از بشر
از غم و اندوه و کربت بر یلان یکسان نمود
حسن خوبی قبح زشتی، صاف خشک و رطب تر

حنطه گندم، دخنه ارزن، خبز نان و لحم گوشت
 بر خلائق بود از زهرِ هلاهل تلخ تر
 میهمان دار قضا آورد بهر پردلان
 جذوه‌دان یک پاره آتش قلذه یک پاره جگر
 نقی مغز و شحم په شد آب از خوف و بریخت
 وز نهیب توپ‌ها شد اذن گوش اطروش کر
 از سموم توپخانه سوخت از اشجار و ریخت
 اصل بیخ و فرع شاخ، بذر تخم، قطف پر
 ذنب سرخان، سید گرگ و سمع ... و لیث شیر
 اندران دشت مهیب از وهم برنا کرده سر
 در زمین و بحر شد از خوف پنهان و بریخت
 حیه مار و حوت ماهی، طیره مرغ و ریش پر

چون امیر کبیر جهان‌داور را، شاهد استخلاص دارالعلم پشاور همواره
 هم‌خوابه ضمیر بود و متمکن ساختن برادران نامور را بر مسکن
 اصلی درآئینه خاطر عکس‌پذیر، غلبه و غلیان مجاهدان نواحی پشاور
 مجتمع‌شدن رزمجویان و همّت و تهور شعاری مقدمه الجیشان، برادران
 حمیده‌سیر، و انهزام معاندان شقاوت‌اثر را از مغتلمات غیبی و تأییدات
 لاریبی شمرده به تحریر ترغیب نامجّات کوشید و به ذوق جان از میخانه
 دین مبین باده ثواب آماده اللّٰهُمَّ ثَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ نوشید
 و بر برادران نامور و والیان باجور، و رؤسای مهمند و شنواری و بزرگان
 خیبر، و اربابان اطراف و نواحی پشاور و خانان یوسف‌زایی و ختک
 و بنگشات علیا و سفلی و غیره ساکنین آن بوم و بر، از صغیر و کبیر
 به تواتر و توالی یکدیگر اشتهارنامه‌جات فرخنده‌آیات به این مضمون

نوشته فرستادند که ما را عزم جزم بر آن است که به تأییدات ایزد مستعان و توفیقات خالق دو جهان و تفضلات آفریننده جسم و جان و پیداکننده عالم و عالمیان که او سبحانه مُلک‌بخش و مُلک‌ستان است، بادپای کوه توان جلادت را، در عرصه همت والانهمت، در جولان آورده با جیوش بحر خروش، عمان جوش و توپخانه و پلاتن پلاتن رزم‌کوش و سپاه دین‌پناه سعادت هم‌آغوش به عزم استخلاص پشاور و سپردن به برادران نامور، قسمت آن سرزمین را مضرب خیام عساکر ظفرفرجام سازیم و به اتفاق مسلمین دیانت‌قرین به انجام آن مهم پردازیم.

مصرع: تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد.

لهذا محرّر این اوراق دلپذیر و مورخ این تاریخ بی‌نظیر... کلبی‌علی فقیر را ابیاتی چند مشتمل بر ترغیب جهاد در مدح امیر کبیر سعادت‌مند و خدیو نیو دیانت‌پیوند بخاطر رسید. چون نه سخن بی‌موقع بود در موقعش درج گردید و برخی از لطایف کلام آنکه اسماء کرام پدر بزرگوار و برادران نامدار امیر کامگار که ... گوهر آبدار ابحار جهان‌داری بودند، کلیتاً بر سبیل کنایه و ایهام ذکر نموده شد و در اسلوب شعریه، امیر بی‌نظیر موصوف، به هریک از آن اسماء صفاتیّه ستوده گشت و آن ابیات این است:

ای تو سرافراز زمین و زمان	وی ز تو پاینده مکین و مکان
گشته «فتحنا لک فتحاً مبین»	پیشروت ای شرف سروران
پرتو مهر تو عظیم‌الوقار	داده سران را به کواکب قران
طنطنه دولت تیموریت	غلغله افکننده به کروبیان
از ره لطف تو امیر دبیر	ذره به خورشید رسانده مکان
شیر شکاری گر از این مرغزار	گشت چو خورشید به مغرب نهان

پردلی آمد که نکوتر نهاد
چون تو ندیدست سپهر کهن
رحمدلی لیک به هنگام رزم
نامده از پرورش آب و خاک
بر تو نموده است محمد عطا
یار محمد بودت تا بود
سرور و سلطان چو محمد بود
از شرف طالع و بخت سعید
آنکه خطابش اسدالله شد
لطف خدای صمد بی نیاز
خالق جبار پناه تو باد
چون فلک از خسرو گیتی فروز
وصف تو باید به قلم گرچه هست
لیک به مدح تو شرر از قلم
کرده روان هر دمی از بحر فکر
ریخته در دامن الفاظ جسم
آمده فردوسی طوسی اگر
یا شده در دولت اسکندری
سنجر سلطان شه سجلوق را
سعدی شیرازی اگر کرده است
این منم آن کس که زبان برگشاد
طوطی شکرشکن خامه‌ام
دُرّ گرانمایه نظم مرا
به که به گوش تو چو آویزه دُرّ

قاعده‌های نو این خاک‌دان
پیر به تدبیر و به طالع جوان
شیردلی ای تو هژیر ژیان
مهردلی چون تو خدیو زمان
سروری مملکت این جهان
دور فلک را ز کواکب قران
ساز تو در ظل لوایش مکان
پیر محمد شدت اندر جهان
باد پناه تو به روز کران
شامل احوال تو در هر زمان
باطن و ظاهر به نهان و عیان
گشت فروزان ز تو این دودمان
با دو زبان یک قلمت مدح خوان
چون نی شکر شده شکر فشان
گوهر یکدانه و دُرّ گران
از صدف طبع لآلی جان
مادح محمود، شه کامران
نظم نظامی نسق رومیان
انوری آمد اگرش مدح خوان
مدح اتابک و الپ ارسلان
در ره وصف تو خدیو زمان
گشته ز منقار تبرزد فشان
دور تو شد مشتری آن قدردان
جا کند ای دُرّ در انیان

تا برد آوازهٔ نظم مرا
جز به خطا گر نکشی خط نسخ
لطف قبول تو کران تا کران
بر خط این نوحط فرسی زبان
گوهر مدح تو درآرم به نظم
همچو کواکب به سپهر بیان

اظهار اسم امیرِ کبیر و تاریخ جلوس بر مسند میمنت امارت

خواستم از عقل پرسم که کیست
نامده از دل به زبانم که داد
آنکه امیر است و خدیو زمان
مژده به من آن خرد خرده‌دان
گفت که کی واقف نامش شوی؟
به که در این نام گهر از قلم
ریزم و گردم ز زبان دُرفشان
صفحهٔ کاغذ چو گل بوستان
تازه کنم بر صفت عارضش
ما و خرد هر دو در این گفتگو
کز طرف بهر دلی دوستان
مژده رسانید بشیری که خیز
برکش و بس با سر امید گوی
دیدهٔ اعدا به زبان سنان
دوست محمد شه صاحبقران
عقده دیگر به دلم چون که بود
خواستمی تا که کنم حل آن
مطلع دیگر ز سپهر بیان
کرد چو خورشید درخشان طلوع

قصیدهٔ ثانی در میان قصیده اول مشتمل بر ترغیب جهاد

ای سر و سر حلقهٔ گردن‌کشان
ای صدف بحر جهان را گهر
گردن گردان به کمندت کشان
وی شه کامل خرد کاردان
نیست تو را گرچه سر سلطنت
تا که به کام تو کند گردشی
هست مرا از فلک امید آن
بر روش کام دل دوستان
خیز که هنگام نشستن نماند
دزد کمر بسته به تاراج مال
رهزن باغی، زده بر کاروان
خیز چه خسپی چو تویی پاسبان

گرگ زده بر گله گوسفند
قبیۀ اسلام شده بتکده
قلت طالوت گرت گوش زد
واقعۀ موسی و فرعون اگر
رو مشو از رحمت حق ناامید
واهمه از کثرت اعدا نکرد
تا که به هفتاد و دو پرکاله شد
نیز ز اصحاب در آن دشت کین
تا که نبی با تن تنها بماند
در ره حق بود چو ثابت قدم
ناگهش از هاتف غیبی ندا
چون طرف حق به حقیقت تراست
آیت نصرت چو ز حقّت رسید
مژده آن فتح نبی چون شنید
کز طرفی تند در آمد دلیر
شیر خدا شافع روز جزا
آن که نژاد است و نخواهد بزد
آمد و بشکست یداللهیش
شعله فکن شد ز دم ذوالفقار
چون تو نه طالوتی و نه موسی ای
لیک ز الطاف قدیم ازل
گشته از آن واجب و لازم به تو
خیز و میندیش ز تقلیل خویش
طول سخن چون که ز حد در گذشت

خفته چرایی چو تو باشی شبان
از اثر کفر شقاوت نشان
گشته به اندازه جالوتیان
از خبرت آمده خاطر نشان
آیۀ امید ز فرقان بخوان
روز اُحد خاتم پیغمبران
عمّ نبی حمزه صاحبقران
بس که فتادند ز پا خسته جان
خون ز دو دندان مبارک چکان
آن جسد اصل جهان را چو جان
آمد کای پیشرو امتان
یاری حق بین به نهان و عیان
«نادِ علیاً لک عوناً» بخوان
بود هنوز آن سخنش در دهان
مظهر حق شاه ثریامکان
آخ نبی پادشه انس و جان
مادر ایام چو او یک جوان
قلب عدو را و دل دشمنان
خرمن هستی خسان را به جان
نه تو نبی، نه علی زمان
ظلّ الهی و سر سروران
غمخواری و پرورش عاجزان
هست جنود اللّٰه اندر عنان
هین به دعا به که کنم ختم آن

تا به جهان رایت اسلام و کفر هست نماینده چو روز و شبان
مهر تو نورافکن اسلام و تیز تیغ تو بر کفر شقاوت نشان

و نیز بر این تهنیت ذوالبهجت، طوطی ناطقه حلاوت آیت محرر را ذوق شکرریزی سخنان شیرین و کلمات رنگین ذایقه افزای کام گردیده، می خواست که از ایات گهربار دراری شاهوار، چندی آویزه گوش حقیقت نیوش شاهنشاهی سازد، و پیش از آغاز کار نظر بر تفریح طبع والا به تذکار آن پردازد چون موقع دعا، و از بارگاه کبریایی در ابقای دوام دولت قوی شوکت والامقام استغاثه و استدعا بود به تحریر قصیده آخر به تتبع حکیم انوری و محتشم - غفرالله لهما - پرداخته، عرضه داشت حضور اقدس اشرف داشت:

تا جهان جسم و خلق جان باشد	جسم و جان خدایگان باشد
در جهان باشدش جهانداری	تا جهان و جهانیان باشد
باد بر خلق ظلّ مرحمتش	تا زمین زیر آسمان باشد
بر زمین چتر آسمان سایش	باد تا از زمان نشان باشد
در جهان آن امیر باتدبیر	نایب صاحب الزمان باشد
آنکه از سطوت سیاست او	دزد هم خواب پاسبان باشد
آنکه از هیبت و صلابت او	گرگ گرگین، سگ شبان باشد
عدلش آنجا که رایت افرازد	کبک و شاهین هم آشیان باشد
ظلم در عهد اوست چون عنقا	که به قاف عدم نهان باشد
در گمان نایدش زبردستی	بر کسی ور بود گمان باشد
رأی پاکِ طریقت آرایش	جسد شرع را چو جان باشد
حکم او در شریعت غرّا	طابق القلب باللسان باشد

شد به عهدش خراب خانه خم
گشته بازار می فروش کساد
شیشه رادل شکسته چون سر خم
دختر شهر کرد رز از خوف
چنگ را گیسوان بریده به تیغ
دل تار است و سینه تنبور
گوشمالی چنان بخورده رباب
چون نشیند به بزم، صد چون جسم
تهی از ابر رود بار کفش
بر گدا گر نظر کند از لطف
ذره را آفتاب سازد اگر
روز هیجا که چهره گردان
آب از دیده جنگجویان را
در معارک همای ناوک را
از مهیب کف یلان در جنگ
ماهی تیغ تیز گردان را
روز چون شام ماتمی تیره
کز غبار زمین به چرخ چهار
رعد کردار توپ برق آثار
شعله‌وش مهره‌های زنبورک
عقده‌های تفنگ در دل جنگ
کُره ناری دگر به زمین
چون گشایی به عزم رزم عنان
آیت فتح پیش پیش و ز پی

لرزه بر جان می کشان باشد
پیکر خم به خون طپان باشد
ساغر از دیده خون چکان باشد
در نهانخانه‌ها نهان باشد
که به هر گوشه موکشان باشد
هر کجا از شکستگان باشد
تا که بازش سر فغان باشد
ریزه خوارش ز روی خوان باشد
گردد ار همچو بحر کان باشد
در زمان، شاه کامران باشد
نظرش بر شکستگان باشد
گاه نیل و گه ارغوان باشد
از نهیب سنان روان باشد
طعمه از مغز استخوان باشد
رعشه بر قامت سنان باشد
لجه از خون گرد نان باشد
از هجوم غم آن چنان باشد
روی خورشید در نهان باشد
اژدهاسان شرفشان باشد
آتش خرمن بدان باشد
دلنشین صفوف جان باشد
زاتشین توپها عیان باشد
در رکابت ظفر روان باشد
رایت نصرت دوان باشد

خیل اقبال از یمین و یسار	فوج بخت سبک‌عنان باشد
چون سمندر سمند آتشراد	در لگام تو شعله‌سان باشد
سربه سر تیغ تیز خون‌ریزت	شعله هستی خسان باشد
رمح خارا شکاف جانکاهت	رخنه قلب کافران باشد
تیر دلدوز جانگدازت را	هدف از چشم بدگمان باشد

وصف ثانی متضمن بر تذکار اسامی پادشاهان کیان و ستایش کردن امیر زمان

ای کیومرث‌شان جم حشمت	که چو طهمورست توان باشد
کیست پیشت قباد و کیکاوس	چون تو کی خسرو کیان باشد
از نریمان و سام و زال سخن	چند ور رستم زمان باشد
ای جهان‌پهلوان امیرِ دبیر	کز تو سهراب خون‌چکان باشد
آن فریدون فری که ضحاکت	در چه البرز غم نهان باشد
ای منوچهر چهر کز تیغت	تور و سلم از جهان کران باشد
ای تهمتن که رستم دوران	پیشت اسفندیارسان باشد
بهمنی سرنگون کن از دارش	چون فرامرز اگر جوان باشد
شیر و اژدر به در چو گشتاسپ	تا ز لهراسبت نشان باشد
چون به افراسیاب پردازی	از نهیبت به صف نهان باشد
پیلسم پیلسان گریزد چون	در گفت رُمج جان‌ستان باشد
گیو و گودرز کیست کز تیرت	اشکبوس از فدائیان باشد
می‌سزد و چون تو شاه را که شر	مخلص خاص مدح‌خوان باشد
یادگار جهان کند نامت	تا ز نام و نشان، نشان باشد
ثبت اوراق روزگار کند	تا که سردفتر جهان باشد
گوهری را که من به رشته نظم	در کشیدم نه رایگان باشد

باشد این نوع دُر نه در مخزن
گوهری، قیمت گهر داند
ای امیر جهان که دست و دلت
مستفیضند ز ابر احسانت
گر ز لطف شود شرر خورسند
به دعا ختم می‌کنم که تو را
تا ز تأثیر کوکب اندر دهر
باغ عمرت بهار و ملک را
نه عدیلش به بحر و کان باشد
فهمد آن بس که نکته‌دان باشد
گاهِ بخشش چو بحر و کان باشد
خشک و تر کاندترین زمان باشد
چه در این مملکت زیان باشد
نیست مدحی که در بیان باشد
گه بهار و گهی خزان باشد
از سموم خزان امان باشد

واقعات حال خدیو بی‌همال و امیر بلنداقبال به عزم هدم و هزم ارکان سیکانِ بدسگال به تائیدات ایزد متعال

بعد از آن که این مژده بهجت‌بنیان به سمع حاجبان دارانشان
اسکندرشان خدیو زمان و امیر دوران رسید، به توفیق قادر مجید و
داور حمید - إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ - از محال جلال آباد، قدم در حلقه
چشم رکاب جلالت نهاده، آن دریادلِ دلاور، که دریای جلادت
را نهنگِ شناور و بیشه شجاعت را غضنفر بافر بود - حِفْظًا مِّنْ كُلِّ
شَيْطَانٍ مَّارِدٍ - با لشکر بحر حوصله عمان تمثالِ لطمه‌زن، و از غریو
کوس روئین و ولولۀ نقاره قیامت‌آیین بر روی زمین شورافکن
گردیده با توپخانه رعد‌کردار و زنبورک‌چیان برق‌آثار و جزایر چیان
قادرانداز زحل صلابت، و تنگ‌چیان نیرنگ‌سازِ مریخ‌مهابت و غازیان
جلادت‌بنیان، مجاهدان ظفر هم‌عنان، به هیئت مجموعی که آن
حرکت فیض برکت را شایان بود، کوچ بر کوچ، مرحله‌پیمای وادی
مقصود گردید.

ورود موکب منصور در محل دکه و لعل پور و فرستادگان امیرزادگان والاشان را با لشکر نصرت اثر به جانب دره خیر

روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی حجة الحرام، سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک مطابق قوی ایل وارد محال دکه گردیده، کنار رود، سمت غربی آب را محل ورود موکب ظفرانتساب نمود.

فرد:

نشان دُکة الارضی به ارض دکه شد ظاهر

چو آنسان لشکر محشراثر صف صف زنان آمد

چون دو یوم سابق از آن، فرمان واجب الاذعان والا، به سرداران با عز و شان، سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبرخان و سردار غلام حیدر خان و سردار محمد اعظم خان که بهین زادگان آباء علوی و امهات سفلی و فرزندان بلند اختر کامران امیر عالی متعالی بودند. عز نفاذ یافته بود که با عالی جاهان تهور و بسالت آگاهان، عبدالصمد خان تبریزی، صاحب قانون پلتن آشوب خیز، و کیورک صاحب انگریز، و شهامت خان سهامت انگیز و جزایر چیان زحل خوی، و پیادگان کوهستانی جنگجوی، و غازیان تهور آیین، و مجاهدان صلابت قرین که تعداد سواره و پیاده آنها به بیست هزار می رسید و در رکاب نصرت انتساب امیرزادگان اعلی شان به پیش قراولی مقدمه الجیشی قشون ظفر مشحون مأمور بودند، با سی و دو عراده توپ قلعه کوب، که هر یک آشوب جهان و جهان آشوب بود، از منزل دکه حرکت نموده از راه دره خیبر با چنان لشکر قیامت اثر عازم الکای پشاور گردیده و در حدود علی مسجد که نمازگاه مجدد دین احمدی، رابع خلفای راشد است، نزول اجلال نموده، منتظر ورود موکب نصرت آمود باشند، و مأمورین حسب الامر اشرف، داخل دره

مزبور شده و فرمان والا را تعویذ گردن جان، و هیکل بازوی دل
انقیاد بنیان ساخته بودند.

نزول کوکبه اجلال سرداران پیشاور مع عساکر فیروزی اثر از محال باجور با جمعیت غازیان آن بوم و بر

در خلال این حال که منزل دکه، محل نزول اجلال کوکبه جاه
و جلال بود و سردار کثیرالاقتدار نامور، سلطان محمد خان، والی
پشاور، که برادر کامگار و اخ ارشد باوقار امیر نامدار بود، با برادران
والاشان سردار سعید محمد خان و سردار پیرمحمد خان و عالیجاهان
شجاعت‌انتهابان، محمد امیر خان و کوچی خان و میرمحمد خان
برادران عالیجاه میرعلم خان، والی باجور، با جمعیتی شایان از راه
بوریا دره و کنداب وارد و سمت شرقی رود را محل ورود موکب
ظفرانتساب ساخته، توقف ورزیدند.

از دریا عبور کردن امیر زمان و خدیو دوران به جهت ملاقات برادران والاشان

هنگام عصر که امیر جهانگیر آفتاب به معبر روز نشسته از دریای
معبر ناپیدای سپهر گذشته می‌خواست که نورافزای خیمه‌گاه ماه
گردد و جهان ظلمانی را به وسیله پیکر دیگر عالم نورانی سازد، امیر
صاحب‌تدبیر، عصر با چند تن از اخوان نامدار و امرای ذوی‌الاقتدار
و سران سپاه و مقربان بارگاه از سمت غربی رود که محل ورود
موکب جهان‌آمود بود، به عزم نوربخشی بزم اخوان والاشان مرکب
بحر نورد صرصرنژاد آب‌رفتار، جاله را که مانند نهنگ دریاخوار و

دریای نهنگ‌آثار، در آن بحر زخّار، به تردد نشیب و فراز سیماب‌وار بی‌قرار بود به اکسیر وجود کیمیائاثیر از طیش و التهاب و تلاطم و اضطراب، آرام بخشیده، آن دُرّ یکتای سروری در درج آن تمساح حوت‌رفتار، یونس‌وار جا کرده از آن دریای پرشور عبور فرمود، و چون خسرو گردون سریر مهر خیمه آن برادر والاگهر ماه‌چهر را محل شرف آفتاب ساخته منورتر از سایبان سپهر نموده، اخوان والاشان، از فیض صحبت امیر زمان، بر خنگ مراد رایض و به شرف ملاقات فایض گشته در آن بزم سپهر نظم، از اقتران برادران فلک‌منزل، هنگام قران السعدین باهر گردید، و از آن محفل بحر مشاکل از اجتماع اخوان دریا دل، مشرب مَرَجِ الْبَحْرَيْنِ یَلْتَقِيَانِ ظاهر، از این موهبت، آوای صغیر و کبیر، کوس و نای و ناله بم و زیر نقاره و کرنای، بر فلک اثیر پیوسته مجلس خسروانی ساز، و از هر گوشه، کوچک و بزرگ قانون خرمی را بلندآواز ساخته با هم همدم و همداستان گشتند.

[ملاقات با هارلن فرنگی]

فایض گردیدن هارلن فرنگی به شرف ملاقات امیر جهانیان و تبلیغ‌نامه و پیام سیکان شقاوت‌بنیان و دریافتن پاسخات هر مطلب، مطابق آن بیان

در این بین هارلن صاحب فرنگی، که بعد از فتح دلپذیر قریه چنیک، از جانب کفار شقاوت‌آثار، به طریق وکالت در محل قندهاری متصل ناوه‌کی، نواحی باجاور، شرفیاب حضور سرداران با عز و شان پشاورشده به هم‌عنانی ایشان وارد اردوی کیهان‌پوی سپهرمکان گردیده و هنوز رخصت انصراف نیافته بود، به جهت

ملازمت حضور انور، فیض‌یاب بزم ارم نظم والا گردید، شیوه مودت و اتحاد و طریقه عقیدت و انقیاد بجا آورده، اظهار عجز و انکسار نمود. خدیو گردن‌فراز به فحوای آنکه - مصرع: تواضع ز گردن فرازان نکوست - رویه رضیه بزرگان را پیشنهاد همت بلند و ذهن نشین خاطر ارجمند ساخته هارلن چون به پای تخت رسید، - نظم:

بر آن شد چون زمین تا بوسدش پای
که ناگه آسمان برخاست از جای -

سرو سرافرازان، نهال پرآمال بی بار را در کنار گرفته و از ابر دریا‌بار مرحمت‌های کریمانه شاداب و سرفراز و بین الامثل والاقران ممتاز فرموده به مفاد اکرم الضیف و لو کان کافراً، او به نزدیک نشستن مسند بارفعت و فرمان باریافتن قرب حضرت داده به الطاف امیرانه مشمول عواطف خسروانی ساخته، مهمان‌نوازی فرمودند. هارلن از فیضان سحاب رودبار اشفاق بیرون از احصاری که از آن سپهر وفاق نازل، و از چنان امیر آفاق بر ساحت حال خود شامل دید از فرحت بی‌اندازه که بر خود می‌بالید در پیرهن نگنجیده، بعد از لوازم خدمات ملوکانه و آداب تلازمات امیرانه نخستین کلامی که از حَیْز زبان در معرض بیان آورد، این بود که امیر مهرآمود چرا در این شدت گرما زحمت سفر نموده و مشقت اجتماع لشکر را به ذمّه همت والانهمت خود لازم و متحتم فرموده، دارالملک کابل که در چنین اوقات از نرگس و شقایق، چشم چراغ روی زمین بلکه از نهایت لطافت در عالم امکان بلا تشبیه نمونه بهشت برین است و از گل‌های رنگارنگ رشک نگارخانه چین گذشته به هوس گرمای پشاور که از غلبه و ستوه گروه مکروه کارپردازان رنجیت‌سنگ پامال هشتاد هزار لشکر است، مرحله‌پیمای وادی این بوم و بر شده‌اند.

خدایو خداپرست و دیندار، از استماع این معنی سیماب وار ببقرار گشته فرمودند که آری! تن پرستان آرام طلب را شیوه استراحت این، و هوس طبعان سرمست بادۀ غیب را طریقه راحت چنین است که تو می گویی، ولیکن آنان را که از غیرت اهل اسلام در سر اثری و به حول قوۀ الهی از حمیت دین مبین سیّدالانام در گوش دل خبری است، بی شایبه خوف و تشویر، تکیه بر بالش پرتیر، و خواب استراحت به سایه شمشیر نموده، تابع رأی دشمن و رضاجویی خاطر خصم عهدشکن نمی باشند، زیرا که از ابتدای زمان حتی الآن حضرت خاتم الانبیاء - علیه التحیة والثناء - که نبی مرسل و واسطه وحی منزل است، به فرمان واجب الازعان ایزد سبحان، آیین جهاد را بانکار خذلان شعار بنیاد نهاد و این شیوه رضیه را از لوازم ایقان و فرایض ایمان دانسته، بر خلفای دین مبین و تابعین و تبع تابعین، الی یوم الدین امر مقرر فرمود، چنانکه هر یک از پیروان آن حضرت بر طبق آن رفتار - طابق النعل بالنعل - حتی الامکان آرام و قرار را بر خود حرام نموده در راه رضا تسلیم به مقام جانبازی می کوشیدند، آن بود که بدین طریقه انیقه مشاعل دین محمدی از هر گوشه در چهار جانب روشن گشت و آفتاب جهانتاب آیین احمدی در شش جهت از هر گوشه و برزن پرتو افکند - چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت - فاما ابناء روزگار ما که از آیین سعادت قرین پیشوایان مبین خود کناره گرفته، سر رشته انتظام آن رویۀ رضیه را از دست نداده با آنکه خدا را یار و نبی (ص) را در هر حالت مددگار می دانند از خلوص دل بر عقیده خود کامل نشده، از عواقب امور نمی اندیشند. این است که پیوسته از شومی نفس امّاره، - إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي - به انواع عقوبات گرفتار و از کفرۀ فجرة هُم وَفُودُ النَّارِ مستوجب هر گونه آزار می باشند. فرد:

چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت. و الا نه همین رنجیت سنگ والی پنجاب که این زمان داعیه دار ملک خراسان، و اهالی این مرز و بوم را از هیبت و صلابت توپخانه و پلتن خود هراسان می‌داند، در اوایل حال آن بود که به حول قوت رب المعبود، پیوسته از دست سرپنجه دلدوزان قوی چنگال هژبرهیکل گوشه نشین بیشه جنگل می‌بود، و تا هنگام توقف شیران پلنگ شکار پرزور در قصبه لاهور در آن حدود و ثغور اثری از آثار او به ظهور نمی‌پیوست و پیوسته به روباه بازی روزگاری سپری می‌نمود تا این که چرخ پلنگ خوی کفتار خصلت شعبده باز، رفتار تازه بر بساط روزگار بر روی کار آورده و بزرگان این دودمان از میان بزرگان و خوردان تنگ‌مایه کم‌فرصت از کوتاه اندیشی و طول آمال به سیلاب طوفان رأی نفاق، بنیاد خانمان خود را ویران ساخته به تعمیر عمارات ارکان ممالک محروسه نه پرداختند. این بود که آن را به فحوای کبرنی موت الکبرا سر از گریبان خود سری برآورده، آغاز دلبری نمود و به ولایت بی‌والی، والی، و به املاک بی‌مالک، مالک گشته بنای ملک‌گیری گذاشت، و عداوت اهل اسلام سعادت انجام را در دل کفر منزل خود جا داده، این مقدمه را سهل انگاشت، آری:

مهر درخشنده چو پنهان شود شب‌پره، بازیگر میدان شود

و اخوان والد شاه خلدآشیان نیز بعد از خلع سلطنت از قامت سلسله جلیل سدوزایی مأمور رایت ولایات خراسان و رفع خصومات این خاندان و مقدمات شاهزاده کامران و غیره واردات ملکی متوجه بوده به آن سمت رود اتک و ولایات مغضوبه آن بدرگ نپرداختند و به عهد و پیمانی که در بعضی اوقات هنگام ملاقات فیما بین شان اتفاق افتاده و در میان بود به فحوای **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** از آن تجاوز ننموده پیمان شکنی نمی‌کردند و به ولایات کشمیر و لاهور و ملتان و

دیره‌جات و باقی املاک ممالک محروسه شاهنشاهی که سال به سال متصرف شده در آن دخل و عمل می‌نمودند، پرداخته مدد معاش خود را از کابل، پشاور، قندهار که متوطن اصلی و مکان زاد و بود والیان این دیار بود، نموده بر آن قناعت داشتند بلکه برادران رفیع‌مکان مرحوم، سردار یارمحمد خان و اعلی‌جاه سردار سلطان محمدخان، والیان پشاور از محصولات آن بوم و بر تا قریب یکصد رأس اسپان صرصرنژاد سبکی تیزپر، مع چند بار برنج باره و نارنج هرسال به آیین معهوده به آن کافر بدسگال می‌رسانیدند. چون محل زیست زندگانی و مقام آرام مردگان ایشان در آن مکان بود، فحوای حُبِّ الوطنِ مِنَ الْإِيْمَانِ تعویذ گردن جان نموده در آن شطرنج، چون پیاده‌های شطرنج به انواع تعب و رنج بسر برده چون رخ برون شدن ایشان متصور نبود، هذالبلد محل سکنی و ... گویان عمری به پایمالی فیل کج رفتار اندوه و فرزین بند غم گرفتار و پیوسته، چون شاه کشت خورده که در خانه مات آید، مستوجب چندین آزار گشته. لابداً پا از دایره بساط خالی از انبساط بیرون نمی‌کردند و رنجیت‌سنگ را شفیق ذی‌المودت و رفیق روز سختی و شدت خودها دانسته، به هر چه خواهش او در آن بود بجا آورده از گفته او عدول نمی‌ورزیدند. آن بود که به مفاد من اعان (ظالمًا) فقد سلط علیه هنگامی که مانند شجاع الملک شخصی که دشمن این خاندان و مدعی این دودمان ابدبنیان است دست تسلط به هم رسانیده با جمعیت هشتاد هزار پیاده و سوار، محاصره اشرف‌البلاد احمدشاهی نموده، چند یوم کم دو ماه شام و صبح از چهار جانب بر محصورین جنگ و در هر جهت از عدم خوراکه و علوفه و فرصت و عرصه روزگار را بر قلعه‌گیان تنگ نموده بودند، چون حمایت و رفاقت ایشان بر جمیع برادران لازم بود، سرداران پشاور،

اراده آن نمودند که از دوست یکرنگ و مشفق خالی از نیرنگ خود رنجیت سنگ معونت جست، بعد از آن با اخوان ذی‌شان بار دیگر متفق و ملحق شده به اطفای نایره هایلۀ قندهار پردازند. که ناگه زبانه آتش فساد آن لانه، فساد در خرمن مملکت خود ایشان افتاد و حاصل چندین ساله را سعی امل به عمل آورده بودند به باد فنا در داده است، ایشان را غرق لجه تشویر، و اهل مملکت را از صغیر و کبیر در تنعم بسته زنجیر، و در دام رنج و عنا اسیر گردانیده، شهد حیات را در کام خلایق تلخ و غره زندگانی مسلمانان را قرین سلخ ساخت و دوستان خود را که از او پیوسته توقع الفت و مودت داشتند با عیال و اطفال و مواشی و اموال از خانمان اصلی جدا کرده، آواره قلل جبال نمود و زبان حال ایشان بدین مقال گویا و مترنم گردانید. فرد:

آخر ای پیمان‌شکن یاران به یاران این کنند

دوستان بی‌موجبی با دوستان این کنند

و این نیازمند بارگاه الهی را که الحال به عزم جزم به ملاحظه حزم محرک سلسله جهاد و باعث به رزم و هزم کفار خذلان‌بنیاد گردیده عمره‌هارت (۴) که خیال معاونت دین مبین خاتم النبیین احمد مختار - صلوات الله و سلامه علیه الی یوم القرار - گریبان‌گیر خاطر است و تصور تسخیر ممالک اهل اسلام از چنگ کفار عکس‌پذیر مرآت ضمیر اخلاص ذخایر، اما از آنجا که موانعت روزگار از هر گوشه و کنار، جامع و از حصول مطالب مانع بود، لابد در این مدت زمان. رباعی:

عافنی عن اثماً مه عواقب الحدثان و صادتی عن تخیلة اوادیته

و هایلأ بینه و بین طبتّه و الآنّه [.....]

بیشتر از این پر در چشمی به روزگارش افسوس که روزگار نگذاشت، الحال به حول و قوت خداوند متعال و ایزد لایزال خواهیم پرداخت. بادی امسال که چرخ پرادبار نگذاشت، چون خداوند بی‌مانند در هر حال یار و نبی‌امی سعادت‌مند مددگار است. به هر جهت از هیچ طریق گردی و غباری، و بای الوجوه کدورتی از رهگذری به خاطر راه نداده به مفاد صدق بنیاد **جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه رضای حق و طریق خشنودی واجب مطلق از مال و جان و ملک خانمان گذشته سر را قدم ساخته، به جان خواهم کوشید تا مشیت او چه گذشته باشد. **ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن**.

در این بین هر گاه رنجیت‌سنگه، طریق عاقبت‌اندیشی و دانش و فرهنگ را پیشنهاد خود نموده از عهد و پیمان سابقه نکول نکرده سخن وا گذاشتن دارالعلم پشاور قبول نموده، ما نیز به یاری خداوند به عهد و پیمان خود مستقیم و برادران خود را در ملک پشاور مقیم نموده، من بعد متعرض احوال او نشویم و نظر به وصف الحالش زبان حال را بدین مقال مترنم. فرد:

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت

ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت

و اگر نه حباب‌آسا باد نخوت در دماغ خود راه داده از لطمات موج‌خیز بحر تقدیر که به سرپنجه تدبیر دران تبدیلی متصور نیست نیندیشد، جلوه‌گر دریای غرور گردد، زهی بهتر ما خود آنیم که به حول قوت الهی طالب این مطلب و قابل این بیانیم:

که گر صلح خواهد عدو سر میبچ و گر جنگ جوید عنان برمیبچ

باشد آنچه که مستتر پرده غیب است، جلوه‌گر عرصه شهود

گردد. تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد....

استماع نمودن هارلن، کلمات بشیر و نذیر امیر خبیر را و متوهم شدن از این معنی

هارلن چون از استماع کلمات تلخ و شیرین و سخنان حکمت‌آیین در مقام حیرت فرورفته زبان ناطقه را در تقابل جواب خدیو زمان، لال و فحوای صُمُّ بَكْمُ عُمِّيْ فَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ را شامل حال خود دید، از در اعتذار درآمد و سخنان ملایم گفتن آغاز نهاد و چون به مفاد قَدْفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبُ، گونه احوال او بدل، و به مضمون وَ زُلْزَلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ارکان صبر و قرار او تزلزل یافته بود، از نهایت خوف که به خود مستولی دید، در مقام عجز و فروتنی درآمد.

در آوردن امیر دبیر استیلای خوف و رعب را از ضمیر هارلن، به تأیید علیم خبیر إِنَّه علی ذلک لقدیر

امیر رحمدلِ مهربان چون شاهد این مطلب از آینه حالش جلوه گردید، به دلجویی و استماله او پرداخته، قلب سیمایی او را که از کثرت رعب و خوف، قلب ماهیت نموده، از نظر کیمیا اثر مرحمت و عطوفت، تسکین و آرام بخشیده، تلطف نموده، و ساعتی دیگر امیر جهان‌افروز چون ملک نیمروز انجمن‌افروزی آن بزم، سپهر نظم، سرگرم نورافشانی بوده، هنگام شام با کمال عزت و احتشام از آن مجلس خاص خود برخاسته، با برادر والاگهر فرخنده اختر کامران، سردار پیرمحمد خان از دریا عبور فرموده، سمت غربی آب را محل نزول شرف آفتاب ساخت، سه روز در همان مکان به سبب

عبور نمودن غازیان شجاعت‌آیین و مجاهدین سعادت‌قرین، توقف ورزیده، روز چهارم یوم جمعه، بیست [و] پنجم ذی الحجة الحرام به همعنائی تائیدات ملک علام داخل دره خیبر گردیده، تحت کوتل لندیخانه شش گروهی دره را مضرب خیام لشکر انجم احتشام ساختند.

ورود موکب جلادت‌اثر در خیبر و فرستادن امیرزاده‌گان والاشان را قراولاً به سمت جمروود و نواحی پشاور

یوم شنبه بیست و ششم وارد علی‌مسجد، و روز یکشنبه بیست و هفتم شهر مذکور به یاوری داور، امیر دریادل دلدوز که بحر جلادت را نهنگ شناور و بیشه شجاعت را غضنفر بود، به توفیق خداوند ودود، چون پای عزمش پیوسته به بحر محیط توکل پیوسته است، از کثرت لطمات طوفان‌زای معاندان نیندیشیده، فوجی عمان کالجبال را به امیرزاده بلنداقبال، سردار محمد افضل خان امر فرمود که از راه قلل جبال که مشهور به کوتل شادی بکبار است، لطمه‌زن گردیده، محیط‌آسا احاطه جمروود نمایند و دورو نواحی آن مرز و بوم را ملاحظه نموده جمعی را به طریق دیده‌بانی راه مخالفین بر ارتفاع مرتفعات قراولاً مقرر داشت، خود از همان سمت با برادر کامگار و اعز ارشد نامدار خود سردار محمد اکبرخان که با توپخانه‌های شعبده‌باز و پلتن و جزایرچیان نیرنگ‌سازو پیادگان تفنگچی قادرانداز، به پیش قراولی لشکر ظفرآثر، از راه دره جبه‌کی مقرر، و موضع مذکور را محل نزول کوکبه عز و جاه ساخته است، پیوسته در آن مکان منتظر ورود موکب نصرت‌آمود باشند. مأمورین به نحو مقرر از طریقین طرفین فرمان قضا جریان والا را بجا آورده

در موضع جبهه‌کی تلاقی الفئتين اتفاق افتاده، ایشان شب را در همان مکان و امیر بی نظیر در مقام علی مسجد طرح اقامت افکنده با لشکر انجم حشم چشم به راه طلعه مهر زرین علم بودند.

حرکت فرمودن امیر کبیر از علی مسجد و نزول معسکر انجم حشم در مابین مواضع کاکره و قدمه

صبحگاهان که امیر جهانگیر آفتاب سپاه زنگ سیاه ظلمت را مهزم نموده تسخیر ممالک سپهر... پیش آور خاطر ساخت و قدم در قلعه قلۀ قاف مشرق نهاده آهنگ صعود نموده، امیر نامدار کامران با اخوان والا شان و اخوان زادگان رفیع المکان و معسکر جلادت اثر ظفرهمعنان قدم در حلقۀ چشم رکاب نصرت انتساب نهاد و از موضع جبهه‌کی که محل نزول موکب ظفرشمول امیرزادگان ذی شان بود گذشته، در بیرون درۀ خیبر مابین مواضع کاکره و قدم، محل مرتفع مکان مشرقی امکان آرام و مضرب خیام لشکر احتشام نموده، نزول کوکبۀ جاه و جلال فرمودند.

مرخص فرمودن هارلن به سمت پشاور

روز دوشنبه، بیستم و هشتم در همان مکان با اخوان کرام و امراء عظام و سران سپاه و مقربان درگاه در باب ترخیص هارلن کنکاش خاص فرموده، بالاخره به صلاح اهل فلاح نامبرده را به الطاف خدیوانه ممتاز ساخته با یک تن از ملازمان حضور به جهت ابلاغ فرمان و پیام رخصت انصرام دادند و لساناً صدف گوش ایشان را به لآلی کلمات حکمت سمات گوهرآمود ساخته فرمودند که - مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ - آنچه از جانب بندگان ما به شما ابلاغ شده بی

کم و کاست به تبلیغ آن کوشیده در حیز بیان آرند و از تلخی مزاج الحق تلخکام نشده از زشتی و درشتی جواب ناصواب نیندیشند و به راستی و درستی سخن گفته به هیچ رهگذر از جاده مطلب منحرف نشوند. مأمورین به نحو مقرر فرمان والا را تعویذ گردن نموده به جانب مقصد شتافتند و در آنجا با کارپردازان رنجیت سنگه گفت و شنید نمودند. ضابطان پشاور چون اختیار کلی و جزئی مطالب را در قوه حوصله خود ندیده از جانب رنجیت سنگه مأذون نبودند، به عذر لنگی پرداخته، اظهار نمودند که غیر از وا گذاشتن پشاور در آنچه امیر خورشیدنظیر فرماید از قوه به فعل خواهد آمد. اما چون مقصد اصلی استخلاص دارالعلم پشاور از قبضه تصرف کفار شقاوت نشان بود، ایلچیان عطف عنان نموده صورت حالی را که عکس پذیر آینه ضمیر اخلاص تخمیر ایشان گردید، آنچه دیده و شنیده بودند، یک به یک بی کم و کاست به سمع والا رسانیدند.

ورود موکب نصرت بنیان در شیخان به تقابل سیکان

یوم سه شنبه بیست و نهم ذی حجة الحرام، امیر محتشم با شوکت کسری و جم و لشکر انجم و حشم از منزل کاکره و قدم، قدم بر دیده رکاب نصرت انتساب نهاده بر خنک مجرّه تنگ، سپهر آهنگ، کوه توان، باد عنان، کیهان پوی، ماه روی، خورشید زین، زهره جبین، بهرام هیبت، کیوان سطوت، مشتری طلعت، حمل خوی، زحل سُم، جوزا دُم، ثور زور، سرطان شور، اسد دل، سنبله کاکل، میزان رکاب، عقرب عتاب، قوس گردن، دلو شکم، حوت رفتار، نهنگ کردار، شیر حمله، گرگ حوصله، پلنگ خشم، آهو چشم، باز جنگ، باشه چنگ، شاهین شان، عقاب نشان، طایر طیر، سریع السیر، برنشته هنگام چاشتگاه مقام حلیم گذر سربند آب خلیل و مهمند

را محل ورود کوکبه عز و جاه ساخت؛ یک روز در آن مکان توقف و روز دیگر یوم پنج‌شنبه غره محرم الحرام قریه شیخان کنار رود باره را مضرب خیام سپاه انجم احتشام فرموده، آن سرزمین که مقام صعب و مکان مستحکم بود، برای توقف و تمکن لشکر نصرت‌اثر اختیار و به تأیید کردگار آغاز کردند.

متوحش شدن رنجیت سنگه در لاهور و به تعجیل آمدن در پشاور

رنجیت سنگه چون از استماع اخبارات وحشت‌انگیز خایف، و از حکایت طعن‌آمیز صاحبان انگریز واقف گردیده، حوصله پسران و کارپردازان خود را که در دارالعلم پشاور با پنجاه هزار سوار مکمل و مسلح و بیست و چهار پلتن مقید به قواعد فراسیان، بیست هزار تفنگچی از فرقه هندوستان و یکصد و بیست ضرب توپ و سه صد عدد زنبورک و غیره اسباب و آلات رزم که چنان والی پنجاه ساله پنجابان را در تقابل قشون نصرت‌مشحون چنین خدیو زمان و امیر دوران لازم و مأمور این مهم بودند، تنگ دید و استخلاص مقدمه را بر جنگ لاچار با هزار سوار و هزار تفنگچی کارگزار و ضرب توپ که به جهت استحفاظ خود نگهداشته بود، از لاهور حرکت نموده عجالاً داخل الکای پشاور گردید. چون به حدود چمکنی سه کروهی شهر رسید دید که غازیان جلادت‌نشان و مجاهدان ظفرهمعنان از هر گوشه و کران اعلام جانبازی را فلک‌فرسا و طبل رزم‌سازی را بلندآوا ساخته آتش فتنه و فساد در جوش است و جزایر برق‌آثار و توپ رعدکردار در ناله و خروش، بیشتر از آن مکان بیشتر صورت حرکت خود را در آن زمان متصور ندیده، سوار و پیاده و توپ‌خانه و لشکریان خود را که به استقبال رفته بودند،

محیط خود نموده تا هنگام شام که غازیان خون آشام به خونریزی کفّار شقاوت انجام اشتغال داشتند، به همان سرزمین گوشه گیر و کناره گزین گردید چون فتنه و آشوب فرونشست در اردوی خود داخل گشت و ملاقات اعلی‌جاه شجاعت و تصور نشان سردار سلطان محمد خان را که روز سابق بر آن به وساطت راجه گلاب سنگه برای ملاقات نونهال سنگ رفته بودند، نموده، سردار مذکور را به استماله و دلجویی‌های ظاهر از حد ستوده و به الطاف بی‌پایان مرهون احسان ساخت. آن روز در آن بزم نایره اندوز قریب به سی تن از غازیان سعادت بنیان شهید و زخم‌دار و از کفّار شقاوت آثار بدون از زخمیان سه صد تن قتیل خنجر آبدار و گلوله جزایر برق آثار گردیده به دارالبوار شتافتند.

مقدمه ثانی که مبارزان سعادت آثار با کفّار شقاوت شعار برپا نمودند

سه روز بعد از این مقدمه جانسوز با غازیان تهوربنیان، بازار کارزار و مقدمه گیر و دار را گرم ساخته، سوار و پیاده از چهار جانب هجوم و روز زندگانی را بر ایشان شوم نموده تا هنگام پیشین هم بر این آیین مجاهدین مشغول ستیز و آویز و کارفرمای سیف خونریز بودند و هر یک در میدان دلاوری و شجاعت گوی سبقت از همگنان می‌ربودند، چه در آن رزمگاه یکی از جویندگان قرب بارگاه خداوند کریم و جان‌باختگان طریق رضا و تسلیم، هاشمی نسب بود، شهباز اوج سعادت، قریشی حسبی، شیربیشه سیادت، نهنگ سعادت آهنگی بود، طریق را پویان دلیر بود که از سطوت و دلاوری سرپنجه شیران روزگار تافته و شیرینی که از قوت سرپنجه شیرینی دست و بازوی با نیروی دلاوران کارزار به یکدیگر بافته. نظم:

یکی سیّد هاشمی‌زاده
محمّدنژادی و حیدرنشان
ز رخ ظاهرش نسل پیغمبری
جوان و بلنداختر و پاک‌زاد
به بالا چو سروی ولی بارور
به ابرو کمان و به مژگان خدنگ
دلیر و نکومنظر و نیک‌فر
تہمتن تن کوه دل، شیرجنگ
به تمکین چو پیل دمان نرم‌رو
سر و بر بیار است در کارزار
به شمیر و یک کارد و یک صف‌شکن
به دست، دستکاله به شانه سپر
مسلح در آمد در آن رزمگاه
چو شیر ژیان در صف کارزار
خروشان و جوشان چو سیلاب کوه
برو ریخت از گله باران برق
زهر سو به غرید چون رعد و توب
دگر ژاله تیر و باران تیغ
جوان جهان‌سوز خنجرگذار
به غرّش در آمد چو شیر غرین
نه در دل غبارش ز جوش سپاه
برش آتش خشک باران تر
چو از طایر قدس آواز یافت
به گردن چو طوق شهادت فکند

ز قید جهان یکسر آزاده
حسن سیرتی چون حسین جانفشان
ز بازو عیان قوت حیدری
نکوروی و خوشخوی و نیکو نژاد
به عارض چو ماهی ولی جلوه‌گر
به چشمان چو نرگس به رخ لاله رنگ
شجاعت نصیبت ز جد و پدر
به هیبت هژبر و به صولت پلنگ
به تندی چو شیر ژیان تیزدو
به هفت اسلح و چار آلات کار
کلاه‌خود بر سر، زره بر بدن
دوتای طبانچه زده بر کمر
فروزنده چهره، جوهر هفت ماه
پیاده روان گشت مردانه‌وار
بشد لطمه‌زن بر سر آن گروه
به بحر شرر شد سراپای غرق
که بود از نهیبت فلک سینه کوب؟
ببارید از چارسو بی دریغ
دلیری قوی پنجه نامدار
نه رم کرده زان مهره آتشین
نه در خاطرش خوف ناوردگاه
سنان پیش تو کمتر از نیشتر
پر تیر را بال و پرواز یافت
ز تیغش نیامد به خاطر گزند

چنان کرد ظاهر دم رستخیز
 به بحر و بر از خلق و از اضطراب
 شکست صف کفر را صف شکن
 فکندش بر لشکر کفر خوار
 دو میل طپانچه کشید از میان
 چو باده بسی عقده دل گشود
 چو اجساد بی روح آن مفسدان
 کز اینان بود روی آنان سیاه
 به زیر لوای امام البشر
 چو صمصام و قمقام در کارزار
 که در وی نبودی کج و کاستی
 چو اهل ریایی نه، از روی دق
 نباشد چو باشد ز خاصه پسر
 چو چار تیغه در آن دشت کین
 که با او نیارست کس گشت تیغ
 زمین را ز آرایش کفر چهر
 ز بیمش صف کفر ویران شدی
 بسی سر نمودی در آن خاک پست
 به پویندگان تنگ شد جای پای
 بسی کافران را به دارالبوار
 نمودی فکندی همان دم به خاک
 بدین شیوه آن غازی حق پرست
 سر و تن به خاک اندر آمیختنی
 به ذوق شهادت دو بازو گشاد

دلاور در آن رزم آشوب خیز
 که مرغ از هوا ماند و ماهی ز آب
 نخستین نمود آن یل صف شکن
 تهی شد چو آن افعی کفر خوار
 پس آنگه پی سیلی هندوان
 ز هر یک به هر عقده کز دل گشود
 شدند آن دو پیکر تهی چون ز جان
 بزد بر رخ آن گروه تباه
 چو بابش علی حیدر حیه در
 مبارزه ذ[و]الحجه و ذوالفقار
 همی خواستی از ره راستی
 ببردی سر خویش در راه حق
 چرا در نبیره نشان پدر
 قدم زد پس آن زاده طیین
 بزد تیغ خورشیدسان بی دریغ
 تهی کرد مانند رخشنده مهر
 به هر حمله کان شیرگران شدی
 چو بردی به شمشیر هر لحظه دست
 ز بس زار ببرید حلقوم نای
 رسانید از خنجر آبدار
 به هر تیغ چون کافری را هلاک
 دگر تیغ را برگرفتی به دست
 غزا کردی و خون همی ریختی
 چو از قتل اعداء دین گشت شاد

آن شیربیشه شجاعت و آن نهنگ سعادت آهنگ دریای صولت و بسالت، با آنکه از ضرب تیغ آبدار جمع کثیری از کفار شقاوت آثار را به دارالبوار فرستاد، هر لمحہ به هر جانب از گوشه میدان که مانند شیر ژیان حمله آور گردیدی، سیکان کفتار خصلت پلنگ خو، چون روباه و نهنگ سنگ به سنگ خزانیدی، و در هر زمین که شاهین آیین به هوای رزم کوشی، بال پرواز گشودی، کرگس طبعان زاغ خوی مارصفت را به چنگال باز شکار عقاب پیکار، صعوه آسا گرفتار نمودی، اما چون شمع آسا هوای جانبازی در سر داشت در راه رضا و تسلیم زبانه آتش جانگذاز خصم شرانگیز را، مفتاح دل و مفتوح خواطر انگاشت، آن رزم نایره اندوز را، بزم مسرت نظم دل افروز تصور نمود، اسلحه و حرب و آلات طعن و ضرب را از سر و بر دور ساخته، نخل قامت قیامت آشوب را، سرو آسا به خلوت سبز خالی از اندراس شهادت آراست و شاهد تمنای **فَتَمَنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** به نقد سره جان از روی صداقت خواست.

مقدمه ثالث: رزم غازیان با کفار ضلالت بنیان

روز دیگر باز امیر دریادل سرافراز بازار کارزار و مقدمه گیر و دار را گرم ساخته، عالیجاه معلی مکان فرخنده اختر کامران، برادر والا گهر، سردار پیر محمد خان را با جمعی از غازیان جلادت اثر، و مجاهدان سعادت ثمر، به مقدمه الجیشی قشون ظفر مشحون مقرر و عالیجاه شوکت و بسالت انتباه سردار ذوی الاقتدار تهور بنیان، امیرزاده والاشان، سردار محمد اکبر خان را با عالیجاه شجاعت و تهور آیین، نایب عبدالصمد خان صاحب قانون پلتن آشوب قرین و ده ضرب توپ جهان آشوب و یک هزار نفر پیاده جزایرچی صلابت آثار، و

پنج هزار سوار جرّار و جمعی از غازیان سعادت‌شعار که تعداد سوار و پیاده آن مجموعاً به ده هزار می‌رسید، از سمت یمین مأمور، و امیرزاده اعلی‌جاء معلی‌مکان سردار والاتبّار سردار محمد افضل خان را با نواب مستطاب فیروزی اکتساب، نواب محمد زمان خان و غیره نواب‌زاده‌گان سعادت‌نشان و چندی از خوانین عظام و امرای ذوی‌الاحترام، و گروهی از یکه‌تازان میدان صلابت، و فرقه از جزایرچیان مریخ‌مهابت، و ده ضرب توپ قلعه‌کوب، که تعدا راکب و راجل آن گروه جهان‌آشوب نیز به ده هزار سوار می‌رسید، از جانب یسار مقرر فرمودند. و خود با اخوان ذی‌شان و اخوان‌زاده‌گان رفیع‌المکان، و سران سپاه و مقربان درگاه، مکان مشرف و زمین مرتفعی را آرامگاه و محل توقف کوکبه عزّ و جاه ساخته، ملاحظه کارزار و مشاهده کارزار مجاهدین سعادت‌آثار و غازیان جلادت‌شعار را می‌فرمودند، که ناگاه از تفضلات اله، در حینی که لطمات طوفان خیز عساکر از هر جانب، متهاجم و امواج افواج از هر گوشه متلاطم بود و بارانی طوفان‌بنیاد که طبقه خاک را به آب می‌رساند و صرصری آتش‌نژاد که کره آب را به باد می‌داد، و از سوره کیفیات عناصر اربعه متولد بود از سمت غربی که مقام آرام غازیان سعادت‌انجام بود و موکب نصرت‌فرجام بود، به هم رسیده، جهت شرق را که محل توقف آفتاب‌پرستان شرقی‌نژاد بود، مایل گردیده و از ریختن گردهایی به سر این طایفه زخیم‌العاقبه به خاک‌بیزی غبار خذلان و هوان هایل. نظم:

جهان از غبار آن چنان گشت تار	که خورشید درشد به چرخ چهار
فروریخت از چشم او نور دید	چنین روز در چشم خود کس ندید
قضا، دیده را طالب نور کرد	قدر، روز را شام دیجور کرد

طیور وحوش از سما تا سمک ز خاطر غم لانه‌ها کرد چک
تو گویی کزان آب آتش نژاد فلک کرّه خاک بر باد داد

در همان فرصت مشیر دولت، وزیر مملکت مدارالرایت والعم.
صاحب السیف والقلم دبیر زمان و فریدون دوران، نظم:

منبع ایجاد دانش، مجمع فضل و کمال
مظهر ازهار بینش میرزا عبدالسمیع
آنکه در وصفش اگر گردد قلم اشجارها
ور شود بهر مدادش رودبار ابر منبع (؟)
جزوی از اوصاف او سازد رقم کی روزگار
صانه الله عن الافات بالفضل منیع
پردل و پردانش و پرحوصله

پرتحمل، پرتواضع بر شریف و بر وضع
که به جهت تسویه صفوف و ترتیب و تجزیه صنوف سوار و
پیاده و تعیین مکان رزم خود با چندین از دلاوران تهمتن تن، در
عرصه کارزار با تیغ الماس‌گون به تردد نشیب و فراز سیماب‌وار
بی‌قرار بود. ناظر کاظم، را که یکی از ملازمان خاص امیر اعظم
بود فرستاده، به عرض عالی رسانید که در این فرصت لله الحمد،
که از شدت باد و باران و خاک‌بیزی، غبار خذلان روزگار عدوان
تیره است، دست و بازوی خیرخواهان دولت این خاندان، چیره امیر
فرهنگ، بدون توقف و درنگ، بادپای کوه توان قوی بنیان جلادت
را جلوه‌گر عرصه جنگ ساخته، و دقیقه‌ای تأمل نفرمایند که چنین
اوقات از مغتلمات وقت است. فرد:

اگر به سیر چمن می‌رسی قدم بردار
که همچو رنگ حنا می‌رود بهار از دست

امیر خیبر عاقبت اندیش که صورت منافقت بیگانه و خویش را در مرآت ضمیر صفاتنویر خویش، سابق از آن به چند زمان جلوه گر گردیده بود، از آتش افروزی فتنه و فساد و نفاق اندوزی مخالفان اجساد در حین مقدمه رزم که بازار جانبازی گرم باشد، اندیشیده به فحوای **فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ رُؤِدًا**، آن فتح نمایان را موقوف به زمان دیگر گذاشته، هنگام شام غازیان خون آشام را به خونریزی معاندان داشت.

عطف عنان فرمودن امیر زمان از رزمگاه

هنگام شام که خسرو خاور مهر، از عرصه رزمگاه سپهر عطف عنان نموده، قدم در خرگاه سیه فام شام نهاد، امیر مهرنظیر با امراء دبیر و دبیران مشیر از آن عرصه دار و گیر حرکت فرموده، داخل خیمه گاه گردون پایگاه و از نیرنگ بازی چرخ شعبده ساز و منافقت یاران دغا باز اندکی آگاه گردید و نیز محقق شد بلکه به یقین پیوست که فرقه ای از یاران نفاق پیشه و جمعی از دوستان حسداندیشه که از نیرنگ دهر و درنگ چند روزی بساط شادمانی را بر شاهد حال خودها، تنگ دیده بودند، شیشه ناموس و ننگ را بر سنگ زده، به آیین سیکها و فرنگ، بساط جاودانی عاقبت را به عافیت گذرانی دهر فانی فروختند، متاع کس فخر به فحوای **خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ** را به نقد سره دین خریده برای روز آخرت خود اندوختند و می گفتند: نظم:

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم
سودا همان خوش است که یکجا کند کسی

چنانچه از جمعیت غازیان جلادت‌نشان که در اوایل زمان غیر از جانبازی کاری بدون از تذکار آیه وافی هدایه رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ شعاری نداشتند، در آن آوان به تحریک نفاق‌اندوزی آن مفسدان، قریب به سی هزار نفر بلکه بیشتر دل آزرده گشته، در خفا به اماکن خود معاودت نمودند. امیر بی‌نظیر، نظر بران که سر رشته انتظام جمعیت اهل اسلام پریشان‌تر نشود و استخلاص غازیان سعادت‌بنیان از دست تظاول کفار شقاوت‌نشان بر وجه اتم گردد، بنای کار را بر تدبیر صورت این مقدمه را تأخیر نهاد و هاتف غیبی ندای صدق‌انتمای وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ به یادش می‌داد و می‌گفت:

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب چشمه حیوان درون تاریکیست

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

طالب صلح رنجیت‌سنگه و فرستادن حکیم عزیزالدین برای رسالت

تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه هر چند در این مدت چهارده یوم، ایام توقف شیخان، هر لحظه نایره حرب و ضرب در غلیان و خون در مجاری و عروق آورده و شریانات کافر و مسلمان در هیجان بود، فاما در مقدمتین آخری که بعد از ورود خود رنجیت‌سنگه اتفاق افتاده بود، راجه مذکور به نحوی متوحش بود که به هر جهت مهره طالع خود را در ششدر غم گرفتار می‌دانست و از نقشبندی کعبتین قضا و قدر وجود، خود را در تخته‌بند سخت مستوجب هر گونه آزار. در چاره این کار تدابیر بیرون از حصار نموده،

بالاخره که نشتر تدبیرش در عروق و جوارح غازیان نصرت‌نشان تأثیری نداشت، لاچار اعلی‌جاهِ معلی جایگاهِ جلادت‌نشان، سردار بلندآفتاب، سردار سلطان محمد خان را که والی ملک پشاور و باعث بر تحریک امیر بی‌نظیر و غازیان جلادت‌تأثیر می‌دانست و سابق از آن اولاً به وساطت راجه گلاب‌سنگ، و ثانیاً بعد از ورود خود به معرفت حکیم عزیزالدین استمالت و دلجویی بلانهایت نموده بود و سردار رفیع‌المقدار هم در آنجا حاضر بودند، طلبانیده به انواعی التفات و عطوفت مشمول و اقسام تلطفات و رأفت درباره او مبذول داشته به وسع امکان از تطمیع ملک و مال و مکان به هیچ عنوان مضایقه نکرده، سردار مومی‌الیه را به هر باب خورسند و در تحریک امیر سعادت‌تخمیر از قریه شیخان رضامند ساخت.

آمدن حکیم عزیزالدین به اتفاق سردار سلطان محمد خان به خدمت امیر زمان

روز دیگر که حکیم علیم علی‌الاطلاق و معدله اخرجہ انفس و آفاق، طیب نسیم صبح صافی ضمیر را، میانجی شب و واسطه لیل سقیم ساخته به عذرخواهی بخت سیه‌کار شب تیره و تار، مرسول حضور روز فیروز سعادت‌آثار نموده، حکیم عزیزالدین مذکور و هارلن صاحب انگریز، و امیربخش میراخوار به هم‌عنانی سردار بلندآفتاب خورشیداشتهار سردار سلطان محمد خان و معتمد حضور فیض گنجور عین الاسنان والسنان العین، آقا محمد حسین که نظر به تحقیق حال و تفتیش احوال سیکان بدسگال و تبلیغ احکام امیر بلند اقبال، ملاقات راجه رنجیت‌سنگه را نموده بودند، و وارد اردوی کیهان‌پوی سپهرمکان گردیده، شرفیاب حضور شدند.

حکیم عزیزالدین به کلمات حکمت‌آیین حکیمانه و سخنان چرب و شیرین ندیمانه، اولاً به تفریح مزاج مرحمت‌امتزاج امیر زمانه کوشیده، ثانیاً به عرض عالی رسانید که امیر جهاندار که با لشکر نصرت‌اثر بی‌شمار و غازیان بیرون از حصار به حمایت اهل اسلام و برادران کامگار جلوه‌گر عرصه کارزار شدند، هرگاه رعایت حال ایشان منظور نظر صلابت‌اثر امیر زمان باشد، این است که سردار کثیرالقدر، سردار سلطان‌محمد خان به هر جهت از سرکار رنجیت‌سنگه، خورسند و به آنچه بعد از این از آن ملک و مال خلاع و اقبال که به تعاون اقبال شامل حال سعادت‌اشتمالش گردد، رضامند گردید و اگر این مکنون ضمیر مهربان‌اثر مرحمت‌آیین امیر است، امر فرمایند که امرالامر فوق‌الادر از آن قرار به سرکار راجه رنجیت‌سنگه اطلاع داده شود، سردار عالی‌تبار به زور بیان این اقوال با حکیم عزیزالدین شریک و امیر پاکدامن را باعث بر تحریک گردیده اظهار نمودند که رنجیت‌سنگه به وجهی که رضای خاطر ما در آن بود به عمل آورده و ما را به تلافیات تازه و تلفات بی‌اندازه خوشنود نموده، بندگان امیر صاحب نیز هرگاه خورسندی داعی را منظور نظر مرحمت‌اثر دارند بیشتر از این محرک سلسله کار و باعث بر گرمی کارزار نشده، اتمام این معامله را در عهد اهتمام این جانب گذارند و از این مقدمه دست بردارند.

فرمودن امیر صاحب و مکالمه کردن با ایشان

از آنجا که در اوایل حال، عواقب امور را نظر فیض گنجور داشتن کارخردمندان است و شیوه بزرگان صورت این ماجرا ... از آن بر آینه ضمیر منیر و خاطر خطیر ملازمان امیر به وجه احسن

عکس‌پذیر بود، فاما نظر بر رعایت حال اهل اسلام که سر رشته انتظام ایشان بی‌نظام نشود، تعمق فرموده، تأمل نموده بودند، این بود که در آخر کار، که کار از دست، و دست از کار رفته بود، بجز تحمل چاره‌ناپذیر است از استماع این خبر لمحۀ در ورطۀ حیرت فرو رفته غریق بحر تحیر بودند و پس از زمانی سر از گریبان تفکر برآورده به زبان حال فرمودند که سبحان الله!

من در چه خیالم و فلک در چه خیال

عرفت و ربی بفتح العزایم

بی‌شک آنچه در مشیت ایزدی گذشته و به قلم قدرت در دیوان قضا به دفتر تقدیر ثبت گردیده از قوه به فعل و از پرده خفا جلوه‌گر ظهور خواهد شد، و الا ما را غرض از جمعیت لشکر و مشقت سفر و حرکت این بوم و بر، اولاً رضاجویی خاطر خداوند علام و حمایت دین مبین سیدالانام - علیه التحية والسلام - بود، ثانیاً استخلاص دارالعلم پشاور به وجه کلی جهت مدد معاش برادران از حیطة تصرف کفار شقاوت‌انجام، هرگاه شما را میل آن نباشد و یا به وجه کمال در استحصال ملک پشاور از چنگ کفار خذلان‌مال اطمینان کلی حاصل شده باشد، مختارند.

صلاح ما همه آن است کان تراست صلاح

امشب یا فردا صبح شما را به نیک و قبح این معامله واداشته از این مکان حرکت خواهم فرمود تا در ثانی اراده ربانی به چه قرارگیرد. ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن.

قبول فرمودن امیر، صاحب‌مسئولی ایشان را

امیر دبیر، چون در آن فرصت چاره کار و صلاح روزگار را به اتفاق جماعه مسلمین سعادت‌قرین و کافه مجاهدین جلادت‌آیین ظاهراً به قبول این امر نمودن و فی الحقیقه کشتی حیات خلایق را که از صرصر طوفان خیز نفاق‌انگیزی معاندان در ورطه عنا گرفتار گرداب بلا بود به ناخدای لطف خدای یگانه به ساحل نجات رسانیدن، این معنی را به سمع قبول اصغا داده در ضمیر مرآت تنویر عکس پذیرای تصویر این امر خطیر را موقوف به وقتی دیگر گذاشت و شب سه شنبه سیزدهم شهر محرم الحرام مطابق سنه مبارکه قوی ثیل، احدی و خمسون و مأتین بعد الالف هجری (۱۲۵۱ ق) بنه و اغروق و توپخانه و زاید احوال را محمول العیار و اقیال و انقار و اخیال نموده ارسال دره خیبر، و خود با فرزندان کرام و امراء ذوی الاحترام و سران سپاه و مقربان بارگاه در همان مکان توقف و نظر بر عبور توپخانه و لشکر در آن رهگذر تمکن ورزیدند.

عطف عنان فرمودن امیر صاحب از شیخان به جانب خیبر

هنگام نصف الیل که امیر سلیمان سریرماه، از خرگاه سیه‌فام خام شام، عزم رحیل فرموده با بنه و اغروق، کواکب و نجوم گرانبار و عساکر، وحوش و طیور ثوابت و سیار، در وسط السپهر رسیده، عازم شهر سپاه صبح بود، امیر آفتاب نظیر بعد از طنطنه کوس و غلغله نای گاودم، و آواز نقیر کرنای سوم، سمند سعادت‌مند گران‌تمکین جلادت را سبک‌عنان ساخته، همه شب چون ماه فلک خرگاه انور که از عرصه رزمگاه سپهر اخضر بعد از نوربخشی ظلمتیان شهرستان شام عطف عنان نموده با طالع فیروز رو به دیار رومی روز نهد،

توپخانه و بنه آغروق عسکر انجم اثر را مدنظر فرموده، خود با مأموران جرّار و دلاوران کارزار متعاقب سپاه نصرت آثار پرداخته به تحمیل و... و تجمیع و تحفظ و تعطیف و تحریف مشغول و هنگام صبح موضع علی مسجد را محل نزول موکب سعادت شمول نموده و روز دیگر در دره خیبر نظر بر عبور لشکر و توپخانه از آن رهگذر گذارنیده روز سوم ۱۶ محرم، منزل دکه را تختگاه و مقام ورود موکب عز و جاه ساخت و از آنجا به توفیق خداوند بی همتا محال جلال آباد را مضرب خیام سعادت بنیاد نموده، پنج یوم رونق افزای آن مرز و بوم، روز ششم به یاری خالق جزء و کل روانه دارالسلطنه کابل گردیده.

قصیده در مدح امیر دوست محمد خان

بسم الله الرحمن الرحيم

تا جهان جسم و خلق جان باشد جسم و جان خدایگان باشد

قصیده مبارکبادی عید رمضان جهت سردار محمد اکبر خان

زین لطف که یزدان را بر عالمیان آمد

نوری ز سماء نازل بر ظلمتیان آمد

ز آواز مبارکباد دل گشته ز غم آزاد

وز عالم روحانی فرحت به جهان آمد

ساقی خرد از سرکش، دلق ورع از برکش

رو قدحی درکش عید رمضان آمد

زاهد غزلی سر کن فکر می و ساغر کن

سجاده به می تر کن بین پیر مغان آمد

صه‌بای صبحی را ایام بهاران دور
وین گلشن بقوی را هنگام خزان آمد
صد مزده فیروزی بر غنچه و گل روزی
کان خسرو نوروژی با شوکت و شان آمد
هنگام شیباب آمد شد باز زمان دی
خرم دل پیران را کان تازه جوان آمد
مرغ سحری می‌خوان تا شب بدرد دامان
کان صبح نفس‌خندان چون گل به میان آمد
شد تن ز تو گنجینه ای مونس دیرینه
باز آی که در سینه دل بی تو به جان آمد
چون شعله سراپایم از نایره عشقت
ای شمع ز سوز دل هر دم به زبان آمد
تا تیغ به کف آمد آن ترک کمان‌ابرو
هر مو به تنم از شوق چون نوک سنان آمد
زان دل که جنون خیزد دیوانگی انگیزد
بی شبهه شرر ریزد زآنجا که دخان آمد
اکسیر کجا و مس سلطان که و کو مفلس
خاموش که در مجلس سردار جهان آمد
دادار جهان سرور، دریای فلک لنگر
اسکندر جم چاکر دارای زمان آمد
جمشید فریدون فر خورشید فلک‌منظر
تابان چو مه انور، انوارفشان آمد
آن کز اثر حکمش در کوه و بیابان در
چاووش بدش دزدش، گرگش چو شبان آمد

بادام چو مغز آمد، شور اسد از بیمش
 ذئب حمل از خوفش یک جسم و دو جان آمد
 نه بحر گهر ریزم، نه لجه دُر خیزم
 غربال صفت بیزم آبی که روان آمد
 من بنده مسکینم نه قابل تحسینم
 آن مرغ سخن چینم کز نو به زبان آمد
 گر افسر سر خواهی ور خلعت بر خواهی
 می خواه اگر خواهی از حق که توان آمد
 بشنو سخن عشق گر مرد رهی مطلق
 از حق مطلب جز حق کین رسم جهان آمد

[قصیده دیگر]

چو از کابل به عزم رزم امیر غازیان آمد
 به عالم آیت نصرت تو گویی ز آسمان آمد
 ز بس شادی، ز بس فرحت، ز بس شور و ز بس عشرت
 ز بس خوشحالی و راحت که بر خلق جهان آمد
 تو پنداری که عیدین سعیدین از کمال حق
 به یک روز زو به یک ساعت به یکدم یک زمان آمد
 ز بس ذوق وز بس شوقی که آمد خلق را در دل
 غنی آمد فقیر آمد، غریب و ناتوان آمد
 نه قاضی ماند در مسند، نه عالم ماند در مسجد
 نه عابد ماند در معبد که هم این و هم آن آمد
 نه مفتی از فتاوی داد جز جنگ غزا، فتوی
 نه شیخ المسلمین را حرف دیگر بر زبان آمد

خطیب اندر منابر «اقتلوهم» خوانده بر خلقان
مفسر آیه تجهید را تفسیرخوان آمد
مجاهد جاهد و گویان سبیل الله را پویان
معلم أخرجوا خوانان به هزم مفسدان آمد
نه در مسجد مناجاتی، نه در میخانه طاماتی
که صوفی و خرابانی در این ره همعنان آمد
اگر مجذوب در سالک و گر مملوک در مالک
که در این مسلخ هالک دوان منصورسان آمد
گذشته عارف و عامی ز فکر پخته و خامی
بدین نیکو سرانجامی به هم همداستان آمد
سلوک سالکان عنفوان کشف شد ظاهر
ز عرفان عارفان را خرق عادت‌ها عیان آمد
دهن از باده می‌شویم به سرمستان همی گویم
که من این ره به خود پویم که فرمان ارمغان آمد
حکیم از شورش چرخ عناصر شد اگر واقف
که جوشان همچو رعد و همچو برق اندر میان آمد
طیب از بهر تدبیر صداع و وقع ضعف دل
هوس پیرای حسن صندلی، رنگ جوان آمد
دیران شر از کاردانی مطمئن چندان
که اینک در تصرف مخزن هندوستان آمد
محاسب، حاصل پنجاب را در فرد سردفتر
به ضلع و جمع کرده ثبت، و بس فرحت‌کنان آمد
چه نوبت بر سپاه آمد ز هر جانب به ذوق دل
گروه اندر گروه و خیل اندر خیل خان آمد

ز گردان سپهسالار اعلیجاء درانی
 بگو حرفی که هر یک سرور کشورستان آمد
 ز سرداران بارک «بارک الله» هر که در میدان
 قدم بنهاد گویی فتح و نصرت هم‌عنان آمد
 نه از «بامیزی» آمد امیری و نه از «فوفل»
 که نه هر یک وزیر عصر سردار جهان آمد
 چو عبدالله خان سردار و سالار اچکزایی
 شنید این مژده را همچون هژیر اندر میان آمد
 در آن رزمیه حاجی تاج محمدخان «کاکر» را
 چه گویم با چه سطوت با چه شوکت با چه شان آمد
 ز اقوام «الیکوزایی» و «اسحاق‌زایی» هر یک که
 به تدبیر و به قانونی که شایستی چنان آمد
 غرض هر یک از ایلات مبارک‌حال درانی
 که آمد با جمال فرخ و بخت جوان آمد
 قزلباشیه نیز از شوق جانبازی آن میدان
 به آیین هژبران رزمجو پیر و جوان آمد
 بیاتان را مگر محمود بودی عاقبت گر جان
 در این آزر چو پور آذر ابراهیم خان آمد
 امیر اصلان خان شیر جوانان با جوانشیران
 خروشان در هوای رزم چون شیر زیان آمد
 بشد زین مژدگانی قوم قورت شیر میدان را
 چنان دلخوش که گویی بر تن این جمله جان آمد
 عرب را خون حمیت به جوش آمد ازان عزت
 ز سر پا کرده بر مژگان قدم‌فرسای جان آمد

ز کرمانی و چولائی و افشار و سپه منصور
چگویم کز شغف هر یک ز شوق دل میان آمد
به جولان خیل بکاریان کلاه لاله‌گون بر سر
فرحناک آن‌چنان هر یک نتوان در گمان آمد
چو آمد غیرت دین از یک قلما قرا در دل
خروشان همچو رعد و برق با تیغ و سنان آمد
ز اطراف کهستان خیل خیل از شوق دین در کف
تفنگ چقمقی و پیش قبض اندر میان آمد
گلستان هزاره با هزاران کس از هزاره‌ها
سنان در کف به ترکش
ز اطراف و جوانب غازیان جانفشان بیحد
هزار اندر هزار آدم صد اندر صد نشان آمد
چهل عراده توپ آتشین اندام رویین تن
که هر یک وقت حاجت اژدر آشفشان آمد
بدین سطوت بدین هیبت بدین شان و بدین شوکت
امیر حیدری صولت به جنگ کافران آمد
چو کرد آن بحر دریا دل جلال آباد را منزل
تزلزل در دل عدوان و قلب مفسدان آمد
ز اطراف کمر سید بهاء‌الدین با سی سر
که شاهان را سزد آن سید اعلی مکان آمد
نشان «دُگت الارض» به ارض دکه شد ظاهر
چو زانسان لشکر محشر اثر صف صف زنان آمد
سعادت‌مند این دولت سعادت خان مهمندی
به شوق این سعادت با سعادت هم‌قران آمد

ز سرداران پیشاور ز سرخیلان باجاور
 در آن صحرای پهناور سپاهی بی کران آمد
 مرفع بارگاهی مرتفع شد زان رفیع الشان
 که از رفعت سپهر نیلگونش سایبان آمد
 قدم بنهاد در «خیبر» چو آن بحر فلک لنگر
 زمین را رعشه بر پیکر از آن کوه گران آمد
 سپهر اندر سپهر آسا نمایان خیمه در خیمه
 جهان اندر جهان لشکر سنان اندر سنان آمد
 محیط آسا چو در شور آمدی هر لطمه موجش
 گهی طوفان خصال افتاد و گه عمان نشان آمد
 برون آمد چو طوفان خیز بحر از دره خیبر
 که عرض و پهن پشاور ز تنگی در فغان آمد
 سروری و غمی دیگر به جان مؤمن و کافر
 پدید آمد چو آن سرور دران خرّم مکان آمد
 غرور خشمشان از سر، برون رفت از دل ...
 ز خوف و بیم سر، یکسر همه در فکر جان آمد
 به هم در رمز خاموشی همی کردند سرگوشی
 مگر خمر فراموشی بر ایشان ارمغان آمد
 ز غیرت ماندشان بر دل به همت هر یکی شامل
 تو گویی مست لایعقل، خود از دیر مغان آمد
 همه خنجر به دست و لیک دل چون بید در لرزش
 سنان بر کف همه لیکن الفسان ناتوان آمد
 به دست هر یک گریزی ولی چون غنچه از خجالت
 لب بسته دل پر خون سری زین غم، گران آمد

شقایق وار گردان را که عارض بود از غیرت
کنون با سینه پر خون به رنگ زعفران آمد
چو نرگس شوخ چشمان را که در سر بود سرمستی
مگر از گلشن هستی ز خجلت بر کران آمد
برون شد رزمجویان را هوای رزم از خاطر
حدیث ناامیدی هر یکی را بر زبان آمد
امیر بی نظیر از فهم این مطلب چو شد واقف
که از اهل حسد شوری به خیل مؤمنان آمد
شراری از نفاق افتاده در هر دل که از شورش
شرر در خاطر آشفته پیر و جوان آمد
برین اندوه چندی شد به بحر فکر مستغرق
که ناگه آیه «لاتقنظوا» از آسمان آمد
«عسی ان تکرهوا شیئاً هو خیر لکم» ناگه
چو روح از عالم بالا به جسم خاکیان آمد
ندایی آمد از هاتف که ای در راه حق واقف
مشو غمگین که بس خایف در آخر شادمان آمد
«و کم لله من لطف خفی للعباد» اما
«یذق خفاه عن فهم الزکی» بر زاکیان آمد
«و کم یسر الی من بعد عسر» بشنو ای عاقل
که «تأتیک المسرت بالعشی» شرح آن آمد
«اذا ضاقت بک الاحوال، وثق الواحد الفرد»
لطیف لم یزل بر بندگان بس مهربان آمد



[بخش دوم:]

بیان طغیان میر محمد امین خان موی تن، والی تاشقورغان و
لشکرکشی بسوی آن مناطق جهت وادار ساختن سران اقوام به
اطاعت از امیر دوست محمد خان

بسم الله الرحمن الرحيم

افتتاح کلام به نام مالک الملک ذی الجلال و ایزد لم یزل لایزالی است که تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ پرتو جمال جمیل بی مثال اوست و تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ برقه‌ای از بوارق اسرار جلال او و تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ از ابر دریا بار رحمت نازل‌ه‌اش قطره‌ای است و تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ از آثار مهر قهر قدرت کامله و حکمت شامله‌اش ذره‌یی. باغچه جهان را به هر باغبان که به طراح‌ی قطعات آن کوشد، بخشد، و سراچه عالم را از هر مخرب بنیان که در تعمیر آن دیده آگاهی پوشد، گیرد. بوستان عالم که منبت اشجار بنی آدم است، نزهتگاه فرحت و نشاط باغبانی باد که به آبیاری عدل و احسان تربیت این اوراق و اغصان کند، و شبستان دوران که مأمن بنی نوع انسان است بزم مسرت نظم غازی زمان و حیدر دورانی باد که به تربیت حال و تقویت احوال انزواگزینان محنت‌کده جهان به وسع امکان کوشد. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.

نگهدار بالا و پستی است او	در نیستی باب هستی است او
ازو هست هر هست را هستها	بر او نیست هر هست را دستها
به هر دستها دست او هست فوق	به هر هستها هست او هست فوق
شهنشاهی عالم او را سزد	که عالم ازو دیگ هستی پزد
خداوندگاری مرا او راست کار	که نازد بر او هر خداوندگار

و آغاز سخن به درود نامعدود و صلوات لا محدود قافله سالاری را سزااست که از کاروان انبیای کاردان، از آن دنباله روی گزیده که بازماندگان وادی ضلالت را به سرمزل هدایت رساند و ابتدای بیان به نعت و ستایش پیشوایی شایان که از پیشروان جهان از آن قدم نهضت واپس کشیده، که محرومان شکسته بال ظلمتکده گمراهی را از دست تطاول ظالمان الْخَنَاسِ الَّذِي يُؤْسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ رهاند.

که از خط او نسخ شد هر سبل	دلیل سبل پیشوای رسل
که شد زآمدش سرفرازان نهان	سر سروران، سرفراز جهان
بر آتش زن دودمان کنشت	در آب افکن دفتر زردهشت
کزو شست لوح عجم را عرب	ضیاء حرم شاه امی لقب
انا افصح از علم او آیتی	انا احمد از رمز او رایتی
نمکپاش بر خان آیین او	انا املح از نطق شیرین او
که شد ظلمت کفر از وی نهان	برو زبید اسکندری زمان

در مدح اولاد و اصحاب آن سرور:

به آن که کنم مدحت اولیا	پس از نعت آن سرور انبیا
بر اولاد و اصحاب آن پاکدین	ز جان آفرین صد هزار آفرین
امینان اسرار دین رسول	قبولان امیدگاه قبول
تنزه دلان تقدس مقام	تجرّد روانِ تفرّد خرام
که نارفته بر کلک ایشان خطا	بهین محرمانِ حریم عطا

اما بعد، بر آگاه دلان دقیقه رس و حقایق شناسان مشکین نفس، محتجب و مستور نماناد که چون از حکمت بالغه قادر بیچون و قدرت کامله خالق کن فیکون به فحوای کُلِّ یَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ عَالَمِ کون و فساد را هر زمانی از ازمان آنی متصور است و هر آنی شأنی متحقق و هر

ذی‌شانی در هر آنی که از فضل و عنایت واهبِ مَنان به رتبه برتری و اقتدار رسد، جز این که غوررسی دست‌نارسان کند، دیگر او را ثمره خیری از دست‌رسان چه رسد. و هر صاحبقرانی در هر قرنی از اقران که به تأییدات ایزد مستعان بر پایه رفعت و افتخار نشیند، غیر از این که پافتادگان بی سر و پا را دلجویی لطف و مرحمت دستگیری نماید، دیگر کدام نقش مرادش در کعبتین بخت و طالع برتخته تخت مراد نشیند. حبذا سعادت‌مندی که این کوکب سعدش از مطلع طالع، طالع شود و خُرما همّت‌بلندی که نیز ضیاء‌افزای این اختر فرخنده‌اثر از مشرق بخت فیروزی‌مطالعش، لامع گردد.

چنین است آیین نام‌آوران	بود این مهین شیوه سروران
شهبانی که سر در ایالت زدند	بدین‌گونه طبل عدالت زدند
خوش آنان که این راه پیموده‌اند	که در ظل‌شان خلق آسوده‌اند
چه فرخ‌شهبانی که از عدل و داد	بر ایشان در آرزوها گشاد
برومند آن خسرو نیک‌بخت	که بر مسند عدل افکند تخت
چه خوش گفت گوینده پاک‌زاد	که رحمت بر آن تربت پاک باد
فریدون فرخ، فرشته نبود	ز مشک و از عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکویی	تو داد و دهش کن فریدون تویی
سه چیز است وصف شه پاک‌زاد	یکی عدل و آن دیگری هست داد
سوم آن که در عزم خود پایدار	بود همچو البرز کوه استوار
جهاندار رازین سه وصف شگرف	ز دنیا و عقبی شود بسته طرف
چو اسرار آن نز نهفتن بود	بگویم گرت میل گفتن بود
ز عدل است پیرایه خسروی	بلند است ازو پایه خسروی
ز عدل است آرایش ملک و دین	ز عادل بود دهر را زیب و زین
نیفشاند تا دانه‌ای دهقان	کجا گرد آورد خرمن ...

سپاه از دهش سر دهد پیش شاه
 شود از دهش مر ترا خصم دوست
 دگر عزم جزم است آیین شاه
 چو سلطان کند در امورات عزم
 چو در عزم خود جزم شد شهریار
 جوانان کار آزموده بخواه
 پدردار را دست می کش به سر
 بیابان نوردان ناموس و ننگ
 که شیر شکاری نترسد ز گرگ
 چه خوش گفت گوینده نیک دان
 قلمزن نگهدار و شمشیرزن
 دبیر فرومایه کاردان
 پیروز جوانان تند و دلیر
 به درویش پروردن ای پادشاه
 ستمدیدگان را بکن پرورش
 خداجوی شو ای بهین شهریار
 من ار نیک گفتم یابد، مجوش
 که نیکی ز نیکان بود یادگار
 تو در کار خود نیک اندیشه کن
 شرر پخت مطبوخه نیم خام

شود از دهش حال دشمن تباه
 زهر چت بود جود و بخشش نکوست
 نجنبان ز هر باد چون برگ کاه
 نباید به عزمش کند راه بزم
 نیندیشد از خصم در کارزار
 که ناید به کارت سواد سپاه
 که سر باختن ناید از بی پدر
 عنان کی کشند از عدو روز جنگ
 دو مرد خراسان دو صد مرد ترک
 به شاهی که ای شاه کشورستان
 نه مطرب که مردی نیاید ز زن
 گرت باشد از کف مده رایگان
 که باشد پلنگ افکنی کار شیر
 شهان را دوام است دیهیم و گاه
 یتیمان محروم را ده خورش
 که روز جزا اینت آید به کار
 بدی را فروهل به نیکی بکوش
 بدی از بدان ماند در روزگار
 هر آنچت پسند آید آن پیشه کن
 به کانون عقلش تو پز و السلام

از آنجا که بیان حال سعادت مآل نیکان سرمشق لوح خاطر
 نیک اندیشان است و شیرازه انتظام اوراق اخلاق صاحب جمعیتان
 منتظم از اجزاء به بی سررشتگی هر خاطر پریشان، لهذا محرر این
 وقایع دلپذیر، ابن آقا جعفر علی، کلبی علی فقیر به تحریر بعضی

از واردات حال و سطر برخی از کیفیات احوال خدیو بی همال و نیو بلنداقبال و نامور فرخ فال برازنده لوی سرافرازی، امیرزاده آزاده امیرحیدر غازی - زاد الله تعالی اقباله و دام علی الخالیق ظل اجلاله - پرداخته واقعات حال را بر سبیل اوضح و اسهل و اجمال در محل بیان می‌آرد، و تبیان حزم جزم آن قوی طالع اولوالعزم را بر عزم جویان رزمخواه یک یک می‌شمارد، و به تحریر برخی احوال که مقصود عزم جزم و مطلوب خاطر جهانداران صاحب‌عزم است پرداخته، بر سبیل نظم بر صفحه ارادت می‌نگارد و خود را از تسطیر آن به هیچ عنوان معذور نمی‌دارد. و بالله التوفیق و علیه الاعتصام.

بیان طغیان میر محمد امین موی تن، والی تاشقورغان

موجب اختلال احوال شدن در سر رشته امورات ملکیه سردار عظیم‌الوقار، سردار محمد اکرم خان، و توجه امیرزاده والا به امر و فرمان امیر زمان و خدیو صاحبقران امیر دوست محمد غازی در انهدام کار آن تمرّدبنیان به جانب ترکستان و انجام آن مهام و غیره مهمات ماوراء النهر به تأییدات ایزد مستعان و شرح بعضی از احوالات که تذکار آن پیش از بیان این طغیان لازم است.

دبیر خامه میمنت ختامه صداقت، تقریر و مشیر قلم سعادت رقم وفاق تحریر شیرازه اوراق تسخیر ولایات عبارات را به سر رشته این معنی منظم می‌گرداند که: چون امیر بی نظیر و صاحبقران اقلیم کبیر را در قرن ثانی بعد از مراجعت هندوستان و معاودت کردن از ولایت والیان انگلستان و ضیابخشی و پرتوافکنی ساحت میمون‌المساحت افغانستان در حینی که وسعت آباد این بوم و بر به تأییدات داور دادگر و یمن توجه حضرت خیرالبشر و یاران آن

سرور به قوت سرپنجه شیرگیر و نیروی بازوی نیو دلیر و خدیو جهانگیر رونق‌بخش تاج و افسر معین الدین غازی اکبر - غفرالله له فی یوم الحشر- از هیاکل ددان و مشاکل بدان خالی گشته، صدر مسند سلطنت و ایالت به ذات کامل الصفات امیر کبیر جهان‌داور زیب و فر یافته بود خدیو دریا دل را از آرایش آن همه صعوبات که از مقدرات خالق الارض والسموات بود، قطره ملالی در مزاج عمان‌امتزاج نقش‌پذیر و جایگیر نشده به شکر و ستایش خداوند خیر و داور بصیر **أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** اشتغال می‌ورزیدند و گویا به مضمون این بیت اطمینان خاطر دریامتقاطر داده می‌فرمودند:

از این رفتن و آمدن عار نیست

که بی جزر و مد بحر زخار نیست

فاما از آنجا که مهمان‌کشی و مهاجرآزاری طریقه انیقه سابقه ترکان است چه احوال ایرج ابن فریدون با سلم و تور، و سیاه‌وش ابن کاوس با افراسیاب تعدی‌دستور، این معنی را به وجه احسن و طریق مستحسن موجب تبیان امیر بی‌نظیر عاقبت‌بین که شرح آن حال و تفصیل آن اجمال از ابتدا الی انتها در جلد دیگر مرقوم خاصه صداقت‌اثر می‌گردد. در ضمن وقایعات آن بی‌همال و وزیر بی‌نظیر بلنداقبال پیوسته سوء اسلوب و سلوک اطوار، قبح افعال و اعمال در مهمان‌آزاری پادشاه افراسیاب پایگاه بخار مخالفت‌کشی والیان آن دیار خارخار ملالی در ضمیر اقدس افکنده، خیال تسخیر آن مملکت در خاطر فاطر جایگیر و شاهد نیکومشاهد آن مملکت همواره، همخوابه ضمیر بود، لکن از آنجا که امورات مرجوعه این سپنجی‌سرا، از مقدرات خالق بی‌متنا بسته کل امر مرهون باوقاتهاست سالی چند از تقدیرات خداوند بی‌مانند و یگانه بی‌تعلق و پیوند،

نظر به عوایق دوران و تصادم دهرالخوآن اذکان ذلک صاداً للمرء عن بلوغ ارادته و هائلاً بینة و بین طلبته حصول سر رشته این مطلب در حیّز تعویق افتاده، اوراق اجزاء این مقصد که مقصود بالذات وجود مسعود اقدس بود، شیرازه انتظام نیافت تا آنکه همیشه متواتر و متوالی ظاهراً از جانب میر محمد امین والی تاشقورغان و میرشاهمراد بیک خان اتالیق والی قندوز و میرشجاع‌الدین خان میر مزار، و میر سید محمد اوراق، والی بلخ، و رستم خان حاکم شبرغان، و محمود خان والی سرپل و خدایارخان پادشاه بدخشان، مضراب خان، بزرگ کولاب، و عبدالرحیم بیک قبادیان رئیس درمن و غیره رؤسای این روی آب آمویه که از دست تطاول پادشاه بخارا به جان، و از سیاست و مهابت آن جلادت‌شعار که محض مظهر اسماء جلال ایزد متعال است، به امان آمده بودند. عرایضات خلوصیت آیات مشتمل بر مضمون اطاعت و انقیاد می‌رسید و جناب اقدس را بر ترغیب امر به تسخیر و تصرف بلاد این روی آب آمویه که از سوابق زمان و سوائف آوان از ممالک محروسه دولت قوی‌شوکت شاهان افغانستان بود، می‌نمودند. امیر خیبر عاقبت‌اندیش انجام آن مهم را موقوف به تدبیر و رای جهان‌آرای خویش گذاشته که تا وقتش برسد. انتظار فرصت می‌داشت، تا اینکه در سنه یک هزار و دو صد و شصت و شش مطابق تخا قوی‌ئیل از الطاف جزیل خداوند بی‌مانند خلیل فراغت خاطر از هر رهگذر شامل این دودمان جلیل بود، خیال تسخیر آن حدود مصمم ضمیر اصابت تخمیر اقدس گشته، گرامی فرزند سعادت‌مند فیروزی هم‌عنان مختار مملکت و ولیعهد دولت قوی‌شوکت، امیرزاده والا، سردار غلام‌حیدر خان را از بلده نزهت‌بنیاد جلال‌آباد، طلب حضور فرموده به سرانجام مهم ترکستان و تهیه اسباب آن سفر خیریت بنیان به سر افسری سردار

عظمت‌مدارِ خورشیداشتهارِ بهروزی هم‌عنان، رونق‌افزای فسحت ترکستان سردار محمد اکرم خان، و نواب‌زادگان والاشان، سردار شاه‌دوله خان و سردار محمد صدیق خان و سردار عبدالشکورخان و معتمد حضور فیض گنجور و دبیر صائب‌الرأی والتدبیر سعادت‌منشور میرزا عبدالسمیع خان و امراء عظام و خوانین ذوی الاحترام از فرق جلیله درّانی و قزلباش و ریکایان و بزرگان کوهستان و غیره عساکر نصرت‌مآثرِ جلالت‌نشان و جزایرچیان صلابت‌بنیان و چهار ضرب توپ جلوی از توپخانه آتش‌فشان به عزم تسخیر آن بلاد فرمان دادند.

امیرزاده‌اعلی‌شان حسب الامر اقدس، اندک فرصتی به سرانجام آن مهام کوشیده به تدارک کار برادر نامور کامگار پرداختند و یک پلتن جلادت‌فن از پلتنهای مأموری رکاب نصرت انتساب خود را با دو ضرب توپ جلوی بکمان افسری جنرال شیر محمد خان بهادرانگیز و فرامرز خان کمیدان جلادت‌انگیز نیز مأمور رکاب برادر والاگهر ساختند.

حرکت کردن سردار نامدار والاشان سردار محمد اکرم خان به جانب ترکستان و تسخیر قلعه حجر و آواره شدن بابابیک بدسیر و منزوی شدن به غار حجر

مبارزه کلک شجاعت سلک بنیان تیغ خوش آب، سیه ناب دو زبان در صفحه رزمگاه تیبیان بدین عنوان جلوه‌گر می‌گردد. که چون از جانب سرکار اشرف انور حرکت سمت ترکستان مقرر شد، سردار نامور با عساکر نصرت‌اثر فرمان اقدس را تعویذ گردن جان و هیکل بازوی دل ارادت‌بنیان ساخته حسب الامر والا عازم آن ولا

شدند. در حینی که عساكر ظفرمآثر هامون نورد عرصه كهمرد را
مضرب خيام نصرت فرجام ساخته به تهيه عزم دو آب می پرداختند،
بابا بيك ولد شكرالله بيك بن ملا خوشال بن نفس، كلانتر حجرى
طايفه تاجيك مشهور به چغته رئيس دره حجر كه به سمت غربى
كهمرد واقع و نهر كهمرد از مابين آن جارى و سارى و دو سمت
كوه سنگلاخ عديم السبيل والطريق است چه از كهمرد تا ابتدای دره
حجر كه اول مضيق آن معبر و موسوم به «لورنج» است يك كروه
و از لورنج آب تا قلعه جات حجر كه مسكن بابايك تمر دآثر بود
(يك) كروه و از آنجا تا دهنه دره كه غار مزبور در آن دره واقع
است و نهر كهمرد به طريق گردش ماريچ از سمتى به سمت ديگر
آمده و راه آمد و شد طرفين را بريده و دو سمت كوه سنگلاخ
عديم السبيل والطريق است و بدون جسر عبور از آنجا متعذر دو
كروه، و از آنجا تا اصل غار كه گريزگاه آن فرقه تمر د آگاه است
(يك) كروه و از آنجا مخرج دره مزبور كه راه لورنج آب به آن
منتهى می شود (يك) كروه. نامبرده موسوم ... به عبارت قالى خالى
از حالى مير محمد امين بيك والى كه او را بر راه تمر د حالى بود،
دماغ نخوت اياغ از باده فهم و شعور خالى كرده، خود را مذموم
و مرجوم اسافل و اعالى ساخت و قتل جبال و طلل تلال آن معبد
صعب المسالك كه فحوای *وَالْجِبَالُ أُوتَادًا* مأمن خود پنداشته، لوى
خودسرى و گردن فرازى برافراخت، و اطراف و جوانب دره مذكور
را به جنگجويان تهو رخصال و تفنگچيان جلادت مآل مستحكم كرده
در مكمن كمين نشست و به شور و شدت و گردآوردن فرقه باغيه
ياغيه تاجيك و اوز كند، باب عافيت فراغت را به فتنه انگيزى مير
موسوم، بر روى روزگار شوم عافيت معدوم خود بست آرى:

فرد:

چو خواهد فلک سرنگونش کند بر افعال بد رهنمونش کند

سردار عظمت‌مدار یک چندی به نصایح دلپذیر و مکاتیب مرحمت‌تخمیر که رسم تبلیغ صاحبان یرلیغ است ابواب التفات و دلجویی بر روی روزگار ناهنجار آن ترمّدشعار گشوده، ابلاغ و اعلام داشت و او را به پیروی و اطاعت دولت قوی شوکت بندگان اقدس امیر اعلی گماشت، لکن آن نگون طالع نکوهیده بخت از نامساعدی طالع نامیمون تخته را بر تخت امتیاز داده، سر از اطاعت کشیده و خلع خلع احسان و مرحمت این دولت را از وجود نامسعود خود نموده، جامه ترمّد و سرکشی پوشید، تا دید آنچه دید و از باده محنت آماده، رنج و کربت چشید آنچه چشید.

چون کار از تبلیغ احکام گذشت و نیز اولین معامله ترکستان و نخستین تنبیه آن فرقه سیاست‌ستان بود، سردار نامور و کارداران فطانت‌اثر صلاح کار را بدون از انهدام دودمان و قلع قمع بنیان آن ترمّد نشان ندیده، حکم بر جنگ داده، جزایر چیان صلابت‌نشان را به سرکردگی عالیجاه شجاعت‌بنیان، نایب ذوالفقار خان و پلتن جلادت‌فن، منبع آشوب و فتن را بکمان افسری فرامرز خان کمیدان که از غلامان جانفشان مرحوم خلدآشیان دره‌دران، وزیر بی‌نظیر محمد اکبرخان غازی بود، به مبارزه و معارضه مقرر داشتند. آن بود که پلتن جلادت‌آمود، با جزایر چیان شهادت‌نمود، از طریق صعب‌المسالک جبل لورنج که سمت یمین درّه مزبور است، از تیزطبعی مزاج سرکش مانند شعله‌های آتش (آهنگ) صعود نموده با ایشان درآویختند و گرد فتنه و آشوب را چون خون آن نگون‌بختان خودسر بر تیغه کوه و کمر کمینگاهان حجر ریختند، و خاک خذلان

بر فرق آن تیره روزگاران بیختند.

مقابله و مقاتله کردن پلتن جلادت‌اثر و جزایر چیان مهابت همسر با بابابیک حجری غیره اعوان آن خودسر و تاب تقابل نیاوردن و فرار کردن و انزواگزیدن به غار حجر

از ابتدای صبح که مبارز مهر زرین‌چهر، از قله قاف سپهر با تیغ‌های سینه‌سوز و خنجرهای دیده‌دوز به خونریزی عساکر کشور نیمروز اشتغال داشت، بهادران جلادت‌اندوز تا نیم روز آن فرقه عافیت‌سوز را از کوه و کمر حجر دور ساخته به تسخیر قلعه‌جات و تصرف ایلات‌شان پرداختند و آن بی‌استقامتان با وجود استقامت و خودداری، تاب پایداری نیاورده، بعد از کشش و کوشش بسیار انهمزام یافتند و متعاقب عیال و اطفال خود که پیش از آن در دره مضیقت‌معبر که مشهور به غار حجر است، فرستاده بودند، شتافتند و جسرهای نهر را که از غیر از آن از هر طریق محل عبور و مقام مرور پویندگان معذور بود، برداشتند و آن بیغولۀ بی‌مسلك را که مکمن آن غولان بدرگ بود، مأمن خود شمرده، به این تدبیر جان از پنجه خونریز دلاوران جان‌ستان به سلامت بردند.

رزمجویان سپاه کینه‌خواه، به فرمان سردار تهور شعار جلادت‌آگاه که دودمان آن خارمنشان خلش‌اثر را بر فلک نیلوفر رسانیده بودند، از آن تنگنا برگشته، قلعه‌جات حجر را محل و مقر خود ساخته، نظر به تمشیت امورات آنجا، روزی چند به طرح اقامت پرداختند. لکن چون منشاء این فساد و محرک سلسله تمرّد، بابابیک بدنهاد، ظاهراً و باطناً میر محمد امین خان والی تاشقورقان بود. سردار والاتبّار به صلاح خیرخواهان اخلاص‌شعار، به دفع آن بداطوار و نپرداختن

تعاقب باباییک حجری در آن غار، صواب دیدِ کار را دیده، گفتند:
 مثنوی:

ترک جزو و دفع کل کردن رواست
 چون که صد آمد، نود خود زان ماست

بنابراین تدبیر قلعهٔ حجر، مکمن و مأمن و محل نشیمن آن
 جهالت تخمیر را به سردار شاه‌پسند تاتار، رئیس دو آب که دشمن
 و کینه‌خواه آن عداوت‌شعار و خیراندیش این دولت دیانت‌آثار بود
 سپرده، و تنگنایان دره مزبور را به پیادگان جانباز و تفنگچیان قادرانداز
 استحکام داده به جانب کهمرد عطفِ عنان فرمودند. و از آن‌جا به
 یاری باری - عزّ اسمہ - عازم سمت مقصد گردیدند.

واقف‌شدن میر محمد امین والی از انهزام باباییک حجری و
 پریشان‌شدن به تجمیع سپاه اوزبکیه پرداختن و قلعه‌جات
 خود را به مستحفظان مستحکم ساختن

ادهم تیزکرد خامهٔ سبکبار مشکین‌یال در وسعت‌آباد صفایح
 تفکر و خیال به دست و پای شتاب بدین عنوان تکاپو می‌نماید
 که چون میر محمد امین والی کمیت‌اندیشه این مطلب را لنگ و
 پای تدبیرِ پرتزویر را به مقدمه حجر بر سنگ دید، چاره کار را
 به خیال زیان‌شعار خود بر آن اندیشید که با جمعیت موی‌تن و
 طوایف قطعن و دُرمَن و جمعیت میران مزار فیض آثار و غیره فرق
 چغته و تاجیک که در این روی آب آمویه مسکن دارند مجتمع
 شده، متوجه و منتظر باشند که اگر موکب ظفرائِ سردار بلنداختر از
 راه درهٔ صوف عنان‌تاب شود، خود را عجالتاً بدانجا رسانیده، قلعه
 صوف را که سپرد برادرش رحمت الله بیک است، مستحکم کرده آن

تنگنا را که راه آمد و شد به غیر از آن مسلک دیگر به هیچ طریق متصور نبود، مسدود ساخته به معارضه پردازد، و هرگاه کمیت عزم را از سمت تاشقورغان، گرم‌عناب نمایند، در حدود خورّم و قلعه سرباغ به تقابل پرداخته هنگامه کارزار را در آن ثغار گرم سازند. به همین خیال که عبور گردان تهور خصال از این تنگنایان جبال، به آسانی دشوار نه، بل محال است با شاهمراد بیک خان اتالیق و دیگر برادرانش و جمعیت قطغن و برادر عبدالرحیم بیک درمن و میر علاء الدین خان و میر صوفی خان پسران میر مزار فیض آثار، با جمعیت پانزده هزار تخمیناً از پیاده و سوار نیزه‌گذار در تاشقورغان مستعد کار شدند.

چو تیره شود مرد را روزگار	همان می‌کند کش نیاید به کار
ندانست آن ترک کوتاه‌نظر	که نتوان زدن مشّت بر نیشتر
بلی، پنجه‌کردن به شیر ژیان	به خون خود است آمدن در میان
حمامی، که رزم هما می‌کند	به بال و پر خود جفا می‌کند
گوزنی که آهنگ شیران کند	خود از شاخ خود خانه ویران کند
شود لاف خفاش، فاش آن زمان	که خورشید رخشنده گردد عیان
کبوتر که با باز بازی کند	یقین با اجل ترک‌تازی کند
چو برد این حیل میر والی بکار	غم آورد نخل مرادش بهار
از آن نخل تزویر و شاخ فریب	شدش میوه کاخ ویران نصیب

سردار دبیر با دبیران مشیر و مشیران صاحب‌تدبیر به فریب آن طایفه پر خلع و تزویر، ظاهراً از راه کهمرد و هامون‌نورد سمت تاشقورغان شده، صیت سطوت و مهابتش رعب‌افکن قلوب مغلوب آن فرقه مخالفت‌آشوب گردیده، میر موصوف با پسران و کاردارانش از استماع این خبر وحشت‌آثر در تاشقورغان و آی بیک و سرباغ و

خورم آمادهٔ مقابله و مقاتله شدند و خبرداران آگاه این معنی را به سمع سردار والجاه رسانیدند. بنو تهمن هم آورد از منزل کهمرد سپاه گیتی‌نورد را حکم بر کوچ داده، همان روز محل مضرب خیام عساکر نصرت‌فرجام شد. روز دیگر از آن محل به تأییدات قادر لم یزل صعود بر جبل قره کوتل نموده، از راه یسار که جانب غربی محل موسوم است عجالتاً، سمت دره صوف را اختیار کردند. آن روز موضع آخورک و روز دوم محل موسوم به چل، و روز سوم زیارت گنبد و روز چهارم دره صوف نواحی قلعه معروف؛ محکمه برادر میر موصوف را مقررّ رایات ظفرآیات ساخته عزم محاصره قلعه مزبور نمودند و باده محنت آماده غم و اندوه را بر ایاغ رحمت الله بیک و غیره ساکنین قلعه صوف پیمودند. میر محمد امین والی که خیالش از تدبیر فهم رسا خالی بود، از استماع این معنی مستعصرشده با جمعیتی که در شیرازه حکمش منتظم و منعقد بود، از تاشقورغان عنان تاب، و در ایلغار شتاب کرده خود را به دره صوف رسانید. چون چاپاران سبکرو و پیادگان تیزدو را پیش از حرکت خو[د] از تاشقورغان عجالتاً نزد برادر فرستاده، حکم به استحفاظ و استحکام قلعه و تنگنایان آن مکان داده و قلعه‌گیان به خودداری مستعد و آماده بودند. بعد از آن که میر موصوف داخل دره صوف شد، طرفین کوه بر پیادگان انبوه آمده، خود با اعوان و انصار جمعیت‌سوار نیزه‌گذار و توپخانه به فاصله نیم گروهی قلعه تقابل اختیار کرد.

آگاه شدن سردار ذی جاه از ورود میر والی خان در آن مکان و پرداختن به ترتیب صفوف عساکر نصرت نشان و اقدام نکردن میر موصوف آن روز در جنگ و معامله امروز را به فردا گذاشتن از قصور دانش و فرهنگ

صف آرای فسحت نامه یمین علامه، اعنی مبارزه خامه مدبر ختامه ترتیب صفوف عبارات را بدین معنی بر صفحه اظهار می نماید. که با آنکه در طی مراحل آن چهار منزل، خوراکه و علوفه لشکریان و چارپایان، کم و جنود ماندگی و ستوه بر عساکر تهور مآثر متحتم بود، سردار عظمت مدار با دیگر سردارزادگان جلادت آثار و کارداران فطانت شعار، این معنی را از مغتنم اوقات شمرده، به تأیید کردگار به تسویه صفوف و تصفیه صنوف پرداخته از تقابل و جرأت تجادل میر موصوف مشعوف شدند، و افسران پلتن جلادت شعار، و سرگردان جزایر چیان صلابت آثار را که میدان رزم، بزم مسرت نظم ایشان بود، حکم به ترتیب نظام پلتنیان و جزایر چیان و تدبیر توپخانه آتش فشان داده، فرمانبران به عنوانی که شایان بود نموده مستعد کار پیکار و آماده کارزار اوزبکیه تهور شعار شدند. لکن میر والی که فحوای و اینه عالی فی الارض را ما صدق حال خود تصور داشته مابین اسافل و اعالی خود را مشتهر به میر عالی کرده بود. به اندک لطمات فوج عمان موج، غریق بحر تحیر شده، حوصله خود را از قوت تقابل سپاه ظفر شعار، و پلاتن برق آثار و توپخانه رعد کردار، خالی یافته، آن روز به تقابل نپرداخت و از سوء تدبیر و مضیقت طرق فهم و شعور که از آن فرسنگها دور بود، کار امروز را به فردا انداخت، ندانست که فردا لعبت باز گردون از پس این پرده زنگارگون به لعبی تازه بازی دیگر باززد، و لعبتی هوش رباتر از این بر بساط خالی از انبساط زمین اندازد و کعبتین طالعش را که پیوسته

هوادار نقش مراد بود در ششدر رنج و الم گرفتار سازد:

از آن سو خبر نه که انجام کار دگر ره چه بازی کند روزگار
چه درد و الم در کنارش کشد چه ادبارها زیر بارش کشد
بود در صعوبت نقیبش رقیب شود نوش او نیش و آسیب سبب

در بیان استغاثه کردن و مضطرب شدن رحمت الله بیک برادر میر والی و اطاعت کردن پیش از ورود میر موصوف در درّه صوف و به فاتحه فرستادن سردار عالی شان ذوالفقار خان نزد میر اتالیق و وعده ملاقات کردن در میانه میدان با سردار شاه دوله خان

مشیر کلک صلح انگیز و بشیر قلم میمنت سلک صلاحیت آمیز بر صفحه اخبار چنین می نگارد که پیش از ورود میر محمد امین بیک والی، بعد از آن که موکب نصرت آمود سردار عالی، حوالی قلعه صوف را مضرب خیام ظفر فرجام ساخته، به تهیه تسخیر قلعه پرداختند و اطراف و نواحی حصار محصورین را به عساکر تهوراثر دایر نموده، پیمانه معیشت رحمت الله بیک را از تلاطم امواج هموم و تموّج اطلال غموم به شراب محنت و الم آمودند. مشار الیه موسوم از غلبه و غلیان ابجار قشون عمان تبیان فحوای وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ را شاهد حال خودها دیده از در اعتذار درآمد، و به عذر اینکه من و برادرم بلکه کل دودمان میر غلیج علی بیک، پرورده این خاندان مرحمت بنیان می باشم و غیر از راه اطاعت و گردن نهادن بر ربقه مطاوعت و متابعت طریقی دیگر نمی دانم، استدعای جان بخشی کرده به اتفاق عالیجاهان نایب سلطان محمد خان و نایب ذوالفقار خان، فیضیاب باب عنایت انتساب و به خلاع لایقه مرهون احسان گشته از صدمات حملات عساکر تهور شعار و

قوارع توپ آتشبار مأمون شده بود؛ آن وقت که میر موصوف داخل دره صوف شد، دید که دست از کار، و کار از دست رفته و شاهد مقصد در پرده عدم وصول نهفته است لابداً او نیز در تدبیر کار و به وساطت عالیجاه میر شاه‌مراد بیک اتالیق در مقام اعتذار آمده، عذر عفو تقصیرات نمود، میر شاه‌مراد بیک اتالیق که از دوستان بالتحقیق و خیراندیشان بالتصدیق این دولت قوی شوکت والتشفیق بود. و میر محمد امین والی او را نظر به تمثیت امورات این چنین واردات به بسیاری التجا و محبت همراه آورده بود به محبت‌نامه‌جات پرداخته خود را یادآور خاطر مرحمت مظاهر سردار معظم نمود.

چون محمد یوسف بیک برادر میر موسوم در محال قندوز داعی حق را لیک اجابت گفته خاطرش را از داغ مرگ جگرسوز غم‌اندوز ساخته به جانب موطن اصلی شتافته بود. سردار مصلحت‌اندیش عاقبت‌بین به وساطت امنای دولت فطانت‌آیین فاتحه‌خواندن را لازم دانسته عالیجاه نایب ذوالفقار خان را بر این امر سنی که سنت حضرت مصطفویه - علیه التحیه والسلام من الملک العلام - است. مأمور داشتند نایب موصوف میر معروف را در اردوی ایشان رفته ملاقات نمود و بعد از فاتحه و اخلاص آنچه لازمه محبت و اختصاص بود با او در میان آورده، مشار الیه را به کلمات نصیحت‌انگیز و مقالات پندآمیز نسبت به دولت دیانت آیت حضرت امیر کبیر راهنورد وادی اخلاص ساخت و به آمدن فردا به تأییدات خالق ارض و سماء در دودنکه میدان که صفوف طرفین از جانبین ظاهر و نمایان باشد به وعده ملاقات پرده مقصد را از عارض شاهد مدعا گشود.

آمدن میراتالیق خان با رؤسای قطغانیه در دودنکه میدان و ملاقات کردن با سردار نامدار شاه‌دوله خان و میرزا عبدالسمیع خان و نایب ذوالفقار خان و سخن مصالحه در میان آوردن و به خیر دولت امیریه عهد و پیمان بستن و برگشتن

روز دیگر که میانجی صفاپرور صبح انور از جانب ضیاءجوانب آفتاب جهانتاب مهرگستر به عزم تسخیر ممالک نیمروز دره صوف کدورت موصوف تنگنای جهان را منور گردانید، عالیجاه معلی جایگاه شوکت بنیان سردار شاه‌دوله خان و مشیر دولت قوی شوکت میرزا عبدالسمیع خان با عالیجاهان نایب سلطان محمد خان و نایب ذوالفقار خان و چند تن از خاصان به امر سردار والاشان، گرم عنان شده در میانه میدان که با میر اتالیق خان در آن مکان موعود بودند، رفته متوقف شدند، از آن طرف نیز میراتالیق موصوف به اتفاق شرافت بنیان حقیقت آیین شیخ شهاب الدین که از دودمان جلیله معرفت تیرنین محال تاشقورغان است با چند تن از بزرگان طوایف قطعن و موی تن آمده، به شرف ملاقات امنای دولت دیانت آیت مشرف شدند و بعد از تبیان عبارات مواحدت، بدین عنوان و کالتاً از جانب میر محمد امین والی اظهار نمودند که من - ابا عن جد - پرورده این دودمانم و ترتیب یافته امنای این خاندان، اگر کشند مختاراند و اگر بخشند به هر باب صاحب اختیار، نهایت اگر مرا از غایت لطف و مرحمت که سالها خدمات شایان و اخلاص نمایان کرده‌ام در ویرانه تاشقورغان که دودمان و مدفن و مأمن بزرگان من است، گذارند از وجود جزئی من فسحت این سرزمین تنگ نیست، و اگر برانند در آوارگی و پریشان حالی، پای غریب لنگ نه.

سپر دم به تو مایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

واسطه‌گان کار و میانجیان فطانت‌شعار، اولاً در باب میر والی خان استماله و دلجویی بسیار داده، وعده جواب به ملاقات سردار معظم مرحمت‌انتساب گذاشتند، و ثانیاً خود میر موصوف را که به فرزندى جناب امیر کبیر اقدس اعلی معروف و از تلافیات شایان آن دولت قوی بنیان همواره مشعوف می‌بود، به نصایح دلپذیر و کلمات تلخ و شیرین حکمت تخمیر آگاهانیده در پرده خبردار کردند که تو را با این همه اخلاص و انقیاد و طریقه اتحادی که به این دولت قوی شوکت است، و امنای این دودمان الطاف‌بنیان را بر تو وفور مرحمت و عنایت، مصدر این گونه حرکات غیرموقع شدن و با جمعیت قطعن و درمن به معاونت میر محمد امین بیک والی آمدن، و تزویر این خدع تخمیر را از تدبیر مودت امتیاز نکردن، و خود را به بستر بیمار پیچیدن، و از توییح و عتاب جناب امیر کبیر و مرحمت تخمیر نیندیشیدن و اجتناب نمودن چرا، و از این واقعات مزبور احتراز نکردن چه سبب؟ با آنکه همیشه اوقات بل اکثر آنات محرک سلسله این داستان و باعث بر حرکت سمت ترکستان، اغلب فرق دشمنان و دوستان تو را می‌دانند و مضمون این معانی را از صفحه عارض اراده تو می‌خوانند، و ما نیز در فسحت ترکستان زمین سرآمد خیرخواهان این دولت قوی شوکت تو را می‌شماریم و چشم خیراندیشی و نیکخواهی از تو می‌داریم. هرگاه تو را در این گونه معاملات مصدر اختلال این نوع امورات بینیم، پس به دیگر اشخاص والیان این دیار که ایشان را از ما در خاطر غباری و از تسلط یافتن ما در این بوم و بر در دل نقاری پیدا می‌شود چه چشم توقع داریم، و به سخنان چرب و شیرین ایشان به کدام عنوان دل سپاریم. آشنا را حال این است، وای بر بیگانگان.

میر اتالیق که مربی قوای حیوانی و مقوی حیات زندگانی خود، رَحِیق بِرِیق لطف و مرحمت این دودمان شفیق را از روی تصدیق می‌دانست، انابه از تصورات باطله لحیق طبع انیق خود نموده، از در التجا درآمد که سبب حرکت من درین باب، نه اعانت و یاری میر محمد امین بیکِ تمرّدانتساب است نه، بلکه مقصود خاطر من این بود که به این وسیله خود را به خدمت سردار والاتبّار رسانیده، در انهدام کار این شخص تبه‌کار کوشم، لکن چون الحال میر والی، به شفاعت بزرگان قطعغن و موی‌تن و مشایخ و علمای وطن به من ملتجی شده واسطه استخلاص کار خود مرا می‌داند. نظر بر ننگ امنیت و ناموس اوزبکیه باعث نجات او شدن مرا واجب افتاد لابداً عرض می‌کنیم که در این فرصت به تحلیل کار میر خدع‌شعار پرداخته؛ پسر و برادرش را با لشکر هر قدر که امر و مقرر باشد به رکاب نصرت‌انتساب مأمور دارند و خودش را بالفعل که از خجالت و ندامت بسیار منفعل است و مواجهه شده نمی‌تواند بل می‌گوید:

درد و زخم بیفکن و نام گنه میر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

از مستفیض شدن سلام معذور دارند. مع الخیر عازم ام البلاد بلخ شده چون اصل مقصد آن است به آن پردازند که پای تخت شاهان ترکستان و محل جلوس سلاطین باستان بل تختگاه کیومرثی را مکان و نام‌آوران سلف را نشان است به تصرف آن اهتمام تمام به کار برند.

پیمان گرفتن از میر اتالیق

منتظمان شیرازه کار و سالکان عقود دراری آن افکار لالی، این مطالب را در رشته استحفاظ کشیده آویزه گوش حقیقت‌نیوش

خودها نموده، گفتند که آنچه تو خیر اندیشیدی عین صواب است و موافق بر طبق صلاح دید طبقه اولوالالباب. ما که وکیلان این امریم، این معنی را مقبول خاطر می‌داریم و نظر به اینکه بهبود امورات جناب اقدس امیر صاحب عنایت آیات در این است، سردار معظم را اگرچه پسند طبع دشوار پسندش نیاید بر این وادی می‌آوریم، فاما این پیر خدع سراپا فریب که اصل مصدر تزویر بلاشک ریب است اگر باز راه مخالف پیش گیرد، و شما را در این بدنامی آمیخته آرایش گردانند، آن وقت چه کنیم و با شما که اصل وجودتان آمیخته اخلاص و اتحاد دولت قوی شوکت بندگان اقدس اعلی امیر صاحب عنایت انما است چه بگوییم و از شما چه بشنویم؟

میراتالیق از خلوص دل و طریق تصدیق چنین در محل بیان آورد که هرگاه میر محمد امین بیک والی با این همه لطف و احسانی که از جانب سردار والاشان درباره او مبذول و مصروف گردد، شکر نعمت را به جا نیاورده، کفران ورزد و راه خذلان پیش گیرد، من که اتالیقم، در انهدام کارش با شما رفیق و او را در ورطه تخریب بنیان موجب تغریق و دودمان آن را باعث بر تحریق و تخریق کردم.

سردار شاه‌دوله خان و کارداران فتانت‌نشان به همین مقاصد مذکوره با میراتالیق به موثیق موگده عهد پیمان بسته و رشته مبانیت را گسسته هر یک به منازل و مراحل خودها معاودت کردند و این معنی را چنانچه به ظهور انجامیده بود، خاطر نشان سردار عظیم الشان ساخته به انجام آن مهمام پرداختند.

از عهد و پیمان سابقه و میثاق سالفه گذشتن میر سید محمد اوراق به اغوا و فتنه‌انگیزی میر محمد امین والی و هنگامه تمرّد برپا کردن در امّ البلاد بلخ کناره گیر شدن

راویان شیرین بیان این روایت و حاکیان حلاوت تبیان این حکایت زبان قلم و قلم زبان را در تقریر و تحریر این داستان چنین در جریان آورده‌اند که چون ایشان میر سید محمد اوراق والی ام‌البلاد بلخ که ساغر معیشت و حلاوت کامیش از تأثیر زهر هلاهل سیاست و صلابت پادشاه تعدی پایگاه بخار، از حنظل پاشی بدمعاشی میر محمد امین عداوت شعار تلخ شده، غرّه شهر فراغ البالیش را از تصرف کردن نهرهای شهر مزبور، و دست تطاول دراز کردن ایلات متعلقه ایشان مذکور قرین سلخ ساخته بود، چنانچه سابقاً در حیّز تحریر در آمد. چندین سال بود که به استغاثه و التجائیه فریادرسی و سپردن ام‌البلاد، به کارکنان دولت خداداد امیر کبیر صاحبقران مرحمت بنیاد، مشغول ترقیم مراسلات خلوصیت نهاد و طالب حرکت فیض برکت یکی از امیرزادگان عنایت‌نژاد می‌بود پیوسته به عرایضات پی در پی به رفع همین مقصد، از عارض چهره مدعا می‌گشود. در چنین فرصت که حسب الخواهش آن ساده‌لوح رایات عالیات امنای دولت قوی شوکت سلطانی به سر عسکری سردار تهور شعار موصوف پرتوافکن ساحت مضیق المساحت دره صوف شد، بایستی ایشان معروف از ورود موکب سردار والاجاه مشعوف گشته، پا در وادی مطاوعت گذاشته استقبال کند. به خلل آمیزی و اقوای نایره فتنه‌ریزی میر محمد امین فسادانگیز سر از ربقه انقیاد بیرون کرده در حصار ام‌البلاد نشست و به گمان اینکه این دژ رویین تختگاه کیان و محکمه شاهان سامان و ساسان است و گرفتن آن بای‌الوجه نه آسان، به جمع‌آوری طوایف ترکمانیه دشت و اعراب و تاجیکیه

آقچه و شبرغان باب عافیت بر روی روزگار خود بست. از سوء تدبیر به تزویر مکر تأثیر، میر محمد امین که از بدو فطرت خدع و فریب سرشته خمیرش بود، فریب خورده در این قدر فرصت سریع‌الگذر صرصر اثر که در اردوی کیهان‌پوی چون جنود اجل بر در و قوارع توپ قلعه‌کوب و گلوله خمپاره‌های قیامت‌آشوب، چون بلای آسمانی بر سر رسیده بود، در تدبیر برج و باره و حفر خنادیق آن حصار بی‌جدار که از لگدکوبی صدمات روزگار چندین صد سال است که مانند البرز وارونه بی‌در و دیوار افتاده و بنایش از ابتدا تا انتها نمونه *إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ* گشته است، کوشید و دیده بصیرت از دید عواقب امور پوشید. میر محمود خان بیکلریگی والی سرپل را که از خیرخواهان دولت قوی‌شوکت دوست‌پرور و حال از الطاف امیرانه موجب ارقام مطاعه به منصب نظام‌الدوله‌گی معزز و مفتخر است، در مخاصمت امنای این دولت به مدد و معاونت طلبید.

**واقف‌شدن میر محمود خان نظام‌الدوله از خیال باطله ایشان
اوراق و خود را به تدابیر بسیار به قلعه بلخ رساندن و از
طریق دوستی درآمده، خلل در اموراتش افکندن**

دبیر پرتدبیر قلم و مشیر عاقبت‌اندیش عافیت‌رقم بدین عنوان ثبت‌نگار صفحه روزگار حریت شعار می‌گردد که چون میر محمود نظام‌الدوله، از اندیشه باطل میرسید محمد اوراق واقف. و از خلل‌انگیزی میر محمد امین والی در اوراق خاطر اتفاق‌جویان دولت بهیه‌امیریه خایف گشت، با خود اندیشید که اگر با این غفلت‌شعار که از طریق عهد و پیمان برکنار و بر جاده مباینیت و مبادعت برقرار

شده، میر والی او را بر شیوه کناره‌گیری محکم و استوار می‌دارد، تزویر و در قلعه دلش به خلع و فریب قلعه‌گیران خیال خود را جایگیر نسازم بایستی با او به معارضه پردازم و سلسله اوزبکیه از غیرت انیت، خواهی نخواهی با او متفق سازم و خود از تسخیر ام‌البلاد مطلب به دامن دشت‌پیمایی اندازم از استماع این واقعه به مکاتیب متوالی و مراسلات متواتر ایشان اوراق را مشورت بر استحکام به روح و جدار و اجتماع طوایف ترکمانیه و اوزبکیه آن حدود و ثغار داده، ترغیب بر استقامت و دلیری باعث بر خودداری و لشکرگیری گشت و نوشت که اینک متعاقب نامه نصیحت‌خامه بنده درگاه اله را با جمعیت شبرغانی و سرپل و سنگ‌چارک و دوستان اهالی میمنه که با من در رشته موافقت مربوط و مشدودند و به شیرازه مرافقت منتظم و معقود، عنقریب رسیده بدانند و در دفع معاندین افغانیه بکوشند، آن قدر که بتوانند. ایشان موسوم از دریافت این معنی موهوم کوکب طالع خود را از برج فراغت محروم ساخته به اتفاق و معاونت ستاره سوختگان شوم، در آن مرز بوم لوای معارضه برافراخت و به نوشتن شورش‌نامجات به اطراف و نواحی ندای **إنا اکثر منکم** بلندآوا ساخت و به عهد سابقه و موافق گذشته که سالهای سلف عمر خود را به آن تلف کرده بود، نپرداخت، تا بالاخره تیغ خونریز سیاست و عتاب امنای این دولت را بر فرق اعوان و انصار تمرّدخصال خود آخت. و مانند شمع زبان دراز از سرکشی و افشای راز هر یک از یارانش خود به آتش مایه جمعیت و استقامت رگ و پی وجود رعونت‌آمود خود را گذاخت. میر محمود ذکاوت‌آمود که این معنی را از مغتنمات وقت شمرده در انتظار چنین فرصت می‌بود عجالتاً به سرعت هرچه تمام‌تر با جمعیت «سرپل» و شبرغان خود را مطلق‌العنان در ام‌البلاد بلخ رسانیده با

ایشان، اوراق از روی وفاق آمیزش مشتاقانه نموده بالاتفاق داخل
برج و باره وفاق شده، از نشانیدن و مقرر داشتن معتمدان خود به
دروب و بروج آن حصار مرغوب راه آمد و شد بر خلل انگیزان و
فتنه‌کیشان طریق نفاق بست و به این تزویر خود را در ام البلاد بلخ
رسانیده در فکر تدبیر تسخیر نشست:

فکر بلبل همه آن بود که گل شد یارش
گل در اندیشه که چون عشوه دهد در کارش
جای آنست که خون موج زند از دل لعل
زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

مژدگانی فرستادن میر محمود خان نظام الدوله شرافت‌بنیان هاشم
خواجه را به حضور سردار والا و باعث حرکت شدن به سمت
قلعه بلخ

برید خامه بشارت‌انگیز و جرید قلم میمنت‌رقم بشاشت‌آمیز بدین
آیین سفیر راه مقصد دوستان و قاصد شاهراه مشتاقان می‌گردد که
چون نظام الدوله معروف که کعتیین تدبیرش نقش مراد آورده بود،
مهره‌های خیال پرملال خود را از ششدر تشویش بیرون و دانه افکار
پریشان خود را در خانه جمعیت اندرون دید، بر تخته بخت فراغت
نشسته به آگاهانیدن سردار عظمت‌مدار گردون وقار و انجام مهام
تسخیر بلخ کمر عزم را بست و شرافت‌بنیان نجات‌توأمان هاشم
خواجه را با بشارت‌نامه خلوصیت مراسم از مژده داخل شدن بدین
حیل در قلعه بلخ مرسول حضور نمود و برقع مطلب را به این
صورت از عارض شاهد مقصود گشود، که چون از تائیدات ایزد
بیچون و قوت طالع امیرزاده سعادت‌مقرون اسپ مراد امنای آن

دولت قوی شوکت در فسحت آباد بلخ در جولان و رفتار است و فرزین طالع پیاده رو بساط وفاق ایشان سید محمد اوراق در فیل بند غم و ابتلا گرفتار، شاهزاده آزاده را شایان آن است که رخ توجه و التفات بدین اسمات نموده حرکت را بر اراده مقدم دارند، و در مقدمات دره صوف و مکر و تزویر میر محمد امین فیلسوف، خود را گرفتار نکرده به جانب ام البلاد که اصل مقصد و ولایات این روی آب آمویه را مرصد است، همت والانهمت را برگمارند که حصار مقصد در دست است و ناوک مدعا در شصت، بیشتر از این به امورات آنجا نپردازند و عجالاً فسحت این بوم و بر را در مضرب خیام عساكر نصرت فرجام سازند. و نیز لساناً خواهجہ موصوف را بر آنچه باید و شاید خاطر نشان ساخته، ارسال حضور موفور السرور سردار غیور تهور دستور نمود. رسول سعادت شمول در طی مسافت عجول، در آن شب سعادت اثر سریع السیر از کوکب قمر گشته، هنگام طلوع طلیعه نیر اعظم، آینه خاطر خود را از پرتواندازی خورشید عالم افروز سردار اکرم منور ساخته، جبهه سای آستان ضیاء بنیان شد و صورت حال میر محمد امین نظام الدوله را -مکتوباً و لساناً- از کلی و جزئی عکس افکن مرآت ضمیر صفات نویر عالی نموده، استغاثه کرده که میر ممدوح عرض می کند و بدین مضمون دست بر دامن شاهد مقصود زده می گوید. نظم:

صید مقصد در کف آمد حین توقف نیست جایز

گل به کف دارد نبوید، گل به پا دارد نشوید

که انقلاب روزگار بی حد است و گردشات فلک ناهنجار بیرون از عد نشود که باز لعبت باز گردون از پس این پرده زنگارگون لعبتی دیگر باززد و مهره های مراد را که در خانه مقصود نشسته در ششدر

پشیمانی و ندامت اندازد آن وقت صید از دام رسته به دست نیاید و
تیر از شست خجسته به دست.

بازای خسرو که هواخواه خدمتم
مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم
آنجا که فیضِ عام سعادت فروغ تست
بیرون شدن نمای ز ظلمات حیرتم

مرخص نمودن سردار عالی میر محمد امین والی را با میر اتالیق به
جانب تاشقورغان و قندوز و حرکت دادن موکب جهان افروز به
جانب ام‌البلاد با طالع سعادت مطالع افروز

مخبران فطانت بنیان این اخبار و محدثان این داستان صداقت آثار
بر صفحه اظهار چنین می‌نگارند که چون خیرخواه بالتصدیق
سردار شاهمراد خان اتالیق به وساطت نوابزاده والاسردار شاه‌دوله
خان و نیک‌اندیش این دولت میرزا عبدالسمیع خان و غیره امرای
سابق‌الذکر استغاثه طلب حضور نمودن، میر محمد امین والی و به
رکاب نصرت‌انتساب و بردن میرگنج علی خان و مرحض نمودن
میر موصوف را به جانب تاشقورغان به عهد و پیمان با سردار
معظم موثق و مستحکم ساخته بود، سردار نامور از استماع این
خبر بهجت‌اثر و شرفیاب حضور شدن هاشم خواجه میمون‌اثر،
این معنی را از مغتنمات غیبی شمرده میر مذکور را به جانب
تاشقورغان مرخص فرموده، خود به تأییدات داور دادگر و یمن
توجه حضرت خیرالبشر - علیه آلاف التحیات من الملک الاکبر -
با لشکر نصرت‌اثر و توپخانه آتش‌زبانه ارژده‌اپیکر از دره صوف
مضیقت‌معبّر، نهضت‌فرما شده، موضع کشن ده بالا و آنجا کشن ده

پایان و از آنجا بونیه قره و از آنجا موضع پیکان دره و از آنجا محل کشک را مضرب خیام عساکر نصرت ارتسام ساخته، به تهیه کار تسخیر ام‌البلاد پرداختند.

آن شب در آن مقام نسب اعلام ظفر فرجام نموده، فردای آن روز به تاییدات مالک ملک نیمروز محل موسوم به موی رسول (ص) را که به نواحی ام‌البلاد بلخ قریب الوصول بود. پرتوافکن رایات بیضآیات عالم افروز فرموده در آن سرزمین نظر بر استطلاع و استخبار احوال نظام‌الدوله متوقف شده، مصحوب سفیران تیزهوش و بریدان سرعت کوش مستخبر احوال گردیدند.

تدبیر تازه انگيختن مير محمود خان در سنگ تفرقه انداختن مابين ساکنين ام‌البلاد و ايشان سيد محمد اوراق و ايشان را با او در وادی مخالفت آوردن به هر باب

راویان این روایت نیکوآیت و حاکیان این حکایت میمون‌بدایت بدین گونه روایت کرده‌اند که میر محمود فطانت‌آمود موصوف بعد از فرستادن هاشم خواجه مسبوق‌الذکر به جانب دره صوف با خود اندیشید که اگر به نوعی از انواع حیل و تزویر صورت تدبیری عکس‌پذیر، آینه ضمیر گردد که مابین ایشان سید محمد اوراق و تاجیکیه و اعراب متوطنین نقش ام‌البلاد که قلعه و شهر به تصرف ایشان است صورت مخالفت و مبیائتی پیدا شود، البته شاهد مقصد که تسخیر ام‌البلاد باشد به احسن‌ترین وجهی بر مرآت خاطرها جلوه‌گر خواهد شد. در حینی که رایات عالیات امنای دولت سلطانی پرتوافکن موضع ... شده صیت سطوت و مهابت قشون صلابت مشحون پادشاهی رعب‌افکن قلوب مقلوب رعایا و برایای

عجزه مغلوب شده، هر یک را گونه احوال تبدل، و از خوف و سهم مبارزان خونخوار سهم انداز و زبانۀ سنان دلیران هنگامه ساز، اعضا و جوارح بالطبع به تزلزل آمده بود. بواسطه بعضی از هم جنسان ایشان که با هم همدل و هم زبان بودند بر سبیل دوستی و قانون یک جهتی خاطر نشان ساخت که مرا بر حال شما طایفه بی اوضاع بیچاره ذلیل، رحم می آید و می بینم که عنقریب هنگامی که از حملات قضاآیات اجل حالات بهادران خونخوار و دلیران عرصه کارزار بازار پر جوش ملک الموت گرم شود، و سران سروران که پا در وادی جانبازی گذاشته دست از آب زندگانی شویند، در دودنکه میدان بر روی گرد سم ستوران هم بستر مکی بالش نرم، اغلب که در آن فرصت ایشان اوراق را که چون اوراق پریشان شیرازه جمعیت و اتفاق معاونانش هم گسیخته، غیر از دو پسر خوردسال و چند خدمتگار شکسته بال، و بعضی ریزه خواران پریشان حال و چندی از مواشی و اموال نیست فرار بر قرار اختیار کند و شما را در معرض تلف و مهلک فنا اندازد، آن وقت چاره سود ندارد و صورت خیالی که بر آینه خاطر بسته است، نقش بهبودش ننماید. نظم:

صوفی سرخوش ازین است که کج کرده کلاه

به دو جام دگر آشفته شود دستارش

چرا که این شخص از نقص تدبیر که کوکب برگشتگی طالع را در آن تأثیر است اولاً پیوستگی و اطاعت و فرمانبری چندین ساله خود را از امیر بخارا سالی چند است که گسسته و در مکمن کناره گیری نشسته در فتنه و فساد را بر روی روزگار خود باز کرده، متوجه شاهان افغانستان شده و به عرایضات پی در پی و التجانامه جات متواتر و متوالی که محتوی بر استغاثه وی بود، امیرزاده والا را از

دارالسلطنه کابل طلب داشته با ایشان از در انقیاد درآمد. حال که امیرزاده افغانستان مبلغهای خطیر و دولتهای کثیر را به مصارف لشکر نصرت اثر رسانیده با عساکر فیروزی مآثر فراوان و توپخانه آتش‌زبانه شررافشان و پلاتن بلاین جانستان به وعده ایشان وارد این مکان شد، با او نیز راه مخالفت پیش گرفته به سخنان فتنه‌انگیز میر محمد امین والی ایاغ دماغ را از راح ریحانی موافقت سابقه خالی ساخته به معارضه پرداخته است. امیر بخارا را آتش نخوت و غرور به عزم گرفتن انتقام عمل از این مغرور از بخاری دماغ در هر آن متصاعد شده، دلنشین سینه بی‌کینه فلک است که کدام ساعت سعید و زمان فرخنده‌تر از عید باشد که کوکب حیاتش را از برج سعادت زندگانی بیرون کرده، ماه عمرش را در محاق و نجوم طالع اعوان و انصارش در افول نحوست مرگ جاودان اندازد، چنانچه هر سال عساکر آتش خصالش از هر گوشه زبانه خصم افکنی را تیز ساخته، شراره محنت و ابتلا در خرمن سامانه جمعیت و گذران معیشت شما طایفه عجزه بی‌اوضاع می‌افکند و فحوای هذا جزاءکم بماکنتم تعملون را به یاد شما که در دورش چون خیل مژگان فراهم آمده‌اید داده به رأی العین مشاهده می‌نماید و اکنون نوبت قشون بحر مشحون جلادت خصال عمان تمثال افغانستان است که سیلاب ویرانی دودمان در بنیان هستی و حیات بی‌ثبات شما غریقان لجه غم و اندوه افکنده سفینه محنت و دفینه روزگار معیشت شما را چارموجه طوفان بلا سازند، و مضمون این ابیات صداقت مشحون را - بای العنوان - ذهن‌نشین خاطر خیانت‌آیین شما نمایند.

پیمان‌شکن هر آینه گردد شکسته‌حال

إِنَّ الْعَهْدَ عِنْدَ مَلِكِ النَّهْيِ ضُمَم

در نیل غم فتاد و سپهرش به طنز گفت

الآنَ قَدْ نَدَمْتُ وَ لَا يَنْفَعُ النَّدَم

آری در دو کشتی پانهادهن خود را غریق لجه فنا دیدن است،
و به دو سلطان غالب با این همه مغلوبی حال، پیچیدن چون
ماهی در تابهٔ بیتابی غلطیدن، یا فرقه بخارا را با خود متفق ساخته
به دفع عساکر افغانستان کوشد، و اگر آن را در این فرصت که
جنود لامعدود افغانستان چون اجل بر در و مانند قضای آسمانی
بر سر ایستاده است نتواند، پس شایان آن است که میثاق سابقه را
با امیرزاده والا به عهد و پیمان جدید موثق ساخته، از این مرحله
طوفان خیز کشتی حیات شما را بر کران نموده خود خلعت فراغت
پوشد، و الا نه شق ثالث به غیر از قتل و نهب و اُسر و خرابی
دودمان شما، هیچ خانه پراکنده نشان در این میان متصور نه به
گوش تعمق بشنوید، و به دیده تحقیق بنگرید، آن وقت بار اطاعت
و فرمانبرداری هر کرا که تاب تحمل و بردباری آن را داشته باشید
بردارید، و سنگ محنت و ابتلائی را که بر دوش طاقت برده نتوانید
چشم طمع از برداشتنش پوشیده، بوسیده به جایش گذارید. آری:

عشق‌بازی است پارسایی نیست پادشاهی است روستایی نیست
شمع باید نه گل در این محفل جانگدازی است خودنمایی نیست
اول کار عشق جانبازی است با اجل جای آشنایی نیست

مقبول خاطرافتادن بلخیان تدبیر و تقدیر میر محمود خان را و در
این باب با یکدیگر اتفاق ورزیدن و این معنی را با ایشان اوراق
در میان آوردن

عاقبت اندیشان دوربین و تیزهوشان ذکاوت‌قرین شیرازه تدبیر
کار عواقب امور این واقعه پرشور را به رشته پرپیچ و تاب این
عبارت انتظام داده‌اند که چون متوطنین ام البلاد بلخ کلمات شیرین

و تلخ حکیمانه آن کاردان فطانت‌نشان را بدین عنوان شنیده و به نظر تأمل و دیده تفکر دیده به میزان عقل سنجیدند، غره طالع نحوست مطالع خود را از گردش فلک دوار و انقلاب لیل و نهار در محاق سلخ دیده، از روی یقین فهمیدند که درد دل علت منزل ما فرقه الیم سقیم را که در این ام‌البلا نه بل ام‌البلاء والعنا والامراض والاعراض مقیمیم، بجز این گل‌قند مرکب‌القوی، علاجی دیگر معدوم‌الاثراست. و جز اینکه در این باب با ایشان سیدمحمد اوراق در مقام شقاق آمده او را راهنورد وادی احد من الامرین نسازیم و به این تدبیر جان از گرداب این لجه طوفان‌خیز بر کنار نکنیم، چاره آخر به نهایت متعذر. تماماً بالاتفاق از روی وفاق با هم همدل و هم داستان شده خود را با ایشان اوراق رسانیدند، و بیان حکایات مذکوره را از ابتدا الی انتها - مو به مو - چنانچه از استاد کاردان و عاقبت بین ذکاوت‌نشان اعنی محمود خان تفرس بنیان شنیده و تعلیم گرفته بودند، خاطر‌نشان کرده به دلایل انیقه و برهانات وثیقه از پاسخ این مطلب صحیح سکوت نموده او را در ورطه حیرت غریق و در کانون درد و محنت حریق ساختند. «ایشان» ساده‌لوح سلیم‌دل که از نیرنگ‌سازی چرخ شعبده‌باز غافل و از مضمون الدنيا خدع لایحصل الا بالخدع دور به چندین منزل بود، چون آینه پشت بر دیوار حیرت گذاشته، متعجب ماند و از اوراق جبین هر یک مشاهده مضمون مخالفت کرده، از صفحه هر چهره آیات مغایرت می‌خواند. هر چند به مقولات لین دلنشین و کلمات چرب و شیرین اهالی آن ولایت را استماله و دلجویی داده، ابواب اطمینان بر روی روزگار ایشان گشود و بر هر یک طریق استقامت و همت و خودداری نمود، فاما ایشان را که از استماع سخنان وهم‌انگیز و عبارات جانکاه ملال‌آمیز نظام‌الدوله، حوصله صبر و طاقت لنگ و پای استقامت

خیال در آن سنگلاخ مهلک بر سنگ آمده بود، کمیت اندیشه را در طی مسافت صبر و شکیبایی لنگ یافته از میدان مطلب عنان تافتند و تماماً بالاتفاق سر رشته مقصد - احد من الامرین المذکورین - را از دست نداده گفتند که ما را تاب مقابله و مقاتله شاهان نیست.

و اگر جهالتاً اهل و عیال و مواشی و اموال خود را در معرض قتل و نهب عساکر افغانستان داده، و مرتکب این نوع مقدمه طوفان خیز شویم به فحوای لَا تَلْقُوا بِأَيِّدِكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ شایان نه.

گر چه کس بی اجل نخواهد مرد تو مرو در دهان اژدرها

اگر تو را بی ما با این عساکر جلادت پیمای سر تنازع و تجادل و خیال تقابل و تقابل باشد از قلعه برآمده با ایشان معارضه کنی مختاری و در قرار و فرار که خیالت به هر یک استقرار پذیرد، به نفس خود صاحب اختیار. محضاً لله ما کشتی شکستگان بی آشنا را از عقل بیگانه نساخته در این ورطه پرشور میفکن و ویرانه‌های فرتوت ما را که به فحوای إِنَّ أَوَّهَنَ الْيُوتِ لَبِئْتُ الْعَنْكَبُوتِ از قانون خورده کاری و تنیدن تار و پود از هر گوشه و طرف بر اینان شرف دارد، از لطمات طوفان خیز افواج عمان امواج در دم سیلاب بلا آمده که در آن فرصت که تلاطم جیوش بحرجوش ابرخروش تا به عرصه دماغ رسد، مبارزان شعله‌خو را امتیاز خشک و تر و فرق خزف و گوهر نخواهد بود، و کسی در این بوم و بر بر بستر استراحت و فراغت خاطر نخواهد آسود. نظم:

عشق از سر تکلیف به دل پا نگذارد

سیلاب نپرسد که ره خانه کدام است

البته خشک و تر را در هم سوزند و کوچک و بزرگ را به یک قانون در آن عرصه رستخیز مقام جانبازی و نوای محنت‌انبازی

آموزند. شایان آن است که ما فرقه شکسته‌بال را از قتل و نهب معاف داری و این آشیان سوختگان را که از کم‌سعادت‌ی طالع و طلوع کوکب بخت شوم که چون بوم به ویرانه این مرز و بوم بسر می‌بریم یک چندی که حیات مستعار برقرار باشد، به حال خود واگذاری: رباعی:

این است که گفتیم یکایک غم خویش
اکنون تو و این وادی و این اندیشه و کیش
خواهی تو به طوفان ده و خواهی به شرر سوز
ما و سر و زر، خانه و ملک این همه پیش

پریشان‌شدن اوراق خاطر اوراق از استماع این معنی و بطریق
مشورت با میر محمود خان در میان‌آوردن میر معروف بعد از ایراد
و برهانات ایشان موصوف را راجع به اطاعت کردن

ناظران سر رشته جواهریان و منتظران شیرازه سلاسل تبیان عقود
دراری این گفتار و نظوم لآلی این اخبار را بدین آیین مرسله
بند گلولی قلم و محرک سلسله رقم می‌کردند که چون ایشان
سید محمد اوراق سر رشته وفاق بلخیان را پریشان و شیرازه اوراق
جمعیت حصاریان را غیر منتظم و بی‌سامان دید، صورت حال این
واقعۀ هائله را با میر محمودخان نظام الدوله که او را با خود دوست
یکدل و انیس هم محفل می‌دانست، در میان آورد و از سرانگشت
تدبیرش حل این عقده لاینحل را استغاثه نمود که در این صورت
چه کنم. و باب گشود این مطلب را به دق الباب کدام دست تدبیر
زنم. نظم:

دلم ضعیف و زهر سو ملامتم چه کنم
که شیشه نازک و هر جا که می‌نهم سنگ است

ای برادر راه بس خوفناکی در پیش آمده و کمند رسای اندیشه
سخت پرپیچ و تاب‌ی ربقه رقبه مقصد گردیده که از خوف این
صدمه واهمه‌زای، جان مبتلا در دل مانند غزال وحشی در دام بیجان
است و دل پرابتلا در تن چون طایر گم‌کرده آشیان. خواجه علیه
الرحمه:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
ده روز مهر گردون افسانه‌ایست افسون
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

اگر در این ورطه طوفان خیز با من آشنا شده، طریق بیگانگی
نپویی و سفینه حیاتم را از چارموجه آشوب این درد و غم و محنت
و الم‌رهایی بخشی تا مرا پرده بر روی کار آید و شاهد مقصودم
بای‌الوجه در کنار. البته احسان برادر در حق برادران گم نیست و
رعایت یار با یاران بعید از شیوه مردمیت مردم نه.

میرمحمدود خان که قلباً این چنین معنی را خواهان و صید
این قسم مطلب را به شکنج پرپیچ و تاب حلقه‌های دام چنین
تدبیرجویان بود، زبان به پاسخ گشود که من نیز از روزی که وارد
این سرزمین شده و بر احوال سکنه این ولایت وقوف تام حاصل
کرده‌ام، در ورطه حیرت غریقم و از آتش این اندوه حریق. هر چند
با خود می‌اندیشم سر رشته کارت را که مانند شیرازه خیال سکنه
ام‌البلاد درهم و پریشان است می‌نگرم، بجز این طریق بالتحقیق
که این بی‌دست و پایان در لجه اندوه غریق از روی تصدیق پیش

گرفته، سر زنجیر تدبیری بوجه به دست آورده‌اند، دیگر راه برآمدی به جانب ساحل نجات از این گرداب بس هائل فحوای قضیه تحصیل حاصل است و ما صدق قصه و هو طویل بلاطائل. فاما چون طایر خیال فرخنده‌بالت را بسیار بلندپرواز و از روی رفعت و علو طبیعت با طایران اولی اجنحه در ارتفاع درجات، هم‌انباز، می‌بینم چون مرغان پابسته پرشکسته دل‌خسته دور از آشیان سر در زیر بال کشیده به خموشی می‌کوشم، و نظر به دلجویی خاطرت که مبدا از من ملال شود خود را نیز با تو در این لجه طوفان خیز مستغرق ساخته، دیده از این همه عقوبات دیدنی می‌پوشم. چون لاچارم چکنم؟ خواجه علیه الرحمه:

گداخت جان که شنود کار دل تمام نشد

بسوختم در این آرزوی خام نشد

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم

که من به خویش نمودم بس اهتمام نشد

حال که چاره کار از من می‌پرسی لاچارم که بگویم، و اکنون که راه استخلاص خود را از پیچش این دام مجعد بلا می‌جویی، غیر از راستی و صداقت کدام راه است که بپویم؟ خواجه علیه الرحمه:

اگر از وسوسه نفس هوا دور شوی بیشکی راه‌بری در حرم اسرارش

هرگاه تو را پیش از این اندیشه دوربینی و سنجیدن عواقب امور بیش از این می‌بود لازم بود که سر در ربنه پادشاه بخارا نهاده با او از در موافقت می‌درآمدی و به عرایض و تارتقات لایقه چنانچه معمول والیان این ولایت است، می‌پرداختی. البته چون او معین و مددگارت می‌بود، در ورطه طوفان‌زای این آشوب نمی‌افتادی و پا در زندان محن و ابتلای این اندوه نمی‌نهادی و اگر آن را به

خود دشوار دانسته از عقوبات بی جرم و قتل و نهب و یرغوهای بی موجبش احتراز کرده، قهر سلاطین افغانستان را بر مهر پادشاهان ترکستان تفوق داده به این چندین سال به نامه و پیام و استغاثه‌جات مالاکلام به حضرت امیر کبیر اقلیم گیر، مطیع و منقاد شده، سر در ربنه اطاعت نهاده بودی، اکنون به سخنان اهل غرض که غیر از پریشان کردن سر رشته جمعیت دودمانها و استحکام ارکان خاندان خود کاری ندارند، پا از جاده موافقت این دولت قوی شوکت دوست پرور نمی کشیدی تا پیوسته بر سریر مکنّت و ایالت ام‌البلاد مستقیم می بودی و تابعانت در مأمن مأوای فراغتِ خاطر مقیم. چون مقصد اول از دست رفته است و شاهد آن در پرده خفا نهفته هنوز که تو را با این دولت خداداد صراحتاً دست تطاول دراز نشده است، اگر ملتجی شوی البته باب شفاعت باز است و رشته‌های آرزوهای مقصد چون قصه زلف دل آویز عنبرین مویان حسب التمنای کوتاه‌دستان دراز ولیکن در این ضمن سخنی نمی گویم و از گلشن مدعا رایحه گل مرادی می بویم که مبدا در بیان نظر به التجا و استغاثه تو با سردار فلک قباب عهدی کنم و به دست مقصد باب مطلبی زنم، تو در ثانی شیوه عهد شکنی را پیشه کنی و مرا در آن ورطه طوفان خیز به غرقاب هلاکت افکنی، آن وقت با تو چه کنم و در مخالفت چگونه زنم؟ خواجه علیه الرحمه:

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش

حریف حجره و گرمابه و گلستان باش

شکنج زلف پریشان به دست باد مده

مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش

ایشان سید محمد اوراق از استماع سخنان باوفاق میر محمود خان در ورطه حیرت فرو رفته، بعد از ساعتی سر بر آورد و گفت: ای

برادر قول پیشینیان است که پرشکسته و ریخته و از دست رفته افسوس خوردن سود ندارد و نخل خلاف این اندیشه جز ثمر ملالت و میوه ملامت باری نمی آورد.

چون نکردی ناله در فصل بهار در خزان باری قضا کن زینهار
حالیای ای عندلیب کهنه سال ساز کن افغان و یک چندی بنال

آن وقت چون شاهد مدعا از دست رفت و تیر مقصد از شست، اکنون که قضایش ممکن است چه توقف، آری و بر آنچه تو را تدبیر علاج میسر باشد، این خستگان را چگونه رنجور گذاری، قفل این مطلب به مفتاح سرانگشت تدبیر اگر صورت افتتاح نیابد، در آرزوی فراغت بر رویم گشاده نشود و باب خوشدلی و جمعیت بر روی روزگارم بسته گردد، آنچه در این باب اندیشی مختاری و بر آنچه خیر و بهبود این فرقه پریشان بدانی صاحب اختیار؛ فاما در صورتی که قلعه چهل گزی که اصل حصار قوی بنیاد ام‌البلاد و تختگاه شاهان ماضی و حکام‌نشین والیان حال این سواد است، در حیطة تصرف من باشد، میر محمود فطانت آمود. آن وقت مصلحتاً عقده کار خاطرش را به ناخن تدبیر این معنی گشود. که مذکور این نوع کلام با امیرزاده تهور ارتسام در مجلس عام از زبان بیرون کردن قبح مالاکلام دارد. بلکه ظاهراً رشته سخن را به اوراق و اجزاء مخالفت و انقیاد انتظام داده، صراحتاً خواهم گفت که قلعه و شهر و ملک تماماً مال بندگان امیر صاحب خدایگان و ما ارادت کیشان دعاگوی و ثناخوان این دولت قوی بنیانیم و لکن ضمناً چنان مقرر خواهیم نمود که جزایر چیان سرکار سه روز بر سیبل استحفاظ و تصرف قلعه چهل گزی که به اطراف و جوانب اشتها یابد، نشسته امنای دولت قوی شوکت را در این سرزمین اعتبار تامی حاصل شود از آن

بعد خود به اختیار خویش حصار بالا را سپرد کارکنان شما نمایند
و شما را با اعیان ملک به خلع فاخره مخلع ساخته، مابین همگان
و اقران به الطاف شایان ممتاز خواهند فرمود. میرسید محمد اوراق
را این معنی پسند طبع با وفاق آمده با اتفاق میرمحمودخان به
مراسلات خلت آیات و عذرنامجات پرداخته، سردار معظم مکرم
اکرم را بر حرکت فیض برکت از موضع ... باعث گشته به ارسال
تحایف و نزلات پرداختند و خود را با تارتقات فایقه لایقه مستعد
اقبال موکب همایون فال ساخته از نهایت ذوق و غایت شوق به
مضمون این ابیات مترنم می‌بودند؟ خواجه علیه الرحمه:

رونق عهد شباب است دگر بستان را

می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد

جای آن است که بدرود کنی زندان را

در تحریر آوردن میرمحمودخان صورت حال را به حضور سردار
والاشان و مأمور نمودن سردار عالی نایب سلطان محمد خان را
به جهت استماله و دلجویی ایشان سید محمد اوراق و فرستادن
میرمحمودخان را به حضور والا و خود متوقف شدن در آنجا

بشارت‌دهندگان وصول شاهد مطلب و مژده‌رسانان فرخ‌فال سعادت شمول
مرحله‌پیمای مقصد قاصد راه مشتاقان گردیده، بدین عنوان مژده‌رسان
فتح الباب ام‌البلاد بیان می‌کردند که چون میرمحمودخان سر رشته کار و
تدبیر تسخیر ام‌البلاد را نظر بر بهبود امورات طرفین بر آن هنجار انتظام
داده، صورت حال را کماینه‌ی مکتوباً و لساناً به سمع سردار بلنداقبال
رسانید و استغاثه اطمینان و دلجویی میرسیدمحمداوراق که با وی

هم‌میشاق و هم‌وثاق بود نمود. سردار والا‌شان همان ساعت نایب سلطان محمودخان بارکزایی را نظر بر مراعات و مواسات خاطرش مأمور داشته مقرر فرمودند. که بعد از تحصیل خورسندی خاطر ایشان موسوم، میرمحمودخان نظام الدوله را بنا بر ملاحظات امنای دولت قوی شوکت رو به راه نموده، خود نظر به استماله و دل‌داری خواجه مشار الیه تا برگشتن میر موصوف در محل معروف متوقف باشند.

آن بود که خان فراست‌آمود به نحو مقرر ملاقات ایشان اوراق و میرمحمودخان را بالاتفاق نموده بر آنچه مأمور بود بی کم و کاست در منصفه اظهار آورد و میر مشارالیه را به حضور سردار والاتبار فرستاد و میر ممدوح از شرفیابی حضور والا غنچه خاطر را از اهتزاز نسیم عبیر شمیم الطاف عالی، مقارن فتوح یافته، عقده‌های دل اخلاص منزل را یک یک به سرانگشت زبان صداقت‌بیان، گشود و واردات حال والی آن ولایت را از بدایت الی نهایت از آنچه دیده و شنیده و فهمیده و سنجیده، و لالی حصول مقاصد را در رشته تدبیر تسخیر کشیده بود، از نقیر و قطمیر عکس‌پذیر آینه ضمیر سردار عالی بی‌نظیر ساخت، و به انتظام شیرازه اجزای مقصد به سر رشته این مطلب پرداخت که اکنون از طالع فیروزی مطالع بندگان اقدس اعلی امیر صاحب مرحمت‌انتما، گوهر مراد در درج وصول است و اختر سعادت بنیاد تمنا بیرون از برج افول. شایان آن است که فردا به تأییدات ایزد دانا و توفیقات قادر توانا موضع فیلخانه نواحی شهر را مضرب خیام عساکر نصرت‌ارتسام سازند، و به ترتیب خلّاع لایقه که شایان شأن ایشان رفیع الشان و بزرگان و رؤسان این مکان است پردازند، باقی آنچه لازمه عرض و اظهار بود در محل بیان آورده خود به جانب ام‌البلاذ عطفِ عنان نمود.

حرکت نمودن موکب نصرت شمول از موضع موسوم به موی
رسول - علیه التحية والثناء - و نزول کوکبه عزّ و جاه در موضع
فیلخانه و به استقبال آمدن ایشان اوراق با رؤسای ام‌البلاد به
اتفاق

روز دیگر که خسرو زرین چهر مهر از آرامگاه دوشینه به عزم
تسخیر ام‌البلاد عالم با تیغ و علم نهضت فرما شده، منزل گاه سپهر
را محل نزول کوکبه سعادت شمول نمود، سردار خورشیداشتهار با
عساکر کواکب آثار و پلاتن جلادت وطن انجم دثار و توپخانه شرربار
پا در رکاب نصرت انتساب نهاده و به ترتیب صفوف و تسویه
و ترتیب صنوف پرداخته به هیئت مجموعی وارد محل معروف
گردیده، نواحی شهر را مقرّ ریات عالیات و مضرب خیام جیوش
بحرخروش ظفر آیات فرمودند. در این حین که الطاف خالق ماء و
طین و گرداننده آدم - علی نبینا و علیه السلام - را خلیفه روی زمین
شامل حال امنای این دولت دیانت آیین بود، ایشان سید محمد
اوراق با میر محمودخان و نایب سلطان محمدخان و بزرگان ام‌البلاد،
شرف اندوز حضور سردار والاجاه شده شرایط عجز و انکسار به جا
آوردند. و عذر تقصیرات خود را نظر به مضمون اینکه مرا دیگری
محرک سلسله نفاق شده، یعنی میر محمد امین والی، از راه وفاق
برکنار ساخته در این ورطه پرشور انداخته است، و الا مرا از روی
صدق و راستی با دولت بهیه امیریه، سر اخلاص و اتحاد است و
طریقه اطاعت و انقیاد و گویا به مضمون این اییات، شرح حال
انابت آیات خود را می نمود. خواجه علیه الرحمه:

ساقی گلی بچین و مرقع به خار بخش
وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش
راهم شراب لعل زد، ای میر عاشقان
خون مرا به چاه زنخدان یار بخش
شاهها به وقت گل گنه از بنده عفو کن
این ماجرا به سرو لب جویبار بخش
ای آنکه ره به مشرب عشاق برده‌ای
زین بحر قطره‌ای به من خاکسار بخش

سردار رحمدل مهربان با ایشان سعادت‌نشان که از دودمان جلیله
و سلسله سليله سلطان انس و جان - علیه التحية من الملك
المنان- بود در مقام دلجویی و استماله و ملاطفت و محبت آمده
زبان التفات گشود و از ابدال تشریفات فایقه و خلّاع لایقه مشارالیه
را با تابعانش در شهر مزبور، چون ماه وکواکب سعود، از نهایت
الفت و مودت انگشت‌نما نمود و نظر بر اطمینان خاطر ایشان
سعادت بنیان فحوای ابیات خواجه غیب اللسان را به زبان آورده از
افراط مرحمت می‌فرمود:

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت
ور ز زنجیر شما بر ما جفایی رفت رفت
از سخن‌چینان ملالته‌ها پدید آمد ولی
گر ملالی بود، بود و ور خطایی رفت رفت
در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت

فاما چون تسخیر بروج و دروب قلاع جهانداران صاحب‌عزم را
احتیاطاً لازم بل واجب بود، عالیجاه نایب ذوالفقارخان را که از
معتمدان حضور سردار والاشان بود، با جزایر چیانِ جلادت‌نشان

مأمور انضباط دروب و بروج حصار مزبور ساختند. مأمورین به نحو مقرر به انجام مهمام مذکور پرداخته در قلعه چهل گزی که بعد از انهدام بنیاد قلعه ام‌البلاد به چندین بار این منیه مجدداً از بناهای عبدالله خان ازبک و پسرش عبدالؤمن خان و دارالخلافه شاهان باستان، نه بل تخت کیومرثی را که حتی الآن بهشت پایه متین رخام پایدار و استوار گردیده مکان است به نوای دین بانوک دیناک و بتاک به زبان بی‌زبانی گویان نشستند و باب فتنه و فساد از پایمالی عساکر ملکیه آن سواد بر روی رعایای عجزه تضرع‌بنیاد، به چندین گونه تدبیرات بستند، و منادی گران چالاک ... بی‌باک و ... محلات و اسواق و مدارس و مساجد و مصامع در جناح حرکت شده به استماله و دلجویی و خط امان از صدمات لشکر و حملات قشون نصرت‌مشحون ظفرآثر، ابواب محبت و اقتصاد بر روی روزگار سکنه ام‌البلاد گشوده هر یک را در مأمّن استراحت و فراغ‌البالی و جمعیت خاطر متمکن ساختند.

خواهش واگذار نمودن قلعه چهل گزی را ایشان اوراق بعد از گذشتن موعد سه روز از محمودخان و اظهار کردن این معنی را نظام‌الدوله به حضور سردار والاشان و پاسخ خود را شنیدن

نغمه‌سرایان بوستان سخن، عندلیبان خوش‌الحان گلستان، این داستان حیرت‌وطن نوابیان بیان می‌کردند که چون مدت سه روز از تسخیر و تصرف قلعه مذکور سپری شد، ایشان سید محمد اوراق با محمود خان نظام‌الدوله مطلب وا گذاشتن دروب و بروج قلعه موسوم و برخیزانیدن جزایر چیان جلادت‌رسوم را از آن امکانه و به

طور خودش گذاشتن که با میر موصوف موعود بر آن بود در میان آورد.

میر ذکاوت تخمیر انگشت قبول بر دیده نهاده این معنی را حسبالمسئول او خاطر نشان سردار ذی شان نموده، نیابتاً از جانب ایشان اوراق این تکلیف مالایطاق را نمود که: من در هنگام تسخیر این مقام به امیر فطانت ارتسام این عهد بسته‌ام و سر رشته احکام قلعه‌داریش را به قوت سرپنجه این تدبیر شکسته‌ام. اکنون میر موصوف را که از من خواهش حصار معروف می‌کند چه جواب گویم؟ و راه این مدعا را به کدام پای تدبیر پویم؟

سردار معظم را از این اظهار و تکرار این اخبار نهایت حیرت دست داده، تعجباً از روی ظرافت به امیر محمود خان چون غنچه شکفته خاطر خندان شده، فرمودند:

«که اگر میرسید محمد اوراق از ساده‌لوحی محرک سلسه این نوع کلمات پریپیچ و تاب شده، عقل دوربین خیبر را پا در حلقه زنجیر کند معذور است. شما با این همه ذکاوت و کاردانی که خود را ارسطوی اول و فلاطون ثانی می‌دانید چگونه سر رشته دانش و شیرازه منش را بی انتظام ساخته، اجزای مزاج فهم و ذکا را چون خاطر ایشان اوراق آشفته و پریشان می‌سازید؟ درخش دانایی را در وادی جنون خیز به مهمیز سودای بی سود تند و تیز می‌سازید؟ آیا ایشان موصوف را این معنی از ذخاطر فراموش است که نظر بر استغاثه و التجای خودش سالهاست که شاهد تسخیر این روی آب آمویه همخوابه ضمیر است و خیال مقابله و مقاتله با پادشاه تعدی دستگاه بخار را در مکنن خاطر جایگیر؟ اگر ما را قلعه مذکور به تصرف نباشد در این ولایت چگونه معیشت خواهیم کرد و اگر

به وجهی من الوجوه در سکونت باغات راغات روزگاری بسر رود در صورتی که واقعه هایلۀ از سمتی رخ نماید، بنه و أغروق و زاید احمال عساکر نصرت‌اشتمال در کدام محال گذاشته به مدافعه مدعی پرداخته شود؟ آنچه عقل نپسندد چرا گوید و راهی که تصور عبور خیال در آنجا معذور و محال باشد چگونه پوید؟

ای نظام‌الدوله! میر موصوف را از جانب ما صراحتاً بگوی و بعد از تذکار این مطلب به بسیار دلجویی و محبت اطمینان خاطرش بجوی که ای میر صافی ضمیر چندین سال است که مکاتیب خلت اسالیت نظر بر خواستن یکی از امیرزادگان و سپردن ام‌البلاد بلخ و گذاشتن فقط ملک آقچه برای گذران معیشت شمایان در حضور موفورالسرور اقدس اعلی از یکدیگر نگسته - مرةً بعد اولی و کرةً بعد اخری - در هر سالی چندین بار مکاتیب ثانی به مراسلات خلت اسالیب اول پیوسته تا اینکه به صعوبات بسیار و طی کردن نشیب فراز بی‌شمار داخل این حدود و ثغار شده نزدیک به شاهد مقصود و قریب به مطلوب موعود گشتیم، به اندک سخنان میر محمد امین بیک فسادپیشه و اقوال خلل‌انگیز آن عناداندیشه نسوق عهد و پیمان ده ساله را فراموش و گفته نامسموع آن عداوت‌بنیان را که غیر از ویرانی خاندان شما خیالی ندارد، گوش کرده در حینی که ما در دره صوف به مدافعه میر موصوف اشتغال داشتیم، ترک مرافقت و مرافقت کرده باب دوستی و محبت ام‌البلاد و مصادقت را بر روی روزگار دوستان بستی و با مخالفت‌اندیشان جهل‌کیش در قلعه چهل‌گزی مباینت نشستی اکنون که بعد از تردد ماهی در راهی ماهی مقصد به شست آمد و شاهد مطلب به دست، باز بی موجب از دست دادن و سر رشته عقد گوهری را که به چندین رشته سعی ناخنهای تدبیر صورت انتظام یافته، از هم گسیختن و بر عهد

پیمان‌ت که مانند حلقه زلف بر پیچ و تاب خوبان گره‌گیر و پرشکن و سر رشته جمعیت دل‌ها را پریشان کن و بر آن تکیه نمودن خلاف راه خردمندان است و منافعی طرق دوراندیشان و چنانچه نغمه‌سرای گلشن راز، بلبل شیراز، خواجه علیه الرحمه می‌فرماید:

دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد

تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

دامن دوست به صد خون دل افتاد به دست

به فسونی که کند غیر رها نتوان کرد

ای نظام‌الدوله میر موصوف را به استماله و دلجویی‌های فراوان مشعوف ساخته بگوی که: ما این همه افعال و اقوالی که مخالف طرق محبت و مباین اسلوب فرق اهل مودت از آن صداقت‌آیت دیده [و] شنیده و نقود یگانگی وجودت را بر محک امتحان آشنا نموده به میزان ادراک سنجیده و هیچ یک را تمام‌عیار ندیده‌ایم. قانون موافقت سابقه را از دست نداده در مقام انتقام نمی‌شویم و به غیر از محبت و الفت و رعایت طریقه دیگر نمی‌پوییم و آن همه افعال و اعمال را نادیده و ناشنیده می‌انگاریم. شما را چه لازم که این گونه مقولات لاطایل در میان آورده، جراحات قلوب دوستان موالات اسلوب را تازه و گلبرگ خاطر محبان را از صرصر تبویب مباینت خازه می‌سازید. قلعه ام‌البلاد که تختگاه سلاطین این سواد است، تعلق به امنای این دولت خداداد دارد و شما را در ظل عاطفت این دودمان فیض‌بنیان آسودن در مأمن فراغت و آرامی شاید، از این اندیشه محالات ریشه درگذرید و به حکمرانی و دخل و عمل آقچه و توابعاتش که شهرچه است، وسیع الاطراف و پرمنفعت و مأمور ساکنانش مرفه‌الحال به دولت و استطاعت موفور اکتفا نموده به شرط اطاعت و انقیاد به فراغت خاطر بگذرانید

و علاوه بر آن موضع منگلک را مع لواحقات آن به جهت مدد معاش پسرت سلیمان خان، عنایت و مرحمت می‌فرماییم. سوای قلعه محکمه‌اش که آن تعلق به کارکنان امنای دولت علیّه دارد. البته حاصل مزروعات آن را نیز به صرف معیشت خود رسانیده به دعای ازدیاد دولت قوی شوکت اشتغال ورزید و امری که منافی دوستی و محبت و اطاعت و فرمانبری این دولت باشد، از خاطرها رفع ساخته، ایشان سید قاسم صدور را طلب حضور نمایند که ملاقات ایشان لازم است تا شیرازه اجزای یگانگی وجود را با ایشان منتظم و معقود سازیم که بار دیگر باز طریق مبانیت نپویند و بعد از این با پادشاه بخارا که مخالف این دودمان دیانت‌آثار و با این دولت معاند آشکار است، درخفا و ملا مکتوباً و پیاماً سخنی نگویند تا فیما بین سبیل موافقت مسلوک باشد و جانبین در هر باب و هر خصوص رهنورد وادی سلوک.

ای نظام‌الدوله! آنچه تو را ارشاد شد یک به یک به میر سید محمد اوراق خاطر نشان ساز و به وجه احسن و طریق مستحسن او را اطمینان ده که آنچه گفته شد اگر از روی صدق و راستی به جا آوردی البته مشمول عوطف گوناگون خواهی بود و الا نه باز از امنای این دولت دیانت‌آیت حرف موافقت و مرافقت اصلاً و قطعاً نخواهی شنید.

اظهار کردن این معنی را میر محمود خان نظام‌الدوله با ایشان اوراق و آگاه کردن او را از عمل سابقه خودش

میر محمود خان نظر بر فرمان جلادت توأمان حقایق حالات و صورت مقالات فیض دلالات امیرزاده والا را بی کم و کاست با

ایشان اوراق در میان آورد و او را به نتیجه اعمال سابقه خودش مطلع گردانیده از آن خواهشات باز داشت و به حضور موفورالسرو سردار عالی به اطاعت و انقیاد ... از تأییدات خالق اکرم صدرنشین مسند کیومرثی و وساده گزین اریکه کاوسی گشته تختگاه کیان را که محل دیهیم ... ساسانیان و پیشدادیان بل نشان شاهان قبادیان بود، مصدر احکام حکمرانی نمود و در صدر سریر مکنّت و ایالت این روی آب آمویه به فراغت خاطر آسود و بزرگان آقچه را که سابقاً در حین طغیان ایشان اوراق با قره خان نام پسر ایشان صدور و جمعیت موفور اوزبیکه شبرغان به سرکردگی حکمت خان برادر رستم خان اتالیق و لشکریان اندخود و میمنه به مدد و معاونت آمده داخل ام‌البلاد شده بودند و بعد از حرکت موکب جهان‌آمود سردار موصوف از دره صوف و پریشان شدن قشون مخالفت مشحون میمنه و شبرغان، گردن انقیاد نهاده راه اطاعت پیموده بودند، به خلاع فاخره لایقه مخلع ساخته و مرخص فرموده خود به تمشیت.»

آغاز شورش و فساد میر محمد امین تخلف‌بنیاد و به یغما بردن اموال و مواشی قریه سیاه‌گرد و توابع و لواحق ام‌البلاد

از مخبران این اخبار جدید و محدثان داستان حیرت‌بنیان میر محمد امین عنید چنین به سمع و ضیع شریف رسید که بعد از عهد و پیمان و رسوخ مواثیق توافق توامان که در موضع دره صوف به ضمانت و وساطت سردار شاه‌مرادخان اتالیق و کل رؤسای قطغینه و موی‌تن که سابقه سمت تحریر پذیرفت، معقود و مشدود و شیرازه موافقت ظاهری را به مأمور رکاب‌نصرت انتساب نمودند، پسرش میر گنج علی بیک منتظم ساخته بود و به جانب تاشقورغان دواسپه

تاخته چون قلباً طیتتش سرشته عناد بود و وجود عداوت آمودش
مخمر از خمیره فساد به رسیدن آن سرزمین، ابواب تفتن اسالیب
را به طرفین آب آمویه گشوده به شورانیدن ایلات اوزبکیه اشتغال
ورزید.

برادرش محمد رحیم بیک را با یک نفر منکباشیان تاشقورغان به
حضور پادشاه بخارا فرستاده ... فساد رشته پریچ و تاب اراده اش را
به جانب این روی آمویه کشید و از طایفه قبادیان عبدالرحیم درمن
ساکن پشکن را که اشهر قطاع الطریقان آن وطن است، به یغماگری
اموال و مواشی اطراف ام‌البلاد مشغول ساخته، لوای تمرّد برافراخته و
در آن حدود و ثغور نجوای صور قیامت مآثور شورش موفور هنگامه
یوم السور را بلندآوا ساخت و از سمت مؤمن آباد و کولاب مضراب
خان کولابی را که از اعزه آن ولایت و از شجاعان و تهورمیشان و
نامداران صاحب جمعیت پرشور و فساد آنجا از بدایت الی نهایت
بود، به تصرف کردن و در قبضه اقتدار آوردن نواحیات قندوز و
قطغن و تحلیل و تحلیل کار سردار شاه مراد خان اتالیق که با این
دولت قوی شوکت دوست بالتحقیق والتصدیق است، پرداختن
محرک سلسله عناد شده و از جانب دیگر به مراسلات تزویر آیات
خدع اثر رستم خان شبرغانی را با ایشان صدور. والی آقچه با آنکه
به ارسال رسل و رسایل و اهدا تحایف و تارتقات لایقه پرداخته
رقبه خود را بسته، ربقه اطاعت و انقیاد این دولت قوی شوکت
نموده بودند، به اندک فرصتی از جاده متابعت و مطاوعت منحرف
ساخت که تماماً در قلاع نافرمانی نشستند و ابواب عاطفت این
خاندان عنایت بنیان بر روی روزگار فراغت آثار خودها بستند و از
سمت کوهسار یسار آمویه طوایف هزاره تاتار را که در قتل و
شوامخ جبال صعب المسالک محال بلخ آب قریب چهارهزار خانه دار

متمکن‌اند سیاست و صلابت عساکر افغانستان تخویف و تحدید داده در بیغوله تمرّد و سنگلاخ نافرمانی کناره‌گیر و تنگناگزین کرده، آن کوتاه‌اندیشان را به قطع سلسله آمد و شد سفیران و بریدان طریق دره صوف موصوف مأمور نمود و خود نیز از نهایت عناد و ستیز به این همه واقعات شورانگیز که باطناً در فتنه‌انگیزی با هر یک مختلط و آمیز بود، اکتفا نکرده قلاع آی بیک و سرباغ و خورم را به پسران و کارداران خود محکم کرده، طریق آمد و رفت مترددین اردوی کیهان‌پوی نصرت‌قرین را از سمت آی‌بیک مسدود ساخت. غفلتاً با سپاه نامه سیاه خود از ریگستان کنار آمویه ایلغار کرده، قریه سیاه‌گرد را که دو نیم فرسنگ فاصله ام‌البلاد است، تاراج نموده چند هزار گوسفندان ایشان را که در صحرا سرگرم چرا بودند، به یغما برد و تا واقف شدن سردار عظمت‌مدار و مأمور داشتن میرمحمود خان نظام الدوله را با چیزی از لشکریان نصرت‌آثار بر سیل ایلغار، آن بدکار زبون‌کردار از حدود ام‌البلاد گذشته بود و به نواحی تاشقورغان پیوسته، مجدداً ظهور این معنی موجب خراش خاطر سردار اکرم شد و باعث انتقام گرفتن از محمد امین تمرّدتوأم. فامّا چون تبلیغ احکام کردن و خود را به تقابل متمرّدان دولت بری‌الذمه ساختن اسلوب جهانداران است و قانون کشورگیران، سردار تهورنشان عالیجاه سلطان محمدخان بارکزی را که از عزیزان و معتمد دولت قوی‌بنیان امیر صاحبقران بود، با فرمان نصایح‌آمود نظر بر آگاهانیدن میر محمد امین، مأمور تاشقورغان فرمود:

«عالی‌جاه موصوف که به دانایی و ذکاوت و کاردانی و تدبیر امورات مشهور و معروف است؛ هر چند ابواب نصایح و پند بر روی روزگار آن تمرّدپیوند گشاد و پرده مطالب را از عارض شاهد مدعا به چندین رنگ و نیرنگ برداشته بر کنار نهاد و از آن طرف

نیز کمالات آیین شیخ شهاب الدین را که از رؤسای مشایخ و سلاله سادات آن سرزمین است با عزیز خواجه با خود به وکالت به حضور انور آورده لیکن از قضایای موجه و سالبه مذکورات نایب موصوف و میر معروف و فرستادگان به وکالت مشعوف نتیجه مقصوده - کلیتاً نه بل جزئیتاً - دست نداده از روی تحقیق تصور تصدیق از فحوای اقوالش محال آمد و نظر به افعال و اعمال بدیهیش که آنا فآنا از قوه به فعل می‌آمد، اخناس قیاس پر و سواسش از انواع استدلال محققه مصدقه فصل و او را به این صفات حمیده خصال دادن محض خیال. لابداً رسول سیادت شمول سعادت معمولش را بر آنچه به طبایع مقبول می‌افتاد گفته واپس فرستاد، فحوای این ابیات را القا داشت، رباعی:

در نرد محبت همه جا خصل یک است

صد مهره درد هر طرف تیز تک است

از نقش دویی مراد نتوان بردن

نقشی که در آن نقش توان برد یک است

واز آن پس در هر بست و گشاد نفس همت والانهمت را - آنا فآنا - بر تنبیه آن بدنهاد گماشته، بنای انهدام کار و انعدام اسلوب و رفتار سوء از اطوارش را به توفیق کردگار نهاد.»

مشورت نمودن سردار عظمت‌مدار عالی با برادر خجسته‌اثر سردار شاه‌دوله خان و معتمدان دولت قوی‌بنیان در باب معاملات میروالی و صلاح اهل فلاح به انهدام کارش قرار گرفتن و به عزم جزم کمر همت بر آن امر بستن

سردار خبیر صافی ضمیر از حدوث این حادثه خطیر برادر سعادت تخمیر سردار شاه‌دوله خان و معتمدان دولت قوی‌شوکت خبیر میرزا عبدالسمیع خان و نایب سلطان محمد خان و نایب ذوالفقار خان را با رؤسای ملکیه آن سواد، میر محمود خان نظام‌الدوله والی سرپل و میر علاءالدین خان و میر صوفی خان، متولی زادگان مزار فیض آثار مولای متقیان و سیادت‌پناه هاشم خواجه و غیره خیرخواهان دودمان دیانت‌بنیان را طلب حضور داشته، وقوع سانحه این واقعه حیرت‌افزای را در میان آورده، مشورتاً مصلحت کار از ایشان خواست و زبان حکمت‌میان را به لآلی کلمات آبدار این معنی آراست که ما را به عون و عنایت داور دوسرا که قدم در این ورطه پرشور طوفان‌زا نهاده دل به این ماجرا داده‌ایم منظور نظر آن است که به تأییدات داور دادگر و یمن توجه حضرت خیرالبشر - علیه آلاف التحیات من الملک الاکبر - تقابل پادشاه تعدی‌دستگاه بخارا پردازیم به حول و قوه منتقم حقیقی که به قصاص خراش چهره گل برگی، بنیاد هستی خاربینی را برکند، به مکافات اعمال سلف و اطوار ناشایسته از جاده انصاف منحرفش، دلها را از زنگ کدورات این ملال مصفا سازیم. اکنون این شخص که از جمله متوسلان و پرورش‌یافتگان این دولت است، هرگاه قدم از اندازه خود برتر نهاده، مصدر این گونه حرکات غیرموقع گردد، در تنبیه او نپردازیم، و این متمرّد را از کرده اعمال خودش به وجهی که باید و شاید واقف نسازیم، به مقاصد کلیه که منظور خاطرها است چگونه خواهیم پرداخت. درخش مرام مر کوزه ضمیر عزم تخمیر را در قسمت آباد ام‌البلاد مطلب، به کدام دست و پای

شتاب خواهیم تاخت. مشیران دوراندیش و دبیران صداقت‌کیش هر یک فکرهای خویش را شریک رای جهان‌آرایش ساخته، متفق‌اللفظ و الکلمه گفتند و گوهر معنی را به مثقب همین تدبیر سفتند که: ما جمع کثیر و جم‌غفیر که **بعون الله الملك الخیر انه على کلّ شیء قدير**، قدم در این ورطه خطیر نهاده تسخیر ترکستان را هم‌خوابه ضمیر نموده‌ایم و به حضور موفورالسرویر امیر کبیر جهان‌داور عهده‌بردار معاملات این بوم و بر شده‌ایم از شورش و فتنه‌انگیزی این ترک ناپاک بی‌باک چه باک داریم و تا اینکه معاملات تاشقورغان امورات تمرّد و سرکشی آن بدپیمان را به عون و عنایت آفریدگار جهان و ایزد مستعان به تیغ دو رویه یک رویه نسازیم پا از دامن مطلب نمی‌کشیم و دست از گریبان مقصد برنمیداریم. رباعی لمولفه :

یا بر سر کار عشق جان می‌بازیم یا کار مراد دل خود می‌سازیم
تا شاهد مشهود نیاید به کنار با شاهد و مشهود نمی‌پردازیم

چون سر رشته سخن به اینجا رسید و اختتام کلام مشورت خیراندیشان بر تنبیه میر والی خان انجامید، تماماً به عزم جزم و جزم عزم سردار معظم را به فحوای خطاب نیکوانتساب این ابیات مستطاب مخاطب ساختند و گفتند، رباعی:

غواصی کن گرت گهر می‌باید
غواصان را چهار هنر می‌باید
سر رشته به دست دوست جان بر کف دست
دم نازدن و قدم ز سر می‌باید

نویسنه نیو؟ و زاده امیر کیهان‌خدایو را که مقصود از مصلحت خیراندیشان فحوای همین مقصد ماصدق ضمیر و عکس‌پذیر آینه جان بود، این معنی را از تعلمات وقت شمرده بغتاً به تهیه حرکت لشکر نصرت‌اثر پرداخته، نخستین از مقدمه‌الجیشان تهورقرین

برادر نیک‌سیر سردار شاه‌دوله خان را امر و مقرر فرمودند که بلا توقف الیوم با قشون نصرت‌مشحون متعلقه خود عتبه‌بوس آستان فیض‌بنیان رابع خلفای راشد که تعظیماً مسجود زایران ساجد و منظور صفاطیتان ماجد است شده، منتظر ورود موکب ظفرآمود باشند و خود دو روز دیگر نظر بر تمشیت امورات ام‌البلاد و استحکام قلعه چهل‌گزی شرف‌اندوز آن سواد بوده، عالی‌جاه سلطان خان الکوزی را که از معتمدان جلادت‌بنیان حضور انور بود با جزایر چیان صلابت‌آمود به استحفاظ حصار مقرر فرموده روز سیوم به تأییدات نوربخش آفاق از انجم بعد از طنطنه کوس و آوای نای گاودم از ام‌البلاد بلخ با فوج عمان‌موج طوفان‌نشان و پلتن و توپخانه آتش‌فشان بار عزم بسته، مردمک دیده بصارت‌دیده را از کحل الجواهر غبار بارگاه فلک‌پایگاه نور دیده مردمی و دید دیده مردم اعنی جواهر خمسه آل عبا را جوهر والاگهر پنجم منور ساخته با برادر نیکوسیر پیوست، و بازوی جوان‌مردی را گشاده میان همت والانهمت را به عزم جزم بر تنبیه میر پرتزویر بست و مُودّای صدق‌انتمای وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ به توکل ایزدی و تأییدات سرمدی بعد از مشورت خیرخواهان مضمون کریمه وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ را از روی صدق و راستی بر زبان جاری نموده، از حضور پرنور مولای متقیان و مقتدای مقتدیان شرف ترخیص حاصل کرده، بلا تعطیل روز چهارم به توفیقات خالق نُه طارم موضع قلعه قل محمد را مضرب خیم عساکر ذوالمغفر والصارم ساخت و از آنجا بعضی منکباشیان اعزه تاشقورغان راکه در یوم میثاق دره صوف به وثایق عهد و پیمان موثق بوده سر در ربقه فرمان نهاده بودند، یادآور شد به وساطت خط‌بران اوزبیکه میر محمود خان نظام الدوله خفیتاً به تحریر مراسلات پرداخت.

واقف شدن میر محمد امین والی از حرکات سردار عالی و متوحش شدن و نظر بر تزویر ایلچی دیگر فرستادن

ارغنون ساز این داستان و قانون طراز مکنون ضمیر راستان آوای
نواى مخالف نوازی میر پرتزویر را بدین زمزمه بلند آوا می سازد
که چون میر پرتزویر دانست که از انجمن سرای بزم آرای دوران در
فرحت سرای وسیع فضای توران از شور و فغان جیوش بحر خروش
سلسله سلیله افغان در بلده تاشقورغان ساز ناسازی کوک گشته، ترکان
تهی مغز بلند آوا را از هیئت صدمات افواج عمان امواج از کدوهای
دماغ و کوزه های سر چون کاسه تنبور صداها برخاست، چارتار
عناصر وجودش میل گسستن کرد و دوتار آمد و شد رشته های
نفسش از احتباس مضیقت ایام فراغت ذوق به یکدیگر پیوستن چه
از ندامت بسیار گاهی مانند تار سینه به ناخن حسرت می خراشید
و زمانی چون چنگ خمیده قامت از هر تار وجود نواآمودش افعالی
تازه از مضراب نوازی افغان می کشید و چندی چون دف به طپانچه و
سیلی آن ترک دیده سفید از سیه روزگاری پوست عارض زردگون را
نیلی می نمود و دمی لابداً چون ایمان ضروری که در دم آخر هنگام
به لب رسیدن جان جاری بر زبان گردد در مجلس عام نسبت به
سردار والامقام به این نوا می سرود نه بل صراحتاً می گفت:

چون دایره ما ز پوست پوشان توایم در دایره حلقه بگوشان توایم
گر بنوازی هم از خروشان توایم ورنوازی هم از خموشان توایم

لکن بعد از آنکه از طوفان خیزی سیلاب حوادث زمان امواج تلاطم عموم تا به عرصه دماغ رسید و جذر و مد آب آمویه لطمات هموم از سر گذشته کار به غرقاب هلاکت انجامید و فحوای وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ را به دیده بی بصارت خود دیده پا از دامنِ [سَّآوِي] إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي [مِنَ الْمَاءِ] مخالفت کشید و توسل به سفینه نجات معذرت جسته دست به - حبل المتین - شفاعتنامه جات زده، مصحوب رسولی عجلو عریضه‌ای به التجا و استغاثه مشمول ساخته فرستاد و با آن همه خیانت که از فرط جنایت از آن دایم الجنایت به عمل آمده، به آب توبه و انابت گاهی غسل تطهیر نیافته بود، -قلباً لا قلباً- عتبه بوس کعبه ارادت و انقیاد شد و در نوشته تزویر سرشته خود نوشت چنانچه پیوسته می نوشت که من -اباً عن جد- پرورده این دودمانم و نوازش یافته این خاندان. اگر سردار والا جاه از تقصیر گناه عاصی خود گذشته و در بارگاه عرش پایگاه عالم پناه اسدالله الغالب، مظهر العجایب و مظهر الغرائب، امیر المؤمنین علی بی ابی طالب (ع)، متوقف شوند و بر احضار ارادت آثار فرمان دهند، آنچه فرمایند مقبول است و بر هر چه رضای عالی متعالی قرارگیرد این فرمانبر را نهایت مسئول و مأمول.

اقوال ظاهرش اینکه نوشت و افعال باطنش آنکه باریک آب کاریزی را که از سمت جنوبی دشت از دامنه کوه سالی چند سابق بر این جاری کرده و تا وسط دشت به حدود معبر رسانیده در آن منزلگاه، قلعه نوی احداث کرده بود، تفنگچیان پلتق بران خود را مأمور داشته بُریده در آن صحاری و صحراوات بخشکانید و قطره‌ای از آن به گلوی راهروان و مستسقیان -یهیم فی الغلوات- نچکانید.

مسموع نمودن معذرتنامه میر پرتزویر را و به خدع و مکرش فریفته نشدن و هاشم خواجه نظر به بردن و بازداشتن سرچشمه کاریز آب فرستادن

سردار دوربین عاقبت اندیش و خیرخواهان دولت دیانت کیش که از خدع و مکر آن مزور واقف و از خار خلل اندازی و گل فتنه انگیزی که از مزرع خاطر مخالف مظاهرش یوم به یوم میشگفت، خایف بودند، دانستند که او را از این فرستاده و پیام مقصود امضای ایام است و به غدر و فریب مطلب گذرانیدن صبح و شام که شاید از کرانه خدنگ آرزو و مرامش به هدف اجابت مقرون گردد. و از استمداد فریادرسی و معاونت کسی کام دردآشام حنظل اتسامش به شهدیابی حصول مرام به حلاوت مشهون اقوال لین تغدرایین تعذر آفرینش نشنیدند و بای الوجه مهلت دادنش را در چنان فرصت مصلحت ندیدند بل به این مضمون نوشتند که:

لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ میگویید که سر اطاعت دارم و پا از جاده انقیاد بیرون نهاده به یغما کردن و دستبرد نمودن اموال عجزه رعایا و برابرا رنجش خاطر ما را می‌پسندی و می‌نویسی که از فیضان قطرات مطرات سحاب مرحمت و احسان این دودمان توقع عزت و آبرو دارم و آب قنات مودت را بر روی مستسقیان سرچشمه محبت می‌بندی نه آن را می‌سنجی که چه گفتم و نه از این می‌اندیشی که چه کردم، گویا آن همه گفته‌هایت بالکلیه چون اعمال گذشته‌ات از خاطر سهو است و این همه کرده‌هایت بالجمله مانند مضمونهای نوشته از دل محو. مثنوی لمؤلفه:

کاش چون گفت بدی کردار تو تا نکوگشتی چو گفت کار تو
گفت عبدالله انصار آن مهین یا اله الخلق رب العالمین

کار اگر باشد به گفتار ای کریم بر سر جمله چو تاجم مستقیم
ور به کردار است ای دانای راز دارم از سرمایه موری گداز

باری الحال که بر خلاف افعال و اقوال سابقه محرک سلسله موالات شده، راه اطاعت می‌پیمایی و خود را از فرقه متوسلان این دولت شمرده به این شیوه رضیه می‌نمایی و شیرازه گفتگو را به رشته متین مخالفت می‌پیوندی هم در اوراق اجزاء محبت نقصی نمی‌پذیرد. نظم:

دو دوست قدر شناسند حق صحبت را

که مدتی بیریدند و باز پیوستند

لکن از آنجا که ما را ملاقات کردن شما در بلده تاشقورغان لازم و سر رشته مواحدت را به شیرازه مواخات بستن واجب است، شایان آنکه به دیدن این نوشته صدق سرشته کارداران خود را مقرر دارند که مستحفظان کاریز آب قلعه‌نو را از بستن آب مانع نشده، سرچشمه آب را بگشایند که لشکریان جلادت‌نشان در قلعه‌نو شبی که متوقف باشند، آدم و دواب از قلت آب استعصار نکشند و اگر در این باب از جانب آن میر آب کاریز دامنه خشک رودی مابینت تعطل و تعللی واقع شده در عواقب امور تأملی نشود. البته مستسقیان رودات خون آشامی با تیغهای آبدار خونریز به انجامگاه مستحفظان آب کاریز پرداخته آبی بر روی کار خود خواهند آورد و مانعان آب به هر باب بهره‌یاب از آب زندگانی نشده، نتیجه بی‌آبی دارین خواهند برد فقط.»

چون تمشیت و تقویت عهده پیمان سابقه با منکباشیان تاشقورغان لازم بود و کیفیت حال میر محمد امینِ ترمرد خصال معلوم نمودند بر امنای دولت واجب، سیادت‌پناه هاشم خواجه را با ایلچی میر مزبور سفیر راه مقصد ساخته، فرستادند و آنچه شایان گفتن و گوهر

مطالب مقصوده را به مثقب بیان لازمه سفتن بود، گفته و سفته، نهفته شیرازه سلسله مطلب ما فی الضمیر انور را به دستش دادند.

خضر خضراپوش حیوان جوی سعادت رقم اعنی خامه حیات ختامه جاودانی توأم آب روان معالی را از ظلمات دوآب بر جداول صفحات بدین عنوان جاری مجرای آب حیوان می دارد که چون پیر پرتدبیر ذکاوت تخمیر هاشم خواجه صافی ضمیر خضر راه موافقت شده میر فطانت تصویر را ملاقات نمود و به کلمات حکمت آلود نتیجه اعمالش را کما ینبغی بر او نموده چنانچه باید و شاید پرده کار را از روی شاهد مدعا گشود و همان آن به اجرای آب کاریز مزبور فرستاده عجول به تفنگچیانی که به مستحفظی آب مشغول بودند مأمور داشته آبجویان را آبی بر روی کار آورد و میر موصوف را نیز که از صدمات حملات سپاه نصرت پناه خایف و از اعمال سابقه خود واقف بود، به اطمینانات بسیار استماله و دلجویی نموده مستعد استقبال و آماده آمدن حضور سردار بلنداقبال فیروزی اشمال ساخت و از آن پس خفیتاً در تجلیه و تحلیه قلوب مقلوب منکباشیان و تخلیه رعوب و کدایر از ضمائر صافیه ایشان و به وعده ابدال اخیال و تحلیه تشریفات لایقه زرنشان به ایشان و هر ذی شان فراخور رتبه و شان پرداخت. آری! فرستاده باید فرستاد. ای درون پر ز معنی برون ساده! و این معنی را بی کم و کاست به حضور سردار عالی عرض داشت و به حرکت اردوی نصرت نشان به جانب تاشقورغان ضمناً اشاره نمود. سردار عظمت مدار بعد از استماع این اخبار فرحت دثار اردوی کیهان پوی نصرت آثار - بلا تعطل - حکم کوچ داده آن روز قلعه نو را مضرب خیام عساکر فیروزی ارتسام نموده به یاری داور دادگر و یمن توجه حضرت خیرالبشر - علیه آلاف التحیات من الملک الاکبر - قریه اولجتو یک گروهی تاشقورغان را محل ریات

عالیات و مقرر عساكر فيروزی آیات نموده، ملاقات فرحت‌علامات سیادت و سعادت‌آیین شیخ شهاب‌الدین و واسطه امر معروف هاشم خواجه موصوف برخی از بزرگان تاشقورغان را که به سلام سعادت انجام فایض شده بودند، کرده کیفیت آن محال و علت به حضور والا مستفیض نشدن میر محمد امین خان والی را مستفسر و به حقیقت احوالش چنانچه باید و شاید مستبصر گشتند. از آنجا که بر آینه خاطر حیرت‌مظاهر میر موصوف اشکال خوف و رعب منقوش و در خلوتخانه دل توحش منزلش بساط خالی از انبساط جبن و بیدلی مفروش یافتند، برادر فرخ‌سیر سعادت‌نشان سردار شاه‌دوله خان را با چندی از معتمدان حضور به استماله و دلجویی آن از راه مودت دور مأمور داشته ایشان را به اطمینان خاطر میر بیگانگی‌نشان گماشت و فردای آن روز به توفیقات داور ملک نیمروز خود با بخت فیروز و طالع دوست‌نواز دشمن‌سوز بر ادیم‌تازی نژاد ترک شکار سوار و مانند یکه تاز مهر که رونق‌بخش عرصه‌گاه سپهر شود، دیواربست شهر را از تأثیر وجود خورشیدنمود شهر فروردین و اردیبهشت و باغات آن فرقه باغی یاغی را رشک ارم مینوسرشت نمود.

میر والی که الطاف سراسر اعطاف عالی را به درجه کمال و جام جبین خجلت‌آیین خود را از باده انفعال مالا مال دید، بلا تأمل بر سبیل استعجال با معتمدان خود و کل رؤسای تاشقورغان استقبال نموده در همان باغات مشمول اشفاق بلاغیات و مبذول الطاف بلانهایات سردار ترخم‌آیات گردیده، زبان عجربیان به اعتذار گشاده و شیرازه اوراق پریشان‌خاطر را به رشته عفو تقصیرات صورت انتظام داد، از راه خدعه و تزویر که شیوه رضیه آن مکر تخمیر بود داد فروتنی و تضرع داد چون جز اینش چاره و گزیری نبود و به

غیر از این راه گریزی نداشت، سر رشته امورات آن وطن را به خیال خود با تیغ و کفن و سر و لگن لساناً در قبضه اختیار سرپنجه اقتدار امنای آن دولت سپرده خودسر در زاویه خمول کشیده باز به این تدبیر پرتزویر چندی در آن سرزمین، خلعت فراغت پوشید سردار رحم‌دل مهربان با آن همه خلف وعده و نقض پیمان که از آن بدعهد ظاهر و عیان گشته بود، گذشت را گذشته انگاشته فی الحال از سر تقصیراتش درگذشت و زنگ کدورات سابقه را به صیقل لطف و احسان از آینه خاطر صفامظاهر زدوده از روی معنی باز گرد آن صورت تصویری نگشت فاما گذاشتن میر پرشور فتن را نیز در آن وطن مصلحت ندیده او را با خود بردن به جانب ام‌البلاد از قبیل استصواب مواد دانسته بر این امر فرمان دادند و نظر بر تهیه کارش که با پانصد سوار مقرر رکاب فیروزی انتساب شود، بیست یوم از هنگام نزول کوکبه ظفرشمول الی حرکت موکب نصرت‌آیت فتح و بهروزی معمول در محل تاشقورغان متوقف شده، کل ایشان به امر و اراده خالق دو جهان به اتفاق میر موصوف نهضت فرما شده بعد از فیض‌یابی و عتبه‌بوسی باب روضه گردون قباب اسدالله الغالب و مظهر العجایب و الغرایب جناب ابوتراب - علیه السلام من الملک الوهاب - و رخصت مراجعت یافتن از حضور پرنور آن قبله ارباب لباب و اصحاب اولوالالباب محل ام‌البلاد را مقام آرام و مقر استراحت عساکر نصرت‌ارتسام ساخت و به سرشته ضبط و ربط معاملات ملکیه آنجا پرداخت.

خیبر خامه دوربین و دبیر قلم میمنت‌رقم عاقبت‌آیین صفحه عرضه مدعا را بدین آیین تزئین می‌نماید که چون متوطنین آن سرزمین به اغوای میر محمد امین چندی بود که سر از ربنه اطاعت کشیده راه دره صوف را از آمد و شد خطبران و نامه‌آران مسدود

نموده خود را به ترمرد معروف ساخته بودند. سردار عاقبت اندیش با کارداران صلاحیت کیش صلاح کار و صوابدید روزگار را بر استماله و دلجویی ایشان و راجع ساختن آن طایفه کوتاه فکر را به دربار فیض نشان دیده سیادت پناه هاشم خواجه را با تلطف نامجات مأمور آن جهات داشتند، امنیت طریق دره صوف را در لوازم امور پنداشته و دل بر تصفیه آن راه از گرد کدورات ترمردی آن گروه مکروه گمراه گماشتند. خواجه موسوم نظر بر امر سردار عظمت مدار عازم آن مرز و بوم شده به روزی چند وارد محل معلوم شد و کمند رسای اندیشه و تدبیر افکار خبر را ربقه ربقه آن فرقه پیش پا بین ساخته به طریق و آئینی که شایان استفهام لازمه و استطلاع جانبین بود پرده مطلب را از عارض شاهد مدعا گشود. اگرچه میر محمد امین والی به تزویر نامجات متواتر و متوالی هدف سینه پرکینه ایشان را از لالی اطاعت و انقیاد خالی کرد کل ساکنین سنگ چارک را از هوای مخالفت پر ترمرد خودسری بر تارک زده بود، به نهب و غارت و خرابی دودمان از خرابی قشون بحر مشحون افغانستان پیوسته تهدید و تخویف می نمود. لکن خواجه ذکاوت نمود ذکاوت آمود، به انواع دلجویی و ملایمت از جانب سرکار سردار مرحمت شعار، ابواب ملاطفت و معافیت بر روی روزگار ایشان گشود و بر صراط المستقیم اطاعت و فرمانبری هادی گشته آن گمراهان وادی ضلالت را، راه راست نمود. با آنکه آن آوان را، ایام شتا و زمان زمستان بود و آن بیغولۀ بی مسلک که محل آن غولان بدرگ است، تماماً کوهستان، بای الوجه با آن همه صعوبات، خواجه سعادت آیات پنجاه روز در آن فصل تقابل با تموز، با آن فرقه عافیت سوز آفت اندوز که از خشم و کینه با گرگ و یوز هم دندان و پوز بودند بسر برده، عاقبت الامر آن کفتار خصلتان

بهایم خوراکه از روباه‌بازی چون شغال لنگ دران بیاغول تنگ، سنگ به سنگ می‌خزیدند و مانند دد و دام افسون راهنمون خود را طردالهوم دانسته نزدیک دام نمی‌آمدند، بر تدابیر شایان و تراویر بهایم‌گیران گفتار به غار نیست‌گویان، ایشان را به سلسله پر پیچ و تاب سخنان تطف نشان دست و پوز بسته از گفتن اقوال لغو و بیهوده بازداشته از غارتنگ ننگ و عار برآورد و با خود به دربار رفعت‌مدار آورد. خدیوان نیو‌کاردان خواجه موسوم را راسخ الپیمان ساخته بر ایشان ابواب تطف گشود به خلّاع لایقه فاخره فراخور رتبه و شأن هر یک از ایشانان را مخلع ساخته به مرحمت و عنایت ستود، و حکام به تحصیل مالیات دیوانی آنان گماشته، بی‌شایه بیم و خوف به جانب موطن مألوف مرخص فرمود.

تبیین این حال و توضیح این مقال آن‌که چون میرمحمد امین والی با سردار گردون‌وقار عالی وارد ام‌البلاد شده، سررشته امورات حکمرانی خود را پریشان و بساط بی‌انبط ایالت و کامرانی خود را از غلبه و غلیان جیوش بحرخروش افغانستان، بی‌اوضاع و سامان دید، اختلال حال امنای دولت بلنداقبال را موجب فراغت احوال خود پنداشته، ایشان اوراق را از جاده موافقت و مرافقت بر کران نمود؛ به خفانامه‌جات پی در پی باده تلخ تمرّد و کناره‌جویی بر ساغر مطاوعت و متابعت «ایشان صدور» و رستم خان شبرغانی پیمود تا در مطاوی این حال هر دو منقاد خصال سر از ربقه اخلاص و اختصاص پا در وادی مخالفت گذاشتند، و ترکمانیه دشت را که این روی آب آمویه متمکن و به نواحیات کرکی و غیره قریه‌جات کناره‌رود مذکور متوطن بودند، به تطمیعات بسیار به نهب و قتل سکنه نواحی ام‌البلاد گماشتند. چه هر روز از سختی آه ستمدیدگان ناوک سینه فلک نیلگون بود و آب دیده‌یرغوشدگان چون سیلاب

کوهساری لطمه افکن ابحار جیحون و سیحون.

هرچند سردار بلندطالع ارجمند ایشان را مدتی چند به مکاتیب دلدیز و مخاطیب نصحیت تخمیر هادی طریق رشاد و رهنمای سبیل موافقت و سداد گشته، به ارسال رسل و رسایل و ترقیم براهین و دلایل اعمال و اقوال ناشایسته ایشان را بر ایشان از قبیل تحصیل حاصل می نمود، هر یک از آن کناره گیران بزم ارم الطاف و مهربانی را - وحداً و وحداً- به التفات نامه جات گوناگون می ستود بل می نوشت:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو می روی به ترکستان است

پیش پابینانِ ناعاقبت اندیش شبرغان مخالّت و گوشه گیران و غنمیت شناسان باغچه آقچه مابینت کلمات نصایح انگیز و شمامه گلبزرگ عبارات نامه مشکین ختامه و فوایح آمیز سردار مرحمت آثار را بازیچه طفلان دانستند از کوچک دلی با بزرگان راه عناد پیش گرفتند و خورد و بزرگ و تاجیک و ترک آن ناحیه را از پست فطرتی به نوای مخالف نوازی، مقام بلند پروازی آموخته از راه راست اندیشی کناره شدند و بر فیل کجرو بساط کثرفتاری پیشی گرفته، توسن خودسری را در میدان تمرّد به جولان آورده، رعایای عجزه پیاده رو را باب عافیت بر رخ بستند و به فراغت خاطر در مأمن قلعه گوشه گیری نشستند.

به گلشن سعی دارد باغبان دیوار بستن را

از آن غافل که گل در پیش دارد بار بستن را

ندانستند که شطرنج باز گردون فرزین طالع امیرزاده فیروز مطالع را در بساط سراسر انبساط این بساط نه به نحوی در خانه مراد

نشانیده است که عاج این پیادگان محتاج به شعور کالعالج شود و خنگ سعادت آهنگ بختش را به دست و پای شتاب نه به نوعی در این میدان نزهت بنیان به جولان آورده که فیل بند این گونه فرقه کجرو مخالفت پیوند گردد. بای الوجه چون ایشان را خیال فساد در سر و اندیشه عناد در خاطر بود، اولاً هنگامه آرای این عرصه پرشور ایشان صدور والی آنچه پسران خود را که در ام البلاد مأمور حضور سردار مرحمت نژاد بودند، طلب داشته بی اندیشه نزدیک و دور و قطع نظر از سنجیدن عواقب امور قراخان نام، پسر خود را با یک نفر از معتبران شبرغان با تارتقات شایان و عریضه‌ای مشتمل بر استغاثه بی پایان از تطاول سلسله سلیله افغان به دربار پادشاه بخارا فرستاده، طلب استعانت نمود، و خود در حصار نافرمانی به شورانیدن طوایف ترکمانی نشست. از آنجا که آن دولت سرا را به هر باب باب اعانت بسته و سلسله حصول مرام و وصول کام خاص و عام از چندین پیچ و تاب عتاب، چون حلقه‌های دام تزویر گسسته است، ایشان زاده موصوف عجالت انتساب چون دعای نامستجاب به بسیاری شتاب برگشته، بار گرانباری اندوه و غم طوق گردن اب و عم گشت. و ثانیاً خود آن فطانت اثر از پی نیل مقصد برگردیدن پسر، متنبه نشده در صحراپیمایی سمت بخارا، حرکت را بر اراده مقدم داشته، احرام بند کعبه حضور پادشاه معدلت دستور شد، اما به هیچ وجه من الوجه دستوری سلام نیافت و بای العنوان پرتو مهر عالم افروز سلطانی بر ساحت حال و گلشن بالش نتافت، و بالاخره سر رشته مطلبی که به چندین وسایط به دستش آمد و آن را پرده کار خود کرده، مراجعت نمود.

این بود که پادشاه ذکاوت نمود، ذکاوت آمود جلادت شعار بالواسطه فرمود که چون شما طبقه یاغیه باغیه بسیار سال است

که از دولت علیه پادشاه ترکستان متمرّد و روگردان شده، میل به دودمان سلاطین افغانستان نموده، به التجا و استغاثه نامه جات عساکر شورش مآثر ایشان را خواسته سر و بر اندیشه و خیال خودها را به خلّاع اخلاص و اختصاص آن دولت آراسته اید، خود کرده را چاره نیست و آنکه در این مرحله معاون و ممد شما بی موجب گردد، کیست؟ اگر شما را نیازم احسان کرده ام و اگر به مقتضای نتیجه شومی اعمال شما را وادارم از غایت رحم و بردباری بار درخورد حوصله خویش برده ام. بهتر آن است که بالفعل از استمداد این دولت دست کوتاه کرده، پا در راه گذارید. اگر راست می گوید و طریق مخالفت نمی جوید در ولایت خود رفته طوایف میمنه و اندخود و شبرغان و ترکمانیه دشت و غیره هر فرقه اوزبیکه را که دارید و توانید شورانیده هنگامه جدال و قتال برپا دارید و عساکر افغانستان را که غیر واقف ملک ترکستان اند. در هیچ سرزمین از نهیب و قتل و یرغو و تاراج آرام نگذارید. آنگاه که شما مصدر این گونه امورات شده، کیفیت حال تان بلاریب و شک صراحتاً خاطر نشان امنای این دولت گردد. البته از جانب فرخنده جوانب ما نیز امداد کمک و لشکر جلادت اثر اوزبیکه شده با جمعیت موفور از آب آمویه حکم عبور داده خواهد شد و الا فلا.

ایشان صدور مذکور چون دید که کوبک طالعش از نامساعدی بخت میمون از بخارانگیزی بخار نخوت و غرور پادشاه بخارا در محاق است و طاقت و تاب و توانش از تحمل بار این محنت و ابتلا طاق، جان به سلامت بردن خود را از آن ورطه پرورشور غنمیت موفور و نعمت غیر محصور شمرده، مطلق العنان به طریق استعجال خود را به شبرغان رسانید و به استمداد رستم خان والی آنجا و حکمت خان، حاکم اندخود پرداخته نظر بر استحکام امورات آقچه

و منگلک به جمعیت لشکر و گردآوردن عساکر آن بوم [و] بر اشتغال ورزیده، ابواب تمرد و کناره‌گیری را از هر جانب گشود و درهای عافیت و رفاهیت و امنیت را بر روی روزگار خود بست. فلاطون خامه حکمت ختامه خم‌نشین دوات به ترقم کلمات حکمت‌آیات آب حیات این معنی را از پرده ظلمات مداد جاری بر جداول صفحات می‌سازد که چون سردار حکمت‌شعار فطانت آثار که معجون مرکب القوای قانون سلطنت و ایالت است و نفس نفیسیش نسخه موجز و مفید طب اکبر و قانون اصغر مکتب و نبالت را اسباب و علامت دید که از ترکیب ادویه مخالفت اسالیب ایشان صدور مزاج موافقت امتزاج محبت را علامه امراض باطنی ظاهر است و از خفض و شهیق نبوض عروق سکون و حرکات غیرموزونش که گاهی چون موج میل به هر دجله پرشور دارد و زمانی چون مور ضعیف با ندای **يَا أَيُّهَا التَّمَلُّ اذْخُلُوا مَسَاكِينَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ** به هر یک افغان و نقور شخص موافقت و مرافقتش را از غلبه و غلیان جیوش بحر خروش افغان درحین حیات حالت سكرات باهر با خود اندیشید که پیش از آنکه در وجود این مملکت از غلیان اخلاط فاسده‌اتراک قوی جهل ضعیف‌دانش بی‌باک قوت صحت که امنیت ولایت است، ضعیف گردد و ضعف قدرت که عدم استطاعت بر دفع آن باشد قوی شود، علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

آن وقت که ایشان صدور با سر پرشور عازم حضور پادشاه بخار سیاست دستور شده، هنوز رخصت انصراف نیافته بود سردار فطانت‌آمود، ایشان اوراق را که در ام‌البلاد به حضور انور حاضر بود طلب داشته فرمودند که ما را با شما که ایشان او را قید در روز اول

عهد و میثاق معهود آن بود که هرگاه واقعه هائیه از سمتی رخ نماید و یا عساکر عداوت موثری از حدود و ثغاری حمله آور این بوم و بر شود، نفس قلعه منکک را به مستحفظان و بساقچیان این دولت سپرده خود از جمله ممد و معاونان این دودمان بوده تا انفصال معارضه جدال و قتال به رفاقت امنای این دولت اشتغال ورزی و بعد از استخلاص معامله هائیه باز قلعه مزبور را به حکم و فرمان امنای این دولت در حیطه تصرف خود آورده به استحفاظ آن کوشی. اکنون آنچه از اعمال دشمن متصور بود از افعال دوست متیقن شده و نایره فتنه و فسادى که از شررانگیزی معاندانِ خرمن سوز عافیت، منظور نظر بود به هوای سرکشی نفس اماره **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي** از دامن زنى دوست نادان که آشنای بیگانه و بیگانه خویش است شعله افکن گشت. شقیق شفیق رفیقت که شقى از شقوق موافقت ندیده پاره دلِ مابینت منزل خود را به شقه لوی شقاق نمای شقاوت پیرایِ مدعى این دولت قوی شوکت بسته سر از خم پرچم این دومانِ رحم توام پیچیده است. شایان آن و سزاوار چنان است که شما بر خلاف پیمان برادرِ پرخلاف خود به عهد کرده وفا کرده، بلا توقف و تعطیل قلعه مذکور را به کارکنان این دولت بسپارید و خود را در مأمن فراغت متمکن ساخته و در این باب لمحہ [ای] عذر نیاورید که فرصت گفتگو تنگ است و شخص تغافل را درین بیغولۀ تنگ؛ پای کوشش بر سنگ.

حاکیان این داستان، حکایت پرشکایت پیش پابینان ترکستان را بدین عنوان در مورد بیان می آرند که چون ایشان صدور قراخان نام پسرش را با یک نفر از معتمدان شبرغان به حضور فایض شدن پادشاه بخارا مأمور نمود به گمان اینکه تیر تدبیرش که به کمان این اندیشه به زه پیوسته شاید به نشان آید و سفینه شکسته

خاطرش که مبتلای چارموجه اندوه است، از یاری مددگاری آن
ناخدا به کران بی اندیشه عواقب امور جمعیتی موفور قبل از رجعت
فرستادگان مأمور از متمردين شبرغان و اندخود فراهم آورده قتل و
نهب مستحفظین محل سال واردن را که مشهور به قلعه چچک و
از متعلقات قلعه منکک است منظور نمود. باشندگان سال واردن را
که به فرمان سردار کارآگاه ذوفنون مقام مزبور محل مسکون بود از
تأثیر کوب بخت وارون و طالع شوریده واژگون عقل ناقص ایشان
را رهنمون گشته به غفلت پرداخته بودند و بی خبری از افعال
دشمن پرفتن و بی پروایی از قطاع الطریقان آن وطن را مأمن خود
ساخته سپاه ترکان کینه خواه مانند اجل بغتاً بر در آمد، و مدعیان
جانکاه چون قضای آسمانی غفلتاً بر سر. از آنجا که نه راه گریز
داشتند و نه روی ستیز، از آن فرقه بی تمیز چهل و دو تن بعضی به
تیغ تیز مقتول شدند و برخی به دست آن طایفه زخیم العاقبه اسیر
مخدول گشتند، مگر چندی را که از استقامت و پایداری در ستیز و
آویز فی الجمله تاب و توانایی بود و یا جماعه جبن پیوندی را که
از اندیشه جان نهداری و پیشه خودداری در گریزپایی دست و پای
از آن ورطه طوفان خیز و وادی مرگانگیز، جان به سلامت بردند و
زندگانی بی عار و ننگی را که مردن بر آن بسیار تفوق دارد، مغتنم
شمرند.

از آن روی فرمود دهقان پیر	به شاهی که ای شاه اقلیم گیر
جوانان کارآزموده بخواه	که ناید به کارت سواد سپاه
پدر دار را، دست می کش بسر	که سرباختن ناید از بی پدر
بیابان نوردان ناموس و ننگ	عنان کی کشند از عدو روز جنگ
پیرور جوانان تند و دلیر	که باشد پلنگ افکنی کار شیر

کجا در معارک شود پادشاه	به روبه، ز شیر ژبان کینه‌خواه
شررپرور ای سرور خصم‌سوز	به تیغ زبانش سر خصم‌سوز
بده ساقی آن می که هوش آورد	دل دردجورا، به جوش آورد
اگر صاف نبود به دردی نواز	دل عاشقان را به دردی گداز
که هستند جان ارمغان عاشقان	به خون تشنه در قلعه عاشقان
که گر خصم غم تند و تیزی کند	می خصم‌افکن ستیزی کند

سه روز پس از این مقدمه نایره‌افروز کدورت‌اندوز، با آن فرقه عافیت‌گداز عاقبت‌سوز که از قتل و نهب مأمورین سال‌واردن فرح‌اندوز بودند، ایلغار کرده خود را غفلتاً به قلعه عاشقان که در قبضه تصرف جنگجویان رزم‌آشنا و مبارزان طایفه ریکا که پیشوای ایشان سرفراز خان ریکاباشی بود، رسانیده توسن تهور در وادی خودسری و گردن‌فرازی دوانیدند، لیکن چون آن طبقه استقامت‌بنیان از احوال معاندان واقف و از یغمای ایشان خایف بودند، پای اقامت در میدان تهور و خودداری و استقامت فشرده به معارضه کوشیدند تا دو تن از آن گروه مکروه پرشور و فتن را هدف ناوک بلا ساخته به دفع و رفع و هدم و هزم آن فرقه بدعزم خلاع تعریف و توصیف همت و جوان‌مردی از الطاف سراسر اعطاف خدیو گردن‌فراز پوشیدند. هذا جزاء بما كانوا یعملون.



[بخش سوم:]

مکتوبی که وزیر محمد اکبر خان به جهت محقق‌باشی

حبیب‌الله آخندزاده کاکری نوشت در سنه ۱۲۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ.

بر رأی حقیقت اقتضای صدرآرایِ مدرس علم و دانش و ساده پیرایِ مبحث فهم و بینش؛ محقق دقیقه بین، مدقق حقیقت آیین، جامع کمالات دینی و دنیوی، کاشف رموزات صوری و معنوی، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع والاصول، دیندار دین جوی، دین دان حق بین، حق گویِ حق خوان؛ از زخارف دنیوی آزاده، محب حبیبان و حبیب محبان، دوست مهربان حبیب الله آخوندزاده -زاد توفیقات ریاضاته و دام تحصیل کمالاته- محتجب و مستور نماناد که در هر وقتی از اوقات و حینی از حینیات علت مزمنه ازمنه ممکنات را تازه زمانی است پدید و حالات آنات را فی کل الآن شانی است جدید که کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ آن امانت را بیان است و ظهور شان هر ذی شوکتی آن حالات را موجب تبیان.

اقتضای ادوار فلکی روزگار، از تأیرات کواکب ثابت و سیار، درخزان و بهار مقتضی فصلی است از فصول و قضایای کلیه و جزئیّه امزجه ممکنات که مرکب از اقویه متضاده استقطات ماده نخستین در آفرینش اند در طبایع انسانی که ودایع بدایع سبحانی می باشند، منتج نتایج اهل فضلی است از ارباب عقول که آن فضل

پراثمار حلاوت‌افزای مذاق اهالی ذوق و شوق آن شهر و دیار است، و این صاحب فضل و اعشار، افاضا بخشِ قلوب ارباب عقل و اصحاب افکار.

چنانچه نسایم عنبرشمایم ایام بهاری جان‌بخش فوایح روایح و بساتین‌اند، فیضان اقطار امطار غمام اقلام صاحبان علم و دانش نیز محیی اجسام مراسم دین و معلی اعلام مواسم آیین مبین. بناءً علی هذا، وجود مسعود اهل فضل و افضال مستغرقان چهارموجه عمان غمان جهل و نادانی را - فی ای الحال - وسیله نجات حدیث فیض تاثیر (۹) علماء امتی کأنیای بنی اسرائیل صله فخریه ایشان است و کلام صداقت نظام العلماء ورثة الانبیاء دولت ارثیه آن معظمان ذی‌شان مطابق این مقوله حقیقت‌تضمین ... الدین امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب است که می‌فرماید: [...]^۱

هستند جماعتی به جانان زنده کز دیدن این قوم بود جان زنده
چون آب حیات در ازل نوشیدند مردم همه مرده‌اند ایشان زنده

نظر بر این همه براهین که اهل ایمان و دین از روی صدق یقین ایشان را پیر دانند و مقلدان ارادت‌قرین به سرپنجه اخلاص و اعتقاد آن محققان دقیقه‌بین و مدققان حقیقت‌آیین را سلسله‌جنبان، پس آن مقتدایان را لازم بل بر ذمه همت والانهمت آنان واجب و متحتم است که - به خلاف دعوت نفس بدخواه جز شاهراه صراط المستقیم طریقی نیمایند و پیروان خودرأی خود را از خودپرستی و خودآرایی بخود آورده غیر از راه خدا و طریق انیق ختم الانبیاء - علیه التحية والثناء بأی الدلیل - سبیلی ننمایند تا به فضل و عنایت ملک الناس، جمیع الناس از وسواس نفس [الـ] ختاس یُسوسُ فی صُدُورِ النَّاسِ

۱. عبارت عربی که خوانا نیست.

استخلاص پذیرفته از روی صدق و اخلاص روی نیاز و اختصاص به درگاه اله الناس آرند و زخرفات ناسره دنیوی را اگرچه دراری و لآلی معقود و ذهاب منقود باشد جز بشر پرشبه و ثمن نجس دراهم معدوده نشمارند.

هر فیض که از خدای باشد واصل عقل از همه خوبتر که گردد حاصل
کامل که کمال عقل و دانش دارد باشد همه چیز او به غایت کامل

خصوصاً آن مرجع انام و مجمع خواص و عوام را که افقه فقهای اوان و اعلم علمای دوران بل مجتهد زمان طبقه اسلامیة افغان و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت و نایب سنیان است، نظر بر تکمیل عقل و بنا بر تجمیع و تحصیل علم و فضل بر ربقه همت دین و چون تعلیم عین فرض، فرض عین است که این مشت پریشان خلقت بی سامان را که پابست علایقات این بلدانند از روی صداقت - طابق النعل بالنعل - بر طبق و رفتار مقتدایان سلف و دین و آیین خلفای خلف، هدایت نموده، طریق رهنمایی و ارشاد پیش گیرند، نه اینکه حسب المرام بدگویان زشت سرانجام مخالف طرق اهل سنن و موافق راه و رسم جماعه مخالفین پرشور و فتن، ذات مجمع الصفات خود را به اظهار بعضی کلمات پرشبهات و تکرار بعضی مقولات کثیر المعلولات که هیچ یک از مجتهدین متأخرین خلف در ایام سلف به آن نپرداخته و احدی از علمای کرام و فقهای عظام معاصرین در این امتداد زمان، آن کلام خام را از پخته مغزی سرمایه اعتبار و اشتها خودها نساخته اند، آلوده چندین گونه تهمت نموده مقوی قوای اغوای اهل بدعت و مربی اقوال اطوال جماعه سبی ذی شنیعت گردیده خود را متهم گروه انبوه دیانت پژوه اهل سنت و جماعت ساخته به سخنان خلف آداب پرداخته اند، هرچند از این گونه مقولات ناپسند که مخبرین سابقه از زبان آن سعادت مند در محل

بیان می‌آورند اصلاً و قطعاً مقبول دل اتحادمند و پسندِ خاطر مشکل‌پسند نیفتاده حکم بر افترای مقریان ذوی الاعراض و امر بر غرض‌اندیشی صاحبان اغراض ذوی الامراض می‌کردم و می‌گفتم که ظهور این الفاظ بی‌معنی از آن خلاصه اهل معنی بسیار بعید و دور است و در نزد صاحبان فضل و کمال، شیوع این احوال منافی طبع، غیور. تا آنکه در این اوقات آخندزاده ساده سلیم القلب محمود ملا محمد مسعود وارد گردیده از زبان آن مجمع الکلمات، بلکه صراحتاً تمامی آن کلمات بدعت آیات را در محل بیان آورده موجب تبیین براهین و دلایل هر یک نیز می‌بود و بیانی را که باید بر زبان نیارد هر زمان به چندین زبان بیان می‌نمود.

از وقوع این حال، مستمند درگاه ذوالجلال را بر روی روزگار، ابواب حیرت بسیار گشوده گشت و از استماع این اقوال، دل دیانت‌خصال را تعجب بر تعجب افزوده، لکن بالاخره چون آخندزاده ذکاوت‌مقرون استیلاس(۹) و تکدر خاطر این دیانت‌مشحون را ملاحظه نموده، نظر بر رفع کلالِ عذراخبار ملال‌آثار خود را به این کلمات نموده تسلی‌بخش خاطر اسلامیان این میان گردید که آخندزاده موصوف که به اظهار این کلمات معروف شده از خود حکمی تازه اجتهاد نکرده و بدعتی جدید بر صفحه روزگار بی‌بنیاد بنیاد نهاده، بلکه اکثر کتب علمای دین بدین اقوال دال است و بسیار مقولات فضلی ایمانیه متقدمین بر این تضمین موجب رفع و خیال.

او نیز چون من به ترانه دیگران مترنم است و بیان فصیح البیان الفاظ و موضوعه گذشتگان را مترجم، نه او را در آن بیان گناهی است و نه مرا در این میان خطایی.

بناءً علی هذا، از آنجا که ظهور این الفاظ دور از صواب و شیاع این مقولات علل انتساب به هر صورت که باشد علت غایی تخریب

دین است و انتشار این امر بای‌الافعال سبب تأذی تحلیل آیین کل مسلمین، خاطرنشان آن ذوی القلم صاحب بیان می‌گردد که این کلمات اثامت تخمیر که صغیر و کبیر از زبان آن مهربان صافی ضمیر متواتر و متوالی در حیز تقریر می‌آرند - بای التقدير - از دو صورت بیرون نیست. اگر اخبارات پریشان ایشان تماماً کذب و بهتان است زهی بهتر، خود عین مقصد ما خواهد بود و هرگاه واقعی صورت واقعات این مقولات که نقش‌پذیر مرات ضمیر هر یک از خورد و بزرگ گردیده، صحیح و معتبر است. پس کیفیت آن گفتگو و چگونگی احوال آن مقال باید که ظاهر شود، چرا که علمای ثقه این ولایت و فضلالی کمال این بدایت هیچ یک به این قول شریک و احدی این سخن‌ها را موجب تحریک نمی‌شوند بلکه مقرر و معتقد این کلام را اثم بل کافر می‌دانند.

خاطرنشان آن ذوی العلم صاحب بیان می‌گردد. بنابراین به جهت آن عقیدت آیین، مرقوم می‌شود که به وصول مراسله الشوق هذا، احوالات این مقالات را از ابتدا تا انتها مع دلائل و برهانات آن که به آن دقیقه‌سنج دقیقه‌سنجان و محقق محققان زمان خاطرنشان شده باشد، مفصلاً مشروحاً برنگارند که از آن قرار دانسته شود که علما و فقهای متقدمین که حکم بر کفر و نهب و تاراج اموال گروه مکروه و سبی ننموده‌اند، سبب چه بود و دلائل ایشان چیست؟ و فضلا و مجتهدین متأخرین که این طایفه بدعاقبت را مطلقاً کافر و قتل و نهب و تاراج اموال ایشان را مباح دانسته‌اند، مقصد چه داشته و مصلحت چه دیده بودند؟ و ما فرقه به کدام دلیل و برهان بر فضلالی متأخرین برتری و تفوق داریم که بر خلاف روش و قانون ایشان رفتار نماییم؟ البته در این باب کمال تعمق به کار برده جواب صافی کافی شافی در قید تحریر خواهند آورد زیرا که فتایان

خفیف‌الفهم زمان و جوانان خوانان دوران ما را خزف این صدف،
یعنی آویزه گوش مخالفت‌نیوش شدن، تیغ تیز خونریز در دست
زنگی پر ستیز دادن است و بی جوهر بدگوهر را علم و فنون اهل
هنر آموختن.

هر که خلق آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید

زیاده مصدع اوقات آن جامع الکمالات نشدن، لقمان را ادب‌آموزی
کردن است و فلاطون را تعلیم حکمت نمودن. نه بل، صعوه
ضعیف‌الحال عظیم البیال بی بالی به جنگ و مصاف عقاب همایون
خانی رسد باقی. السلام علیکم و علی من لدیکم. آنکه احوالات
سعادت دلالات را با هر گونه مرجوعات در حیز تحریر آورده
خاطر‌ها را سرور و دل‌ها را از سرور غیرمحصور آن، محل فرحت و
صبور سازند.

چندانکه برجیس ریاست‌مسیس از ساغر کیفیت افضال ایزدی
آب و رنگ، بتفیس را در بزم ارباب تسویس مبذول شمارد و
تا آنکه بهرام سطوت‌احتشام صمصام آلام را از نیام ابرام در رزم
اهل ملام مسلول دارد، همواره شرف کوکب اقبال، و اوج طالع
همایون اجلال فرمانروای کشورشانت رونق‌افزای بارگاه زرانت‌بدر
بطین رعیت‌پروری و صدر ثریای رعایت‌گستری، اعنی، رفیع‌نگاه،
منیع‌پایگاه، سردار ایالت‌دثار، حشمت‌پناه و سردار والاگهر؛ شوکت
دستگاه نامی نعوت حیدریت و سامی سمات صفدریت صاحبی
مطاعی، سردار غلام حیدرخان از حضیض و مقاریب المنون محفوظ
و از تفریح و مقارنه سعدالسعود عنایت محظوظ باشند.

بعدها به عرض می‌رساند که چون بقای شگفتگی‌های بهار
عزت، و اعتبارافروزیهای چمن مکانت و افتخار هم بدان ذات عالی

صفات منوط و مربوط است، بنا بر آن خمس الاوقات مأمول و مستدعی از جناب حضرت رب الارباب، آن است که شکست کلاه سرافرازی را بر تارک مبارک آن ملاذ کشورگشایان جرأت منظر، مستقیم دارد، و در سی خلعت مکنت نثار را در بر آن مفخر سپه سالاران نصرت ظفر مستدیم کناد. ایضاً معروض آنکه از آن وقت که داعی از فلق صبح حضورشان دور و به شفق شام مفارقت مخفی و مستور است، از کواکب حواسش شمع حیرت روشن بوده و از نجوم احساسش چشم وحشت مبرهن نموده، آرزوی ضیای ملازمت نه چندان است که کلک دود شعله حسرتش بر صفحه اظهار آرد و تمنای فروغ مصاحبت نه چنان است که خامه چراغ تأسف از سطر سواد اضطرابش بنگارد. از اینجاست که طراوت گلستان رنگ استیناس و نوبهار اشتیاق مؤالفت بی قیاس، بر نهجی استیلا یافته و بر وجهی استعلا پذیرفته که هوای گلگشت ملاقاتشان تا دامنگیر حرام خیال گردد از شوق گلشن وجد و حالات رنگ ... ریخته همچون نسیم سحر و سودای بزم مصاحبتشان تا جرعه یادآوری به کام جان ریزد و از صدمه پیمانه داغ تنگدلیها صدای شکست دو عالم بی طاقتی برانگیخته - به هر تقدیر به فحوای الخط نصف الملاقات - از اعطاف یگانه و الطاف خدیوانه آن فرخ سیر صلابت منظر هیچ بعید نیست که داعی را سرافرازنامه جات ... مسرور دارند.



[بخش چهارم:]

وقایع شش روزه جمروء الى سرماواله

هو

وقایع حالات و رود جمرود الی سرماواله از تاریخ یوم جمعه ۲۶ رجب الثانی لغایت حال. حین تحریر عریضه نیاز یوم چهارشنبه دوم رجب روز نوروز فیروز سنه توشقان ایل شش روزه که عرضداشت حضور نشده بدین موجب است. غلامنوازا، ذره بی مقدار نوازا فدایت شوم!

سرافرازنامه الطاف ختامه اشرف که از تاریخ یوم جمعه بیست و ششم شهر جمادی الثانی رقمزد کلک اشفاق سلک بود، پریروز یوم دوشنبه ۲۹ بیست و نهم سلخ جمادی الثانی هنگام عصر در موقف سرماواله شرف ورود ارزانی داشته، موجب عزّت و افتخار این خاکسار شد و الطاف و عنایات خطابه که خود را غلام ارادت ارتسام، لایق آن اشفاق نمی دانست، چون از توجه التفات اشرف بود از ارقام آن ابتهاج فراوان رخ نمود. مراسلات مرسوله و معروضه باریک آب را که واپس ارسال فرموده بودند، رسید و اصل و نقل رقعات سردار محمد صدیق خان و عرایض ارجمند سردار فتح محمد خان و عالی جاه موسی خان که ارسال فرموده بودند با نقل مراسله اخوی سردار محمد صدیق خان که به خدمت عمو صاحبی، جناب سردار کلان نوشته بودند، مع مراسلات سمت ترکستان که یکی از سردار عالی اخوی سردار محمد افضل خان و دیگری از محمد عظیم خان

ژمریانی، و سیم نقل مراسله میرغضنفر خان که به جهت عالیجاه نایب ذوالفقارخان نوشته بود، با نقل عریضه خود غلام که ارسال حضور اشرف داشته بودم تماماً در خریطه داک رسید، و هر یک را جداگانه دیده و به حقایق احوال هرجا وقوف تام حاصل نموده مطلع شدیم. مزاج مرحمت امتزاج والا را جمع دارند، لکن چون از هر مقصد فایق‌تر صحت‌مندی ذات اشرف است، از مژدگانی آن شکرگزاری به درگاه باری - عز اسمه - بجا آورده شد فقط.

از آنجا که از راه ذره‌پروری توجه ذات والا و خیال آن مرحمت‌انتما به استخبار احوال این محال است عرض می‌شود که رویداد علی‌مسجد غیر از ورود آن منزل، دیگر احوالی نبود که عرضداشت حضور می‌شد. روز جمعه بیست و ششم جمادی الثانی وارد جمروود شدیم، چون آمدن کمشنر صاحب بهادر را با پلتن و توپخانه در جمروود موقوف کرده بودیم، آن روز صاحب موسوم استقبال نکرده، روز شنبه بیست و هفتم وقت طلوع آفتاب کمشنر صاحب موصوف با پانصد سوار رساله که سررساله‌ها نیز از جمله صاحبان بودند در موضع جمروود آمده ملاقات و محبت بسیار نمودند. بعد از نیم ساعت که نشسته بودند، به اتفاق ایشان حرکت کرده در «سرماواله» متوقف. یک پلتن گوره و شش ضرب توپ که در این منزل منتظر بودند، سلامی گرفته هفده ضرب توپ شرلیک نمودند.

کمشنر صاحب موصوف حین فرود آمدن مرخص شده برای ملاقات جان لارنس صاحب بهادر رفت و صاحبان پلتن و توپخانه با صاحبان دیگر که آمده بودند، قریب دو ساعت همین‌جا بوده، بعد از آن رخصت خواسته رجعت به جای خودها نمودند فقط.

روز یکشنبه ۲۸، هنگام ملاقات ایشان نبود. پریروز یوم دوشنبه

بیست و نهم سلخ جمادی الثانی برای ملاقات جان لارنس صاحب بهادر و بازدید کمشنر صاحب بهادر با سرداران و امرا و خوانین و سران سپاه و پیشخدمتان که مجموعاً هفتاد و پنج سوار می شدند، از آن جمله سی و هفت نفر نشیننده و باقی ایستاده پا بودند در چهلونی رفته ملاقات نمودیم اما وضع مجلس ملاقات این نوع بود که خیمه های طولانی تو بر تو بالاتصال یکدیگر نصب کرده، البته قریب صد قدم راه که همه در تحت خیمه و سایبانها بودند، مفروش به فرش ایرانی و پشآوری نموده قریب دوصد عدد پایه کرسی فرنگی در طرفین گذاشته، در صدر مسند به وسطه آن تختی به اندازه بلندی کرسیها ترتیب نموده، طرفین تخت دو کرسی دیگر گذاشته بودند که به سمت راست، جرنیل لشکر پادشاهی، و به سمت چپ کمشنر صاحب بهادر نشسته بودند و دو کمپنی گوره جوانان خوب و زبده، البسه نو پوشیده به محل نشستن نارسیده به طرفین ایستاده و منصبداران پلتن و توپخانه تماماً مسلح و ملبس به لباس فاخره در خیمه بزرگ آخرین که جای نشیمن بود، پشت چوکی ها به سمت چپ که کل صاحبان نشسته بودند سر برهنه ایستادند و پایان دست صاحبان کرسی نشین، محمد عثمان خان سدوزایی و فوجدار خان علیزایی و میراحیاء الدین که اموات الدین باید نوشته شود، و زمان اروکزایی پسر علم خان و حبیب خان و محمد امیرخان و جمعه خان و غیره اربابان و پس از آنها رحمت خان اروکزایی و دیگر روسای پیشاور به همین ترتیب که عرض شد نشسته بودند.

غرض که وضع خیمه ها و ترتیب بساط مجلس و دستگاه آن به وضعی بود که در لودیانه به جهت آن خدایگان تزئین داده بلکه زیاده تر فقط وضع استقبال حال آن بود که هنگام حرکت از

سرماواله، جیمس صاحب که از طرف کمشنر صاحب بهادر حاکم پیشاور است، وقت طلوع آفتاب با فوج دارخان علی زایی وقتی که هنوز در خیمه گاه نشسته بودیم با صد سوار رساله آمدند، چون ما نظر بر احتیاط ایشان حکم داده بودیم که اسلحه بسته نکنند، صاحب موسوم التجا کرد که این کار برای ما بسیار سبکی دارد، مردم خود را حکم دهید که کمر بسته کنند و اردلیها نیز کمر بسته به جلو بروند. بنا برخواست او همچنان کردیم، در ثلث راه که رسیدیم ارفتین نام صاحب رساله استقبال آمد و در نیمه راه چند صاحب دیگر آمدند، همچنین ثم به ثم یک یک، دو دو، سه سه از صاحبان ذی شان به استقبال می آمدند تا اینکه نزدیک پلتن گوره و توپخانه رسیدیم، سلامی گرفته، هجده ضرب توپ شیرلیک نمودند، چون داخل چهلونی شدیم کل طوایف گوره تا فرقه انائیه صاحبان، و گوره بر فیل و گادیها نشسته و اکثر پیاده جا به جا ایستاده سلام می کردند و خوشی می نمودند. چون متصل سراپرده و خیمه ها شده، از اسپ فرود آمدیم. جان لارنس صاحب بهادر و کمشنر صاحب بهادر و جرنیل افواج پادشاهی با کل صاحبان دیگر و رؤسای پیشاور استقبال آمده، بسیار محبت و مواحدت و دلجویی کرده، جان لارنس دست ما را به دست خود داخل مجلس شد. محمد عثمان خان سدوزایی و میر احیاء الدین پیش آمده سلام کردند، همراه آن دو کس معانقه کردیم باقی مردم پیشاور و رؤسای ایشان را، چون یک دست ما به دست جان لارنس صاحب بود و ازدست خود نمی گذاشت، یک دسته مصافحه به عمل آمد. ما را همه جا با خود برده تا بر آن تخت مفروش رسیده، تکلیف به نشستن کرد. ما تا او را بر آن تخت با خود نشانیدیم، نشستیم. نظر بر عزت داری ما، خودش با کل صاحبان کرسی نشین و ارباب

مناصب ایستاده پا، تماماً سر برهنه کرده نشستند و ایستادند و تا آخر مجلس همچنان سر برهنه بودند.

چون قریب نیم ساعت گذشت خواهش التفات نامجات اشرف را نمودند. چون مراسلات والا در خریطه‌های کمخواب سنگین و بندهای گلاباتون مزیّن، عالیجاه ناظر نعیم خان و میرزا کلبی علی را به عزت آورده، صاحبان ذی‌شان نیز به بسیار عزت و احترام گرفته، مراسلات مراسله لارد گورنر را جان لارنس صاحب بهادر تسلیم نیولعل نام میر منشی خود نموده سپرد که به خوبی محافظت کن که به جهت صاحب معظم فرستاده شود.

اولاً مراسله خود و ثانیاً مراسله کمشنر صاحب را حکم به گشودن داده، منشی خود را گفت که به آواز بلند بخوان که همه اهل مجلس بشنوند. منشی مزبور به فرموده عمل نمود، لکن از استماع مطالبات متین و عبارات رنگین و سخنان محبت‌انگیز شیرین که از انتظامه شیرازه مودت و مواحدت سرکارین چون رشته جان و سر رشته روان در خاطرها دلنشین بود، همه صاحبان ذی‌شان خورسند و از التفات جناب اشرف نهایت بهره‌مند شدند فقط. محمد عثمان سدوزایی در ابتدای مجلس از فوجدارخان که پهلونشیش بود پرسیده بود که فلانی را در آمدن پیشاور، خواهش از طرف لارد صاحب گورنر شده بود یا اینکه خود ایشان ملتجی شده‌اند؟ فوجدارخان به جواب گفته بود که نمی‌دانم، از مضمون مراسله شما معلوم می‌شود. چون منشی به این فقرات رسید که چون نواب مستطاب مع‌اللقاب نواب لارد گورنر صاحب بهادر ناظم اعظم و فرمانفرمای کشور هندوستان به جهت تمشیت امور محبت دولتین و انتظام شیرازه مودت و مواحدت سرکارین خواهش سرداری عظیم الشان که در امور

مملکت از جانب فرخنده جوانب ما مجاز و مختار باشد خواسته بودند، بنا بر آن فرزند اعز ارشد اقبال نشان قوی طالع فیروزبخت سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد دولت قوی شوکت و از طرف قرین الشرف ما مجاز و مختار امور مملکت است مأمور داشتیم.

محمد عثمان خان به عالی جاه فوجدارخان گفت که از مضمون مراسله این معنی ظاهر شد که لارد صاحب معظم طالب دوستی شده، سردار غلام حیدرخان را خواسته‌اند، التجا از طرف ایشان نیست فوجدارخان عزیزایی گفت که بلی همچنین است فقط.

غرض عرض اینکه ساعتی ما کمتر در آنجا توقف ورزیده اراده حرکت نکردیم. جان لارنس صاحب بهادر رو به ما کرده گفت که اگر شما را تکلیف نشود، گرمای روز را همین جا بگذرانند. گفتم که ما مردم سپاهیم بر ما هر تکلیف که باشد هیچ حرج. هزار مرتبه گرمی می‌گذرانیم، از جمرود که این طرف شدیم همه‌جا جای شماسست، هیچ تفاوت ندارد. از این سخن بسیار خورسند [شد]. چون این سخن را کمشنر صاحب شنید به زبان انگریزی چیزی گفت. بعد از آن صاحب ممدوح به ما تکلیف کردند که هوا گرم می‌شود، اگر تشریف می‌برید بسیار خوب است. بعد از آن برخاستیم. خود او با صاحبان دیگر تا مقام سوارشدن استقدام کرده، سه نفر صاحبان را با یک سوار رساله مأمور کرد که تا اردو همراه ما آمده از آنجا برگشت. لکن در وقت مراجعت که باز بر سر آن پلتن گوره و توپخانه رسیدیم به همان قرار اول سلامی گرفته، هفده ضرب توپ شرلیک نمودند. بعد از ورود ما در اردو اول پیشین یک صاحب دیگر را با صد سوار رساله نزد ما فرستاد که هرجا مرضی شما باشد اینها مأمور خدمت شمایند که کسی از طایفه گوره یا

دیگر لشکریان ما حرکت ناشایسته با لشکریان شما نکنند. آن رساله را یک تفنگرس، نزدیک خود به سمت پشاور جا دادیم فقط.

احوال پریروز بلا کم و کاست آن بود که عرض شد. دیروز یوم سه شنبه غره شهر رجب که وعده آمدن ایشان نزد ما بود، ما نیز به همان وضع، بلکه آیین مجلس را بهتر از آن ترتیب داده به همان قانون تختی مهیا کرده آن را به کمخاب نو مزین ساختیم و سرداران و امرا و خوانین خود را به قرار روز گذشته، خواسته در صف راست، صف صاحبان فرنگ را مقرر کردیم و به سمت چپ، کرسی نشینان خود را مأمور داشتیم، زیرا که آنها در جای خود نظر بر کثرت عزت سمت راست را به مردم ما گذاشته، سمت چپ را به صاحبان خود داده بودند؛ ما هم به همان قسم کردیم. فقط.

وضع استقبال ایشان این بود که هنگام پنج بجه که یک ساعت به صبح مانده بود، برادرم سردار محمد عمرخان را با ارجمندی شهنوازخان و چند نفر خوانین با سواران ایشان مقرر کردیم که وقت طلوع آفتاب خود را به چهلوی رسانیده به اتفاق صاحبان بیایند. هم چنانکه مقرر کردیم بجا آوردند و اخوان سردار محمد صدیق خان و سردار شیرمحمد خان را تکلیف کردیم که طلوع آفتاب سوار شده در نیمه راه ملاقات کرده با ایشان برگردید. اخوان موصوف نیز به همان قرار عمل فرمودند.

چون شش ضرب توپ جهت شیرلیک سلامی خود پیشتر فرستاده بودند، وقتی که نزدیک رسیدند صاحب توپخانه از ما اذن شیرلیک خواست. ما بیست و یک ضرب توپ حکم شیرلیک دادیم، چون نزدیک خیمه گاه رسید و از بگی فرود آمد، ما هم تا قدر مکانی که او استقبال کرده بود، یعنی چند قدم از فرش بیرون رفته دست

صاحب موصوف را گرفته تا تختگاه آوردیم. تا ما را با خود بر آن تخت ننشاند، خودش بر تخت نشست، لیکن در جای ما الیوم حین آمدن کلاه از سر بیرون کرده نشست و بعد از چند لمحہ کلاه بر سر نهاد. اما صاحبان دیگر تا آخر مجلس همچنان سر برهنه نشستند بر دو کرسی طرفین تخت که آنها را نیز به ابرہ‌های سنگین پوشانیده بودیم. در سمت چپ متصل ما کمشنر صاحب بهادر و به سمت راست متصل جان لارنس صاحب بهادر جنرال لشکر پادشاهی به قرار روز سابق نشستند و محبت و التفات و عذرخواهی بی‌نهایت می‌کردند. پریروز که در جایش بودیم آهسته آهسته احوال سمت ترکستان و هورگنج و خوقند و آق‌مسجد و غیره روداد آن طرف را می‌پرسید و جواب می‌شنید و خورسند می‌شد فقط. دیروز بعد از ساعتی که نشسته بودند تحایفی که موجود بود همه را در هشت مجمع دیوانی کرده به بستنی‌های صحن نوبسته، مجمع پوشهای کمخاب نو که شباشب بریده و دوخته شده بود بر آنها انداخته پیش رویشان گذاشتند، تفصیل آن اجناس و اسپان و اشتران نرمایه از قرار فرد -علیحده- معروض خدمت می‌شود.

یک یک از اشیای مزبور را عالیجاه ناظر نعیم خان گشوده به قرار سیاهه از نظرشان گذرانید، نهایت عذرخواهی نموده محبت بسیار فرمودند بلکه از صاحبان ایشان صراحتاً می‌گفتند که از دوستی سرکار شما با سرکار ما بسیار شکرگزار و خورسند می‌باشیم و خوش می‌شویم. چون اسپان تحایف را آوردند، جان لارنس صاحب گفت که صاحبان بسیار تعریف کرده‌اند که شما یک اسپ بسیار خوب دارید، اگر بطلبانید که تماشا کنیم چون در حین ورود سرماواله و روز رفتن چھونی اکثر صاحبان برای تماشای اسپ دردانه می‌آمدند و میدیدند، دانستیم که دردانه را می‌گویند

همان ساعت گفتم دردانه را زین کرده و یراق طلای تیپ نگین زده آوردند. تکلیف کردیم که این اسپ سواری بسیار خوب دارد برای سواری شما باشد. گفت هرگز نمی گیرم، برای من بدنامی بسیار دارد. گفتم اگر نگیرید ما بسیار آزرده می شویم. انکار کرد که گاهی نمی گیرم. چون گفت و گوی بسیار شد، کمشنر صاحب شنید و گفت که صاحب گاهی نخواهد گرفت، بسیار بدنامی برای صاحب دارد. غرض که نیم ساعت نجومی، دامان گفتگو در چنگ بود و سخنان طرفین در جنگ. آخر الامر وقت برخاستن که هنوز اسپ ایستاده بود همراه شان استقدام کرده تا نزدیک اسپ رسیدیم. علی محمدخان میرآخور را گفتم که دردانه را هم چنان که هست همراه صاحب ببر. هرچند عذرخواست دید که ما آزرده می شویم، قبول کرده همراه برد.

نظر بر اطلاع عرض شد، باز ارجمند شهنواخان را با عالیجاه عزیزی بنیان شاه مراد خان فرستادیم که همراه صاحب ممدوح رفته، لمحهای در آنجا توقف کرده مراجعت کردند. فقط چون وقت برخاستن گفت که البته ما و شما را چند مجلس صحبت باید بشود، اگر مهربانی شود و شما را اطمینان و تسلی باشد قدری پیشتر حرکت کنید که قریب المنزل باشیم بهتر خواهد بود. در جواب گفتم که این معنی را دیروز به شما خاطر نشان کردیم که آن وقت از جمrud کوچ کرده در سرماواله آمدیم. داخل خانه و منزل شما هم سر مویی ما را اندیشه و خیالی نیست. بی تسلیها، اگر شما را نزدیکی ما پسند باشد. ما را گاهی ناپسند نیست. فردا کوچ کرده در تهکال فرود می آیم. بسیار خورسند شدند، بنابراین دیروز پیشخانه را بار کرده به تهکال فرستادیم. چون بعد از رفتن پیشخانه نماز عصر باران رحمت ایزدی در جریان آمد و همه شب و الیوم تا

وقت ظهر به شدتِ تام می‌بارید، حرکتِ معتذر شد. تا فردا دیده شود که از پرده غیب جلوه‌گر عرصه ظهور چه خواهد شد. به هر صورت خاطر مبارک را جمع دارند فقط.

خدایگان من تا حال از فضل عنایت قادر متعال به خوش وضع گذشته چون طالع عدو مال اشرف از الطاف سبحانی روز افزون است، امید آنکه مطالب مقصوده آن خدایگان به وضع دلخواه به حصول پیوندد. هیچ تشویش به خاطر مبارک راه ندهند که دهنده و گیرنده حق است و عزت و ذلت در قبضه اقتدار واجب مطلق؛
تُوْنِي الْمُلْكُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكُ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ.
ذره پرور، از مضمون مراسله محمد عظیم ژمربانی چنان مفهوم شد که والی هرات در باب میمنه یک قلم از شما مایوس شده، چون ما در اینجا به نحوی خاطر نشان این مردم ساخته‌ایم و به دلایل و برهان و سندهای هرات چنان به کارکنان اینها نمودار کرده‌ایم که از هرات الی جمروود همه مطیع و منقاد این دولتند. هرگاه در این فرصت از آن طرف به وضعی دیگر احوال برسد، بسیار خفت در سنگینی این دولت است. در میمنه چه قدر منفعت خواهد بود که گنجایش این همه نقصان را داشته باشد؟ عرض غلام این است که به رسیدن عریضه هذا دلجویی‌نامه برای اخوی سردار سید محمد خان بنویسید که او را اطمینان حاصل شود، بلکه کاغذی برای غضنفرخان حاکم میمنه بفرستید که میان ما و ارجمند سردار سید محمد خان ظهیرالدوله اتحاد وجود است و ملک میمنه تعلق ایشان است. البته شما از فرموده ظهیرالدوله انحراف نورزید و به جهت اخوی کرام ذوی‌الاحتشام، همین مضمون اعلام فرمایند که ایشان هم برای غضنفرخان و به جهت اخوی سردار سید محمد خان ظهیرالدوله نیز بر سبیل محبت و دلجویی بسیار مکتوبی نوشته

بفرستند که این خیال و سودا از سرشان بیرون [رود و] مأیوس مطلق نشوند و کاری نکنند که بالاخره ندامت دست دهد. به فکر ناقص غلام همین رسیده عرض کردم باقی خود آن خدایگان حمداً لله تعالی که همه‌دان و همه رسند، حاجت به عرض غلام ندارد، فقط.

خدایگان، از تحریر سرافرازنامه اشرف که روز جمعه بیست و ششم جمادی الثانی مرقوم و در اینجا روز دوشنبه بیست [و] نهم هنگام شام سه شبانه روز خبری بیشتر شد و از تاریخ مراسلات ارجمندی سردار شیرعلی خان که از جلال آباد نوشته بود همان داک والا، آورد یک شبانه روز رسید. سبب دیر آمدن داک کابل تا جلال آباد که به دو روز می رسد معلوم نشد. مرحمت نموده قاصدان را تأکید امر کنند که داک را شب ایستاده نکنند که به یک شبانه روز از کابل به جلال آباد و از جلال آباد یک شبانه روز به پشاور برسد و عالی حضرت میرزا عسکر خان را امر کنند که ساعت ترسیل سرافرازنامه را صراحتاً بنویسند که چند ساعت از روز گذشته تسلیم داک کرده شد تا اندازه آمدن داک معلوم شود.

نقل مراسله عمو صاحبی سردار کلان را که به جهت اخوی سردار محمد صدیق خان نوشته بودند و آن خدایگان ارسال داشته بودند در داک حال الیوم چهارشنبه دوم شهر رجب المرجب، هنگام ظهر رسید مطالعه شد. بسیار مناسب و به نهایت زیبا و مقرون به صلاح نوشته بودند، لازمه و شایان بزرگانه این بود که ارقام فرموده‌اند. خیر و بهبودش همین است که عمو صاحبی خدایگان در حیز تحریر آورده‌اند. هرگاه بشنوند البته به هر وضع بهبود کارشان است، و اگر نشنوند مختارند، خود خانه و دولت شما اگر باشد از هیچ یک مضایقه ندارند، چه جای آن برادر والاگهر. چون این نقل

مراسله را با نقل مراسله غضنفرخان و مراسله اخوی گرامی سردار محمد افضل خان را خواسته بودند، فردا نقل همه را برداشته در داک ثانی ارسال خدمت می‌داریم. زیاده حد ادب است. حق تعالی ذات اشرف را از جمیع آفات محروس دارد.

ذره‌پرورا، چون تحریر این همه احوالات مشروحاً گنجایش عریضه نداشت، لابداً ثبت این اوراق شده مرسول حضور اشرف شد.

فهرست و تفصیل اشیای ارمغان که در روز ملاقات در وجه جان لارنس صاحب بهادر داده شده بدین موجب است.

- اسپان و شتران:

اسپ دردانه مع زین و یراق، قره دیو، سفید دیو، کهر هراتی، یرقه اهلی و قرقزی، یرقه قرقزی، یرقه کهر قرقزی، اشتران نمایه ۳ نفر، اشتر دو کوهانه، نمایه یک کوهانه.

- اجناس:

قصابه اعلی کشمیری دو فی طاقه هفتصد رویه در کابل خریداری شده، پتوی کابلی اعلی ۱ طاقه، پوستینهای دوخته ۶ ثوب، سمور دوره ... رویه ماهوت سه ثوب، کبود دوره کمخت رویه مخمل، پوستینهای دوخته ۶ ثوب، سنجاب دوره کمخت، از مک سفید اعلی ۳ ثوب، پوستینهای نادوز سینه سنجاب ۴ تخته ۲ ثوب، سنجاب ۳ ثوب، پوست قره قلی ...، برک شهری اعلی، برک ده زنکی اعلی، مجمع پوشهای کمخاب دوخته که همراه اجناس داده شده، شمشیر ایرانی جوهردار اعلی دو قبضه، اسباب طلا تبغه، اسباب فولاد و... قبضه.

تعليقات

معرفی «هرلن فرنگی» یا «جوشیا هارلان امریکایی»

در بخش اول این رساله در شرح حوادث جنگ/میر دوست محمد خان با سیکها زیر عنوان «ملاقات با هرلن فرنگی» مطالبی بیان شده که نقش وی در تفرقه افکنی میان/میر دوست محمد خان و برادرش سلطان محمد خان بسیار برجسته و بارز بوده است. برای شناخت بیشتر «هرلن فرنگی» دانشمند محترم جناب عبدالعزیز فروغ معین اسبق وزارت پلان مرا رهنمایی نموده فتوکپی صفحاتی از «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا از سال ۱۹۲۸-۱۹۷۳» اثر «لیون پاوالادا و لیل پاوالادا» که توسط جناب پوهاند صاحب غلام صفدر پنجشیری ترجمه و به نشر رسیده است به من ارسال نمودند و سپس یک نسخه از ترجمه کتاب مذکور را جناب پوهاند پنجشیری به دسترس من قرار دادند که از هر دو شخصیت علمی کشور اظهار سپاس و امتنان می‌نمایم.

«هرلن فرنگی» که در این رساله از آن نام برده شده در واقع «جوشیا هارلان»^۱ نخستین تبعه امریکایی است که وارد افغانستان شده و در خدمت کمپنی هند شرقی با انگلیسها بوده است. وی

1. Joshia Harlan

در وقایع سیاسی و نظامی آن زمان در قبال قضایا نقش مؤثر داشته است. گاه با انگلیسها و گاه با رنجیت سنگه رهبر سیکها و زمانی هم با /میر دوست محمد خان همکاری می کرده است؛ چنانکه در ترجمه کتاب «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده» مطالبی بدین شرح آمده است:

«نخستین دیدار ثبت شده یک تن امریکایی از افغانستان دیدار یک سرباز جالب و اجیر است بنام جوزیا هارلان که بگفته خودش جراح و جنرال بود. او برای ما گزارش قابل ملاحظه‌ای از ماجراجویی‌های خود به یادگار گذاشته که شاید اولین کتابی باشد که یک نفر امریکایی راجع به افغانستان نگاشته است. هارلان اندکی بعد از فارغ التحصیل شدن از وست پوینت^۱ به ارتش کمپنی هند شرقی، هنگامی که مشغول جنگ برما - انگلیس سال ۱۸۲۰ بود، پیوست. او چنان وانمود می کرد که یک تن جراح است؛ گرچه یگانه ادعای وی به داشتن دانش طبی بر این حقیقت بنا شده بود که برادرش یک نفر طبیب بود. با آن هم او حتماً باید وظایف طبی خود را به نحو درست انجام داده باشد. زیرا در پایان جنگ از وظیفه‌اش محترمانه مرخص گردید. وی بعدها عازم هند گردید، جاییکه موفق شد کاری به عنوان مشاور نظامی شاه شجاع، امیر مخلوع افغانستان پیدا کند. شاه شجاع در آن زمان تحت حمایت برطانویها در هند بسر می برد. هارلان در سال ۱۸۲۸ در حالیکه به حیث گماشته مخفی شاه شجاع کار می کرد، در لباس یک درویش برای بار اول از کابل دیدن نمود. او به هنگام بازگشت به هند، وفاداری خود را به نفع رنجیت سنگه، حکمران سیک پنجاب، تغییر داد.

هارلان در حالی که سمت فرماندهی بعض سربازان رنجیت سنگه

1. West Point

را در یک جنگ علیه دوست محمد، امیر بر حال افغانستان داشت، برای مذاکره درباره یک متارکه با سلطان محمد فرستاده شد. این سلطان محمد برادراندر دوست محمد و باصطلاح یکی از سرداران پشاور (و تصادفاً یکی از نیاکان مستقیم محمد داود خان است که در این کتاب بگونه مهم تذکر داده می‌شود). هارلان به عوض متارکه موفق گردید که سلطان محمد را با وعده‌های پول و برانگیختن این بدگمانی که دوست محمد می‌خواست پشاور را برای خودش تصرف نماید، به جانبداری از رنجیت‌سنگ کشانید. فرار سلطان محمد با ده هزار تن از اتباع خود بجانب دشمن، دوست محمد را در برابر وفاداری سربازان باقیمانده‌اش مشکوک ساخت و بنابراین میدان را به رنجیت‌سنگ واگذار کرده عقب‌نشینی نمود. این رویداد توسط چارلز میسن^۱ که از اعتماد دوست محمد در آن وقت برخوردار بود کما بیش تأیید شده است. هارلان بعد ازین بزودی بار دیگر تغییر جهت داده و بحیث مشاور نظامی و یاور دوست محمد پیوست. او ادعا کرد که اولین واحدهای توپچی افغانی را تنظیم نموده است. و هم چنان مدعی شد که سپاه دوست محمد را در شکست دادن سیکهای در نبرد جمروود فرماندهی می‌کرد و پس‌انتر یک لشکرکشی افغانی را به سمت شمال در برابر شاهزاده قندز رهبری کرد که در آن با لشکری کامل به شمول یک قطار از توپخانه ثقیل، از عایق کوهی بزرگ هندوکش عبور کرد. او راجع به این لشکرکشی (۱۸۳۸) نگاشت:

«من بالای کوه قفقاز هندی قرار گرفتم. و در آنجا بر فراز کوه، پرچم کشورم را با شلیک بیست و شش توپ که به رسم احترام فیر گردید، در برابر نسیم باز کردم. بر مرتفع‌ترین گذرگاه قفقاز

یخبندان بنام «خارزار» که ۱۲۵۰۰ فـت از سطح بحر ارتفاع داشت، پرچم ستاره نشان، برای اولین بار در تاریخ در بین قله‌های از یخ پوشیده و صخره‌های عریان و ناهموار منطقه بایری که ظاهراً موقوف بگوشه تنهایی ابدیت آرام است، با ظرافت و زیبایی به اهتزاز درآمد».

در عین همین لشکرکشی، هارلان ادعا کرد که سران مختلف هزاره را شکست داده و به او لقب «شاهزاده غوری» داده شده است. اولین زیارت کننده امریکایی از افغانستان بی جهت زیر بار شکسته نفسی یا عدم دبدبه نرفته است؛ اسناد و مدارک آن دوره ادعاهای هارلان را در خصوص نقش مهمی که ادعا میشد، او در سلسله مراتب نظامی دوست محمد ایفا کرده کاملاً تایید نمی‌کند. اما ادعایش مبنی بر اینکه او اولین امریکایی در افغانستان بوده است، احتمالاً درست است.

هارلان فقط پیش از آنکه برطانویها، افغانستان را مورد تعرض قرار دهند و دوست محمد را در جنگ اول افغان-انگلیس خلع کنند، در سال ۱۸۴۱ به فیلا دلفیا بازگشت. او جفرسن دیوس^۱ را که در آنوقت وزیر حربیه بود، قانع ساخت که باید اشتران از آسیا وارد کرده شوند تا توسط ارتش در بیابانهای غرب امریکا مورد استفاده قرار گیرند. این آزمون در سال ۱۸۰۵ در محل تطبیق گذارده شد، اما ناموفق ثابت گردید. اشتران را تحویل واحدهای سواره نظام دادند اما اسبها و اشتران با هم آمیزش نمی‌کند. سرانجام اشتران در بیابان رها و به حال خود واگذارده شدند تا وحشی گردند بعضی آنها هنوز گاهگاه در «اریزونا» جاییکه دران از یک موزیم شتر نگهداری می‌کنند به چشم می‌خورند. هارلان چنین می‌پنداشت که ارتش در

1. Jefferson Davis

وارد نکردن ساربانان بومی همراه این حیوانات مرتکب یک اشتباه جدی شده بود.

در جریان جنگ داخلی امریکا، هارلان فوجی برای ارتش اتحاد تشکیل داد که بنام سواره نظام سبک اسلحه هارلان یاد می شد. و به او رتبه کرنیلی دادند که آنرا پایین تر از رتبه بلندش در اردوی افغانستان می دانست. فوج وی در ارتش پوتامک^۱ شرافتمندانه خدمت کرد. در سال ۱۸۶۲ هارلان نسبت معاذیر صحنی به تقاعد اجباری سوق داده شد. پس از جنگ، او قسمت زیاد وقت خود را برای پروژه های اختصاص داد که منظور ازان رهبری یک هیئت اعزامی به افغانستان بود تا درختان میوه دار و دیگر نباتات را برای غرس در امریکا جمع کند. وی متیقن بود که انگور افغانی نشو و نمای خوبی خواهد کرد. نامبرده مقاله عالمانه ای در باره میوه های کابل و اطراف آن با نظری به ترویج تاک انگور منطقه ای در اقلیم مرکزی ایالات متحده دارد.

هارلان سرانجام به سانفرانسکو نقل مکان کرده و به شغل اولی خود که طبابت بود، باز گشت نمود. وی در کالیفورنیا تا دم مرگ در سال ۱۸۷۱م به طبابت اشتغال داشت.

گزارش اغراق آمیز و تا اندازه ای خودبینانه هارلان از توطئه ها، خیانت ها، آدم کشی ها، زهر دادن ها، آشوب ها و جنگ های دائمی در افغانستان نمونه ای برای نوشته های امریکایی از این قبیل شد که منتج به نظر مغشوش امریکایی در خصوص افغانستان گردید. «بسا از مطالبی که هارلان درباره نقش خود در افغانستان نوشته، دور از واقعیت و اغراق آمیز بوده است. سپاس از جناب پوهاند پنجشیری که با ترجمه کتاب مذکور خوانندگان را از حقایق امر آگاه ساختند.

کرونی لوژی مجمل عهد امیر دوست محمد خان

به تحقیق دکتور روان فرهادی

۱۸۲۶م: دوست محمد خان پسر سردار پاینده خان بارکزی (از مادر قزلباش) که حاکم غزنه بود بر کابل مسلط شد.
۱۸۳۴: دوست محمد خان بارکزی، شاه شجاع سدوزایی را که آرزو داشت دوباره به تخت سلطنت جلوس کند در قندهار مغلوب کرد.

۱۸۳۴ (۱۷ مارچ): سیکه‌ها بر شهر پشاور مسلط شدند.
۱۸۳۵: رنجیت‌سینگه مهاراجای پنجاب، در پی آن افتاد که با سردار سلطان محمد خان اتفاق کند تا آنکه امیر دوست محمد خان نتواند دوباره پشاور را بدست بیاورد (جوسایا هرلان، در این فعالیت سیاسی وسیله بود).

۱۸۳۶: دوست محمد خان لقب امیر را بر خود گذاشت.
۱۸۳۷ (۳۰ اپریل): قوای امیر بر قوای سیکه در جمرود غلبه کرد و وزیر اکبر خان هری‌سنگه را به قتل رسانید. امیر دوست محمد خان حمله به پشاور را تجویز نکرد.

۱۸۳۷: الکساندر برنس به حیث نماینده هند برتانوی به نام انعقاد

معاهده تجارتي، به کابل آمد و از امير دوست محمد خان تقاضا کرد که بعد از اين بر پشاور ادعایی نداشته باشد.

۱۸۳۸: معاهده سه جانبه بين هند برتانوی، رنجیت سینگ و شاه شجاع سدوزایی. (پلان برتانیه برای عودت دادن شاه شجاع بر تخت کابل)

۱۸۳۹ (۲۷ جون): جنگ اول افغان و انگلیس

۱۸۳۹ (۷ آگست): حمله سپاه هند برتانوی و اشغال نظامی کابل (متعاقباً امير دوست محمد خان با قوایش به سوی بامیان عقب نشینی کرد).

۱۸۳۹ (۷ آگست): شاه شجاع سدوزایی که با پشتیبانی قوای مهاجم هند برتانوی در قندهار اعلان امارت خود را کرده بود، وارد کابل شد.

۱۸۴۰: غلبه افغانان با سپاه محلی در پروان دره کوهستان، مقابل قوای انگلیس.

۱۸۴۰ (ماه می): شکست اقلام نظامی امير دوست محمد خان و ناکامی او برای کسب مجدد قدرت و تسلیم شدن ناگهانی او به سپاه هند برتانوی و تبعید شدن او به هند.

۱۸۴۱: در اثر قیام افغانان مقابل سپاه هند برتانوی الکساندر برنس (Burnes) و سر ویلیام مکناتن در دسامبر به قتل رسیدند. سردار محمد اکبر خان از رؤسای این قیام بود.

۱۸۴۲ (جنوری): شکست سپاه برتانوی و خروج از کابل. تعداد ایشان شانزده هزار نفر بود و عده زیاد آنها مستخدمان هندی سپاه برتانوی بودند. یک تن به نام دکتور برایدن زنده به جلال آباد - که تحت اشغال سپاه انگلیس بود - رسید.

۱۸۴۲ (اپریل): کشته شدن شاه شجاع توسط افغانان در نزدیکی

سیاه‌سنگ کابل.

۱۸۴۲: حمله انتقامی هند برتانوی مقابل افغانستان. سپاه جنرال پالاک (Pollock) چارچته کابل را به آتش کشید (آگست). متعاقباً خروج سپاه برتانوی از کابل بعد از عملیات نظامی (اکتوبر).

۱۸۴۳: تخت‌نشینی دوباره امیر دوست محمد خان که در این مرتبه بیست سال سلطنت کرد (تا سال ۱۸۶۳، سال وفات او در هرات).

۱۸۴۵: وفات وزیر محمد اکبر خان به سن ۲۹ سالگی در اثر مسمومیت به تحریک مخفیانه انگلیس
۱۸۴۶: نخستین جنگ با سیکه‌ها. برتانیه لاهور را از ایشان تصرف کرد.

۱۸۴۹: مرگ رنجیت‌سنگه زعیم سیکه‌ها
۱۸۵۵: وفات مهردل خان و کهنه‌دل خان در قندهار و مسلط شدن امیر دوست محمد خان بر آن شهر.
۱۸۵۵ (۳۰ مارچ): انعقاد معاهده پشاور بین هند برتانوی و افغانستان

۱۸۵۶: ایران هرات را اشغال کرد.
۱۸۵۶: قیام سپاه هند بر ضد انگلیس که در سال بعد ستمگرانه سرکوب شد.
۱۸۵۷: تعیین مبلغ سبسی برای امیر دوست محمد خان از طرف هند برتانوی.

۱۸۶۲: اعلان سلطنت امیر شیرعلی خان در کابل، سه روز بعد از وفات پدرش امیر دوست محمد خان (از امیر دوست محمد خان از زوجه‌های متعدد ۲۳ پسر باقی ماند).

آلبوم تصاویر

تصاویر به همت آقای فرهاد احراری از منابع معتبر گردآوری گردیده
و در این مجموعه گنجانده شده است.



امیر دوست محمد خان (۱۷۹۳-۱۸۶۳م)
نقاشی اثر: هنرمندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم
منبع:

Life of Amir Dost Mohammad Khan of Kabul, by Mohan Lal,
Vol. 1, London, 1846, p.169



امیر دوست محمد خان

نقاشی اثر: نقاش هندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم

منبع:

The Illustrated history of the British Empire in India and
the East, by E.H.Nolan, Vol.2, London 1868, p.662

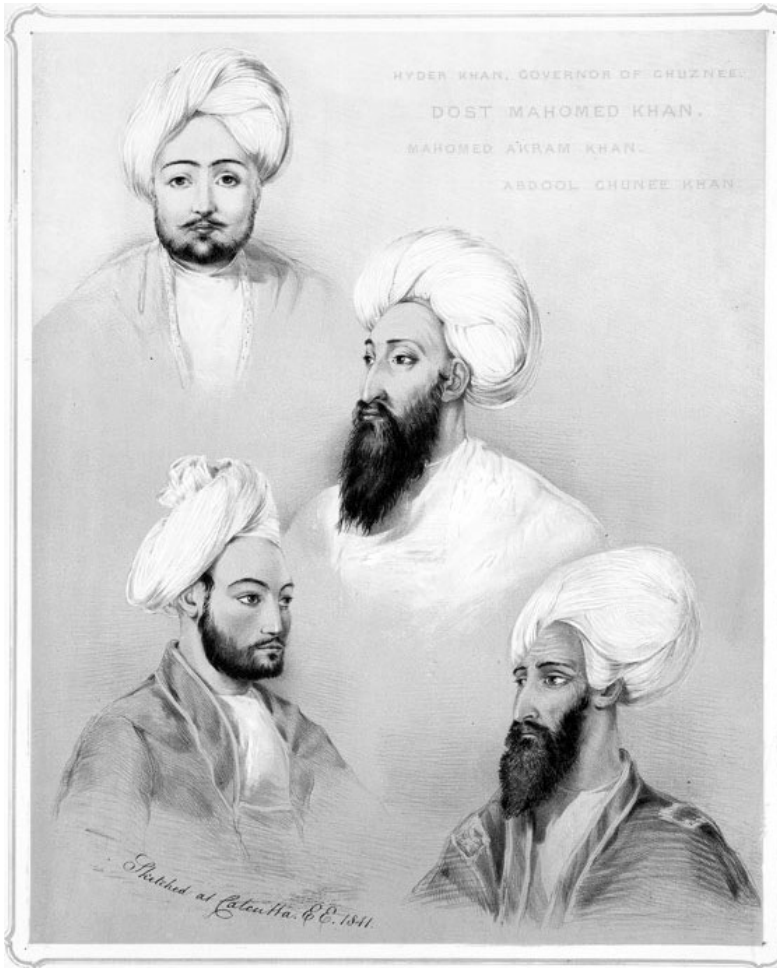


دوست محمد خان و پسر کوچکش

نقاشی اثر: جیمز رتزی

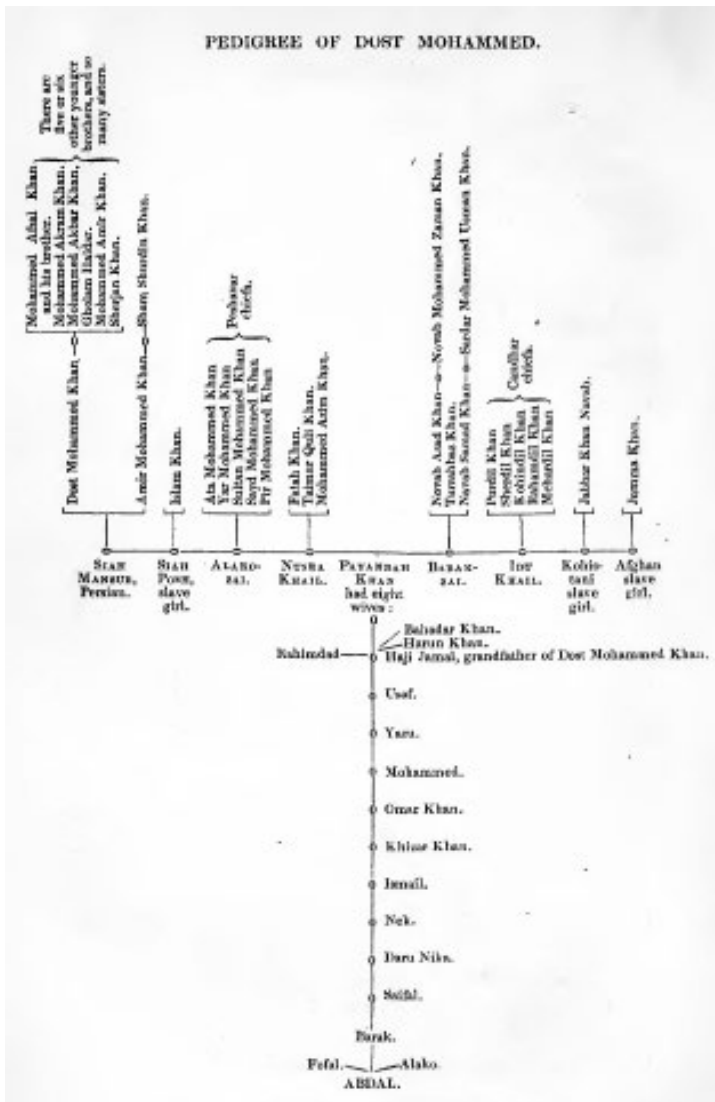
تاریخ اثر: ۱۸۴۸م

منبع: Online Exhibitions of British Library



دوست محمد خان و تعدادی از اعضای فامیلش: پسرانش محمد اکرم خان
و حیدر خان (حاکم غزنی) به همراه پسر عمویش عبدالغنی خان
نقاشی اثر ایدن ایملی
تاریخ اثر: ۱۸۴۴م
منبع: Online Exhibitions of British Library

PEDIGREE OF DUST MOHAMMED.



شجرہ نسب دوست محمد خان (اجداد و فرزندان)

منبع:

Life of Amir Dost Mohammad Khan of Kabul, by Mohan Lal,
Vol. 1, London, 1846, p.24



رنجیت سنگ، مهاراجای پنجاب

اثر: نقاش انگلیسی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم

منبع:

Life of Amir Dost Mohammad khan of Kabul, by Mohan Lal,
Vol. 1, London, 1846, p.370



سردار محمد اکبر خان

اثر: هنرمندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم

منبع:

Life of Amir Dost Mohammad Khan of Kabul, by Mohan Lal,
Vol. 1, London, 1846, p.153



شاه شجاع الملک

اثر: هنرمندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم

منبع:

Life of Amir Dost Mohammad Khan of Kabul , by Mohan Lal,
Vol. 2, London, 1846, p.211



میرزا عبدالسمیع خان

اثر: هنرمندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم

منبع:

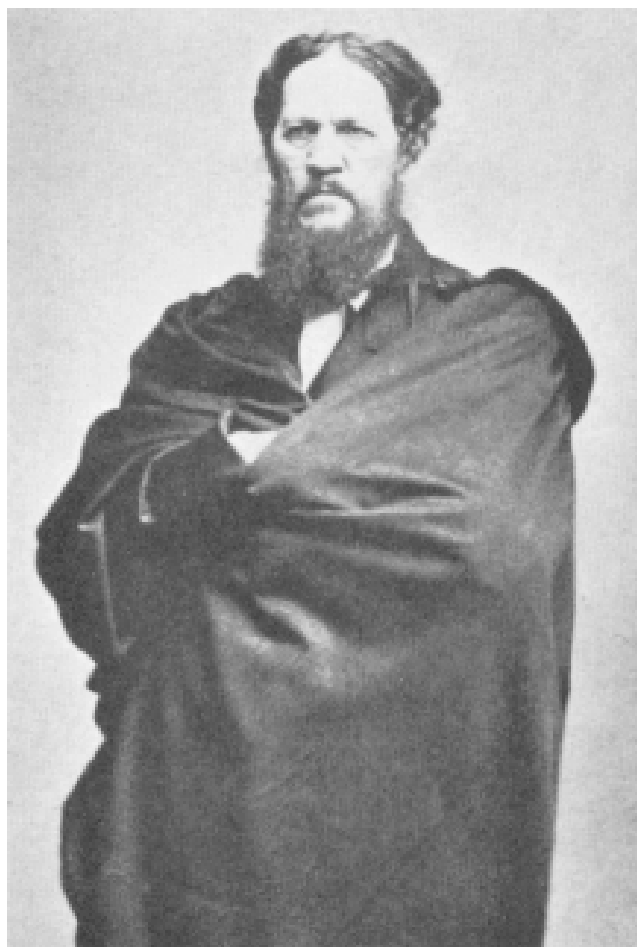
Life of Amir Dost Mohammad khan of Kabul , by Mohan Lal,
Vol. 1, London, 1846, p.177



گلاب‌سنگ

اثر: نقاش هندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم
منبع:

The Illustrated history of the British Empire in India and
the East, by E.H.Nolan, Vol.2, London 1868, p588



جوسایا هرلان

(تصویر وی بعد از عودت به امریکا)

منبع:

The man who would be king; The First American in Afghanistan,
Ben Macintyre, Farrar, Straus and Giroux, 2008



جان لارنس

اثر: نقاش هندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم
منبع:

The Illustrated history of the British Empire in India and the
East, by E.H.Nolan, Vol.2, London 1868, p.733



سر ویلیام مکناتن

اثر: هنرمندی ناشناس / تاریخ اثر: نامعلوم

منبع:

Life of Amir Dost Mohammad Khan of Kabul , by Mohan Lal,
Vol. 2, London, 1846, p.423



The Bala Hissar and City of Caboul, from the Citadel.

منظره بالاحصار و شهر کابل
نقاشی آبرنگ اثر جیمز اتکینسون
تاریخ اثر: ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰م
منبع: Online Exhibitions of British



نمایی از داخل قلعه‌ی دکه در گذرگاه خیبر و اردوی ارتش هند و انگلیس

عکاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۷۸م

منبع: Online Exhibitions of British Library

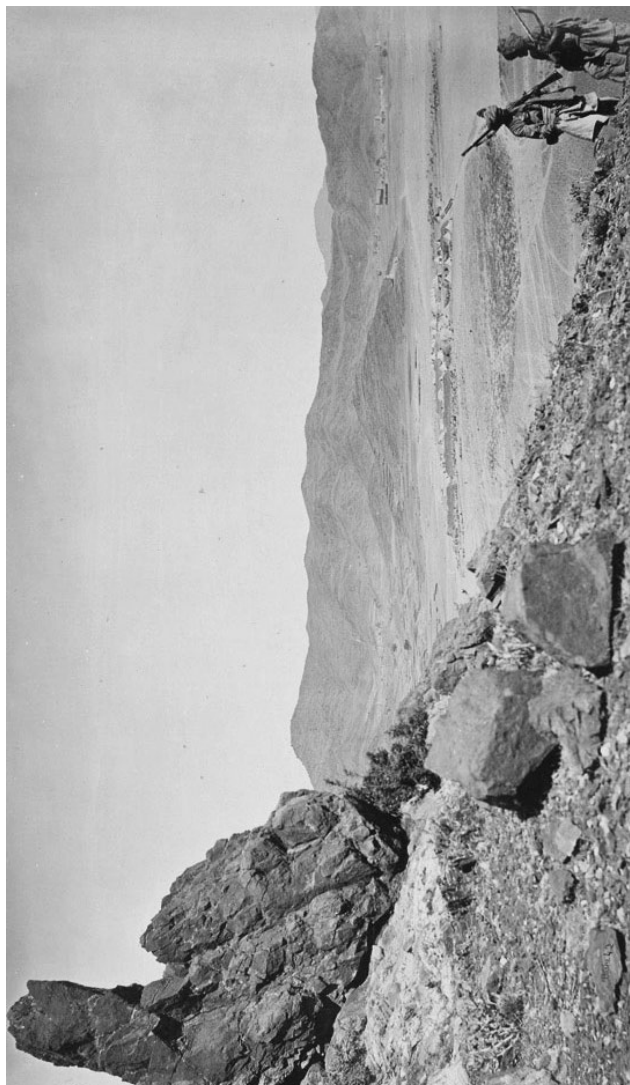


امیر شیرعلی خان (۱۸۲۵-۱۸۷۹م)

عکاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۶۹م

منبع: Online Exhibitions of British



نمای شمالی لندی کوتل

عکاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۷۸م

منبع: Online Exhibitions of British



بالاحصار کابل

نقاشی اثر جیمز اتکینسون

تاریخ اثر: ۱۸۳۷م

منبع: Online Exhibitions of British Library



کابل، دروازه‌ی لاهور

عکاسی اثر سربازان و معدنچیان بنگال

تاریخ اثر: ۱۸۷۹م

منبع: Online Exhibitions of British Library

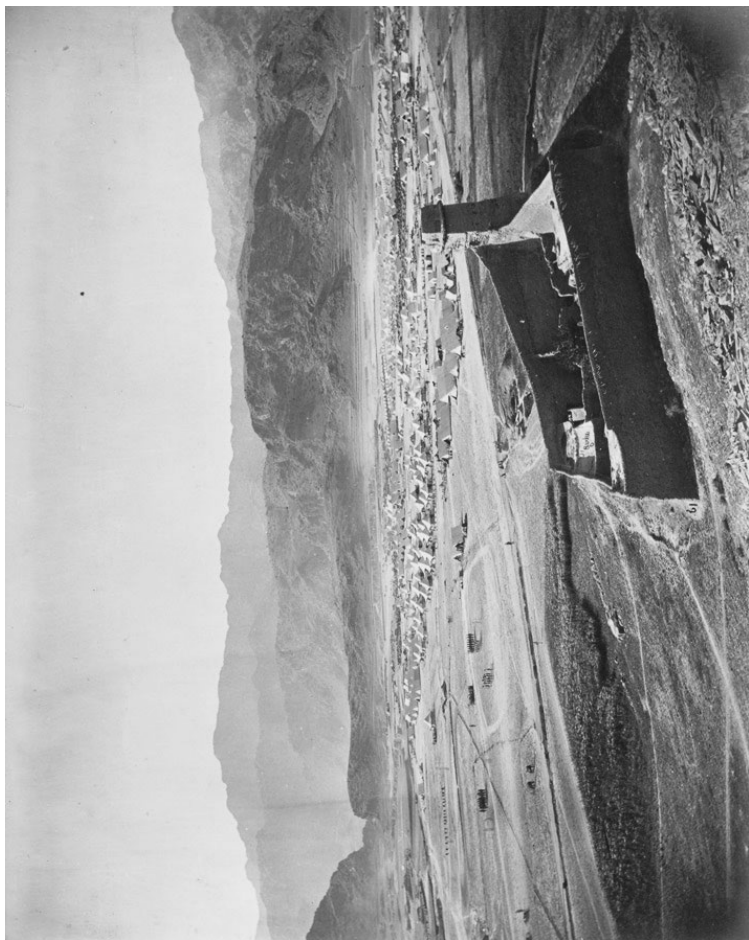


لعل پور

عکاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۷۸م

منبع: Online Exhibitions of British Library



نمایی از کمپ لندی کوتل

عکاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۷۸م

منبع: Online Exhibitions of British Library



دروازه‌ی ورودی بالاحصار کابل

عکاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۷۹م

منبع: Online Exhibitions of British Library



علی مسجد و نواحی اطراف

عکاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۷۸م

منبع: Online Exhibitions of British Library



بالاحصار کابل
عکاسی اثر سربازان و معدنچیان
بنگال
تاریخ اثر: ۱۸۷۹م
منبع: Online Exhibitions of
British Library

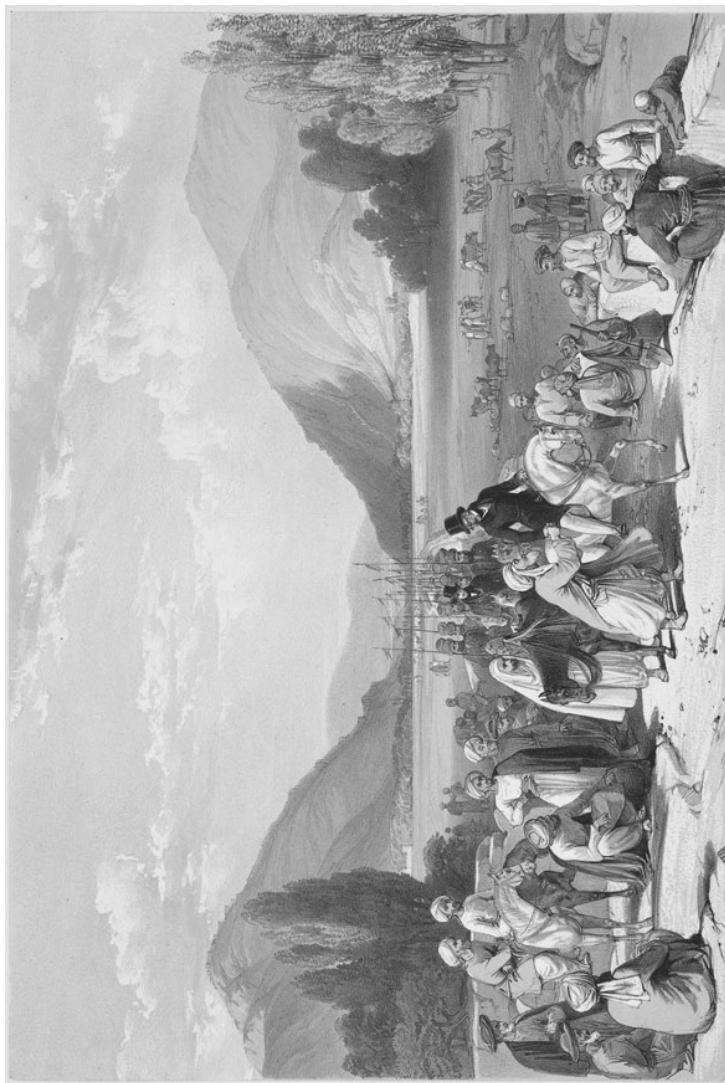


گذرگاه خیبر-لندیخانه

نقاشی اثر جیمز اتکینسون

تاریخ اثر: ۱۸۴۰م

منبع: Online Exhibitions of British Library



تسلیم شدن دوست محمد خان به ویلیام مکناتن در ورودی کابل

نقاشی اثر جیمز اتکینسون

تاریخ اثر: ۱۸۴۲م

منبع: Online Exhibitions of British Library



منظره‌ی عمومی پيشاور

عكاسی اثر جان بورک

تاریخ اثر: ۱۸۷۸م

منبع: Online Exhibitions of British Library

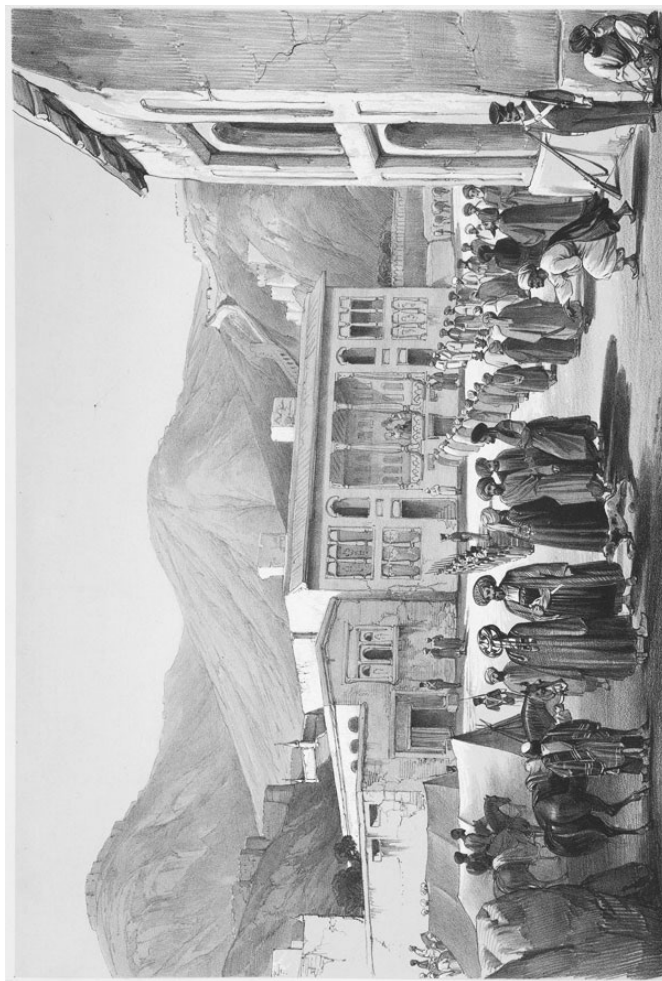


کابل، تجهیزات به غنیمت گرفته شده از انگلیس

عکاسی اثر گروه سربازان و معدنچیان بنگال

تاریخ اثر: ۱۸۷۹

منبع: Online Exhibitions of British Library



دربار شاه شجاع در کابل

نقاشی اثر گروه جیمز اتکینسون

تاریخ اثر: ۱۸۳۹م

منبع: Online Exhibitions of British Library

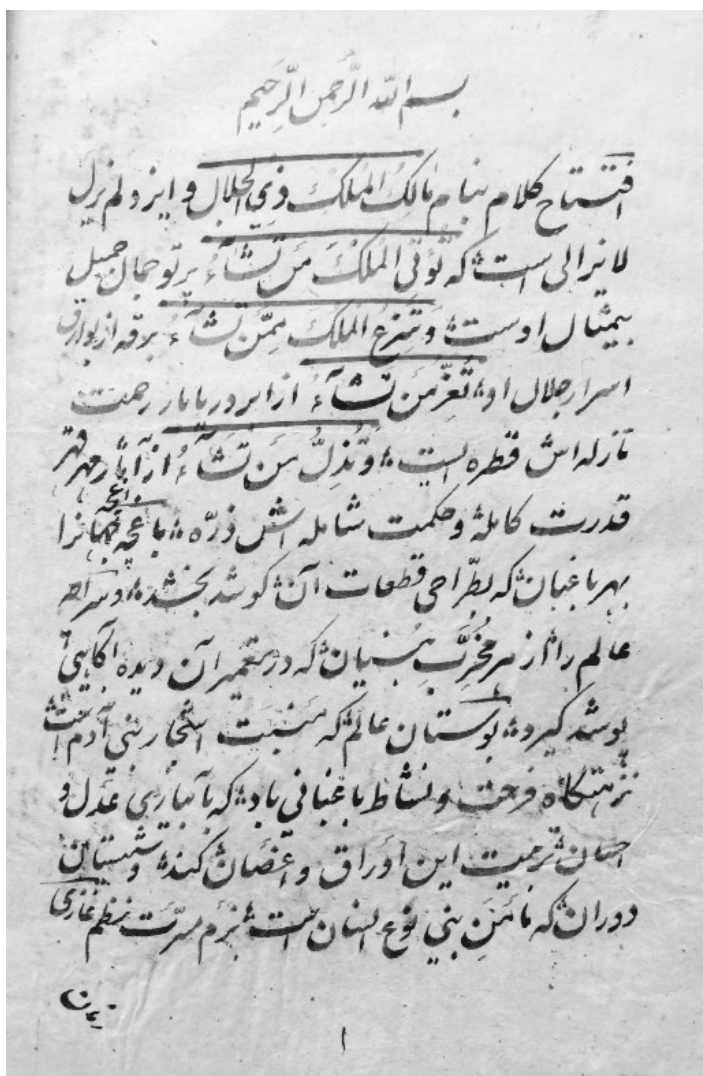


قلعه‌ی جمروُد، پنجاب

عکاسی اثر چارلز شِفِرْد

تاریخ اثر: ۱۸۶۰م

منبع: Online Exhibitions of British Library

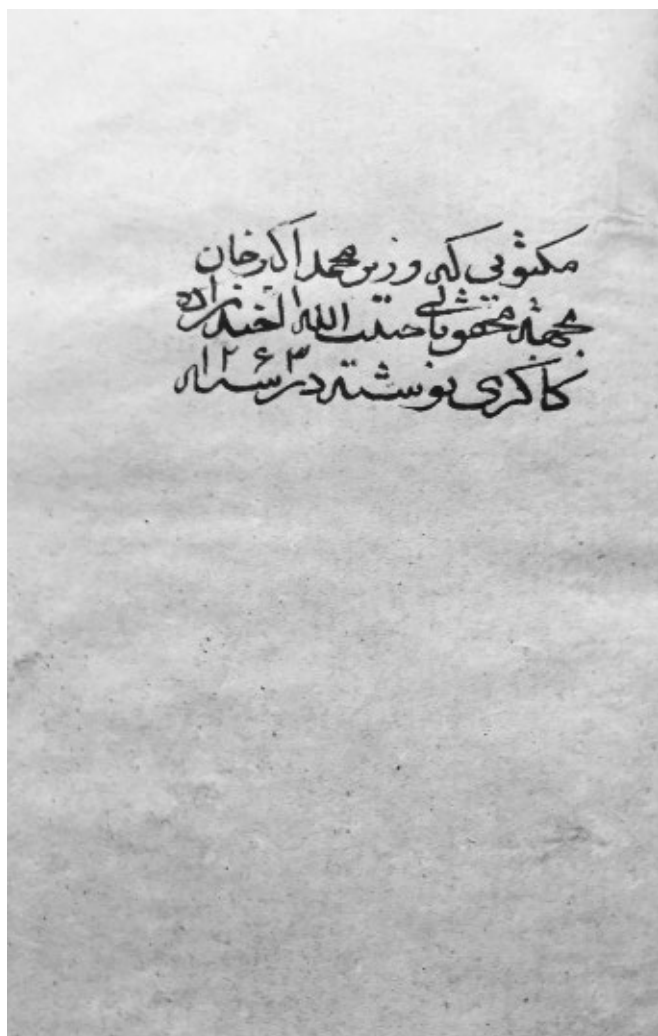


صفحه آغازین بخش دوم از رساله‌ی حاضر

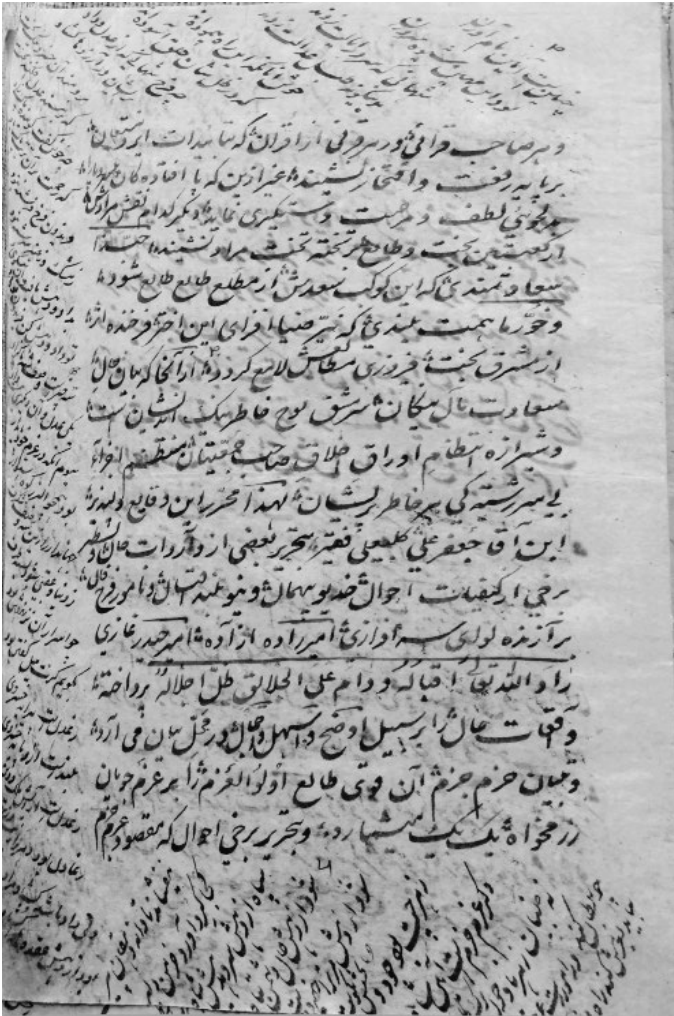
نسخه خطی منحصر به فرد، مجموعه شخصی

عبدالعلی نوراحراری، کلیفورنیا

احتمالاً قرن ۱۳ هجری



ظهریه‌ی مکتوب وزیر محمد اکبر خان
نسخه خطی منحصر به فرد، مجموعه شخصی
عبدالعلی نوراحراری، کلیفورنیا
احتمالاً قرن ۱۳ هجری



نمونه صفحات آغازین نسخه خطی رساله‌ی حاضر با حاشیه‌نویسی
نسخه خطی منحصر به فرد، مجموعه شخصی عبدالعلی نوراحراری،
کلیفورنیا
احتمالاً قرن ۱۳ هجری

نمایه

(Index)

- آیات و احادیث / ۲۲۲
- لغات و اصطلاحات دشوار متن / ۲۲۵
- اشخاص، طوایف، گروه‌ها و ملیت‌ها / ۲۲۹
- اماکن جغرافیایی / ۲۳۵

آیات و احادیث:

الْخَنَاسِ الَّذِي يُؤْسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (ناس: ۵-۶) «خناس کسی که در دلهای مردم و سوسه می‌افکند چه از جن و چه از انس» ۸۱، ۱۵۴

العلماء ورثة الانبياء (حدیث شریف) «علما وارثان انبیاء هستند» ۱۵۴

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (یوسف: ۵۳) «نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند» ۴۹، ۱۴۷

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (انشراح: ۵-۶) «پس با دشواری، آسانی است. آری، با دشواری، آسانی است» ۶۶

أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (حج: ۶) «اوست که بر هر چیزی تواناست» ۸۵

إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ (العنكبوت: ۴۱) «همانا سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است» ۱۰۲، ۱۱۲

إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (عادیات: ۷) «او خود بر این، نیک گواه است» ۴۴

أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مائده: ۱) «به قراردادهای خود وفا کنید» ۵۰

تَوَتَّىٰ الْمُلْكُ مَن تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكُ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ (آل عمران: ۲۶) «ای خدا به هر کس خواهی فرماندهی دهی و از هر کس خواهی فرمانروایی بازستانی و هر کس را که خواهی گرامی داری و هر کس را که خواهی، خوار سازی» ۱۷۱، ۸۰

تَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انْصَرَفْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (بقره: ۲۵۰) «گامهای ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران پیروز فرما» ۳۶

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (توبه: ۴۱) «در راه خدا با مالها و جانهای

خود جهاد کنید.» ۵۳

جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (واقعہ: ۲۴) «پاداشی است برای آنچه می کردند.» ۱۴۹
حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ (حدیث شریف) «دوست داشتن وطن از ایمان است.» ۵۱
حِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ (الصفات: ۷) «و محفوظ نمود از هر شیطان سرکش.» ۴۴
خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (حج: ۱۱) «در دنیا و آخرت زیانکار است، این است همان زیان آشکار.» ۶۵

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (بقره: ۲۵۰)
«پروردگارا، بر ما شکیبایی فروریز و گامهای ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران نصرت بده.» ۳۳، ۶۶

[سَاوِي] إِلَى جَبَلٍ يَعْصِفُنِي [مِنَ الْمَاءِ] (هود: ۴۳) «به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد.» ۱۳۵

صُمُّ بَكُمْ عَمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۵۴
علماء امتی کاتبیای بنی اسرائیل (حدیث شریف) «علمای امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند.» ۱۵۴

فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۶۲
فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا (طارق: ۱۷) «پس مهلت ده کافران را مهلت، مهلتی اندک.» ۶۵

قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ (احزاب: ۲۶) «در دلهایشان ترس افکند.» ۵۴
كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (الرحمن: ۲۹) «او در هر روز در حالتی است.» ۱۵۳، ۸۱
لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (بقره: ۱۹۵) «و خود را با دستهای خویش به هلاکت نیندازید.» ۱۱۲

لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (بقره: ۲۸۶) «خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش مکلف نمی سازد.» ۸۰

لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف: ۲) «چرا شما می گوئید، آنچه را انجام نمی دهید؟» ۱۳۶
مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ (مائده: ۹۹) «بر پیامبر نیست جز رساندن پیام.» ۵۶
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (الرحمن: ۱۹) «روان کرد دو دریا را [به گونه‌ای که] به هم می رسند.» ۴۷

و زُلُّوْا زُلْزَالًا شَدِيْدًا (احزاب: ۱۱) «و سخت به لرزه افتادند.» ۵۴
و عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْئًا وَّ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ (بقره: ۲۱۶) «و چه بسا که ناخوش داشته
باشید چیزی را و آن برای شما بهتر باشد.» ۶۶
و حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِيْنَ (هود: ۴۳) «و حایل شد در میانشان موج و
از غرق شدگان شد.» ۹۵، ۱۳۵
و جَاهِدُوْا بِاَمْوَالِكُمْ وَّ اَنْفُسِكُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ (توبه: ۴۱) «و با مالها و جانهای خویش
در راه خدا جهاد کنید.» ۳۲
و اَقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ وُجِدْتُمُوْهُمْ (نساء: ۸۹) «و بکشید آنها را هر جا که یافتید.» ۳۲
و اٰخِرُ جَوْهَرٍ مِّنْ حَيْثُ اٰخِرُ جَوْكُمُ (بقره: ۱۹۱) «و آنان را بیرون کنید از آنجایی که شما را
بیرون کردند.» ۳۳
وَالْجِبَالُ اَوْتَادًا (نبا: ۷) «و کوهها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم]؟» ۸۸
و شَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ (آل عمران: ۱۵۹) «و در کار [ها] با
آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.» ۱۳۳
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بِالْعَمْرِ اَمْرًا (طلاق: ۳) «و کسیکه بر خداوند
توکل کند، خداوند او را بسنده است که خداوند به انجام رساننده‌ی فرمان خویش است.» ۱۳۳
هٰذَا كِتٰبُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ (جاثیه: ۲۹) «این کتاب ماست که حق را برای شما بیان
می‌کند.» ۱۵۳
هُمْ وَ قُوْدُ النَّارِ (آل عمران: ۱۰) «آنان خود، هیزم دوزخند.» ۴۹
يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ
(نمل: ۱۸) «ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید، مبدا سلیمان و سپاهیان‌ش شما را
پایمال کنند.» ۱۴۶



لغات و اصطلاحات دشوار متن:

- اذن: گوش ۳۶
استقسات: مادهٔ نخستین در آفرینش
اُسْر: برده کردن، اسیر، بردگی ۱۱۰
استیناس: آرام گرفتن، انس و الفت گرفتن ۱۵۹
البطانه: آستر
انیقة الطهاره: ابره رویه لباس
الیم: دردناک ۱۱۱
انصرام: بریده شدن، قطع شدن ۵۶
اصل: بیخ ۳۶
ایاغ: ۱. پای، رَجُل ۲. ساغر شراب خوری ۸۸، ۹۳
اطروش: کَر ۳۶
بدسگال: بدنیّت ۳۱، ۴۴، ۵۵، ۶۸
بذر: تخم ۳۶
برجیس: ستارهٔ مشتری ۱۵۸
بسالت: دلیری، دلاوری، شجاعت ۶۲
بَطین: بزرگ شکم ۱۵۸

بَغْتَأْ: ناگهان ۱۳۳، ۱۴۸

بِیْضَا: وصف آفتاب ۳۵، ۱۰۷

بِیْغُولَه: کنج، گوشه خانه، ویرانه ۱۲۹

تَارْتُقات (کلمه ترکی): جمع تارتُق، تحفه، هدیه ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۴۸

پِلْتَن (کلمه انگلیسی): قطعۀ نظامی پیادگان افراد مسلح پیاده ۴۵، ۵۰،

۵۵، ۵۸، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۳۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷

تِبرِزْد: نبات، قند ۳۸

جَزایِر چِیان: تنگداران ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۶۳، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۱۷،

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۳

جِذوَه: پاره‌ی آتش ۳۶

جِید: گردن ۳۵

جَالَه: چند تکه چوب که به خیک‌های بادکرده بندند و با آن از آب عبور کنند. ۴۶

حَنْطَه: گندم ۳۶

حَوْت: ماهی ۳۶

حِیه: مار ۳۶

حِبور: شاد شدن ۳۴

حَمَام: کبوتر ۹۲

خِیز: قرص نان ۳۶

خَفْتان: جامه جنگ ۳۵

خَفْض: پست کردن، فرود کردن ۱۴۶

خِذْلان: خواری، درماندگی، سستی ۶۳، ۸۹، ۱۰۰

دِیْجور: تاریکی شب، خاکستر رنگ ۶۴

داک (کلمه هندی): پُستچی، پوسترسان ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳

دِخان: دود ۳۵، ۷۲

دِخنه: ارزن ۳۶

دارالبوار: سرای هلاکت، جهنم (در قرآن کریم ذکر شده است). ۳۴، ۵۹، ۶۱، ۶۲

دِیهیم: تاج، افسر، کلاه پادشاهی ۸۳، ۱۲۷

ذْکا: هوشمندی ۳۵

- ذئب: گرگ ۳۶، ۷۳
 ذهاب: بارانهای ریز ۱۵۵
 ركبہ: زانو ۳۵
 رأس: سر ۳۵، ۵۱
 رمح: جمع رماح، نیزه ۴۳
 ریش: پر ۳۶
 زنبورک: نوعی سلاح آن زمان ۴۲، ۵۸
 زنبورک چیان: سپاهیان حامل زنبورک ۴۴
 سید: گرگ ۳۶
 سرخان: گرگ سفیدپوست انگلیسی ۳۶
 سقیم: مریض ۶۷، ۱۱۱
 سمع: جوجه گرگ ۳۶
 شارق: تابان، درخشان، آفتاب ۳۵
 شمس: خورشید، آفتاب ۳۴، ۳۵
 شیمه: خلق، خوی، عادت، نیرو ۳۵
 ششدر: سرگشتگی و حیرت ۶۷، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۷
 شجن: اندوه و غم، شاخه و شعبه
 شهیق: نفس کشیدن ۱۴۶
 صمصام: شمشیر برنده، تیز ۶۱
 صدر: سینه ۳۵
 صرصرنژاد: اسپ تندر ۴۶، ۵۱
 طیره: مرغ ۳۶
 عمود: ستون، چوب خیمه ۳۵
 غیث: باران ۳۵
 غمام: ابر، ابر سفید ۱۵۴
 فراسیان: جمع فراس، شیربیشه ۵۸
 قلذه: پاره جگر ۳۶
 قذف: سنگ انداختن، به بدی نسبت کردن

قطف: پر ۳۶

قادرانداز: وصف سلاح ۴۴، ۵۵، ۹۱

قمقام: امر عظیم، عدد بسیار ۶۱

کربت: حزن، مشقت ۳۵

گردان: گروه یا قطعه نظامی ۳۵، ۳۹، ۴۲، ۷۵، ۷۸، ۹۲

گوره: طایفه، گوره خر ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷

لوح: آنچه پهن باشد، صفحه ۳۵، ۸۱

لحم: گوشت ۳۶

لالی: جمع لؤلؤ، مرواریدها ۳۸، ۵۶، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۵۵

مبلول: نمندار، نمناک، مرطوب ۳۵

مورچل: سنگر ۳۱، ۳۳

مغفر: کلاه خود (زره زیر کلاه) ۳۲

نقی: مغز ۳۶

نهب: غارت، تاراج ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷

یرغو: جریمه، سیاست ۱۱۶، ۱۴۵

هدنه: صلح ۳۵



اشخاص، طوایف، گروه‌ها و ملیت‌ها

آدم [علیه السلام] ۱۲۰	اهل اسلام ۳۳، ۴۹، ۶۶، ۶۸، ۶۹
آخندزاده ملا محمد مسعود ۱۵۶	اهل بدعت ۱۵۴
آل عبا ۱۳۳	ایلچیان ۵۷
ابوتراب ← علی بی ابی طالب (رض)	بابا بیک حجری ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱
اتالیق (قوم) ۱۰۰	بامیزی ۷۵
احمدشاهی ۵۱	بلخیان ۱۱۰، ۱۱۳
احمد مختار ← محمد [صلی الله	بهاء‌الدین (سید) ۷۶
علیه و سلم]	بیاتان ۷۵
اردو ۴۷، ۵۹، ۶۷، ۱۳۸، ۱۶۷	پنجابیان ۵۸
اسحاق زایی ۷۵	پیر محمد خان (سردار) ۲۹، ۴۶،
اعراب ۱۰۱، ۱۰۷	۵۴، ۶۲
افشار ۷۶	پیشدادیان ۱۲۷
افغانیه؛ افغان ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۴	تابعین ۴۹
انگریزی ۱۶۷	تاتار ۱۲۸
الیکوزایی ۷۵	تاج محمد خان کاکر ۷۵
امیر اصلان خان ۷۵	تاجیک؛ تاجیکیه ۸۸، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۷،
امیر حیدر غازی ۸۴	تبع تابعین ۴۹
امیرزادگان ۴۵، ۱۲۴	ترگمانیه (قوم، طایفه) ۱۰۱، ۱۰۳،
انوری (حکیم) ۴۱	۱۴۲، ۱۴۵
اوز؛ اوزبکیه (فرقه، طایفه، سلسله)	تفنگچیان ۲۹، ۹۱، ۱۳۵
۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۲۸،	جان لارنس صاحب بهادر ۱۶۳،
۱۳۳، ۱۴۵	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳

ختم الانبیاء ← محمد [صلی الله علیه و سلم]	جزایر چیان ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۶۳، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۳
خدایار خان (پادشاه بدخشان) ۸۶	جعفر علی (آقا) ۸۳
خلفای راشد (رض) ۴۵	جمعه خان ۱۶۴
درآنی ۷۵، ۸۷	جواله سنگ ۳۰
دُرمَن ۹۱، ۹۸	جیمس صاحب ۱۶۵
دوست محمد خان (امیر) ۳۹، ۷۲، ۸۴	چاپاران ۹۳
ذوالفقار خان (نایب) ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۶۳	چغته (قوم) ۸۸، ۹۱
رؤسای پیشاور ۱۶۴	چولائی ۷۶
رؤسای قطغانیه ۹۷	حافظ شیرازی (خواجه علیه الرحمه) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵
رحمت‌الله بیگ ۹۱، ۹۳، ۹۵	حبیب الله آخوندزاده ۱۵۳
رحمت خان اروکزی ۱۶۴	حبیب خان ۱۶۴
رستم خان اتالیق؛ رستم خان شبرغانی (حاکم شبرغان) ۸۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۵	حضرت خیرالبشر ← محمد [صلی الله علیه و سلم]
رنجیت سنگه؛ رنجیت سنگ ۲۹، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۶۹	حضرت مصطفویه ← محمد [صلی الله علیه و سلم]
ریکایان؛ طایفه ریکا ۸۷، ۱۴۹	حکمت خان (حاکم اندخود) ۱۲۷، ۱۴۵
زمان اروکزائی ۱۶۴	حوشال سنگ ۳۰
زنبورک چیان ۴۴	خاتم الانبیاء ← محمد [صلی الله علیه و سلم]
ساسانیان ۱۲۷	خاتم النبیین ← محمد [صلی الله علیه و سلم]
سجت سنگ ۳۰	ختک ۳۶
سدوزایی ۵۰	

- سرداران پیشاور ۷۷
 سرفراز خان ریکاباشی ۱۴۹
 سعادت خان مهمندی ۷۶
 سعید محمد خان (سردار) ۴۶
 سلطان خان الکوزی ۱۳۳
 سلطان محمد خان (سردار) ۲۹، ۴۶، ۵۱، ۵۹، ۶۷، ۶۸
 سلطان محمد خان بارکزایی (نایب) ۹۵، ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۱
 سلیمان خان ۱۲۶
 سیدالانام ← محمد [صلی الله علیه و سلم]
 سیدالمرسلین ← محمد [صلی الله علیه و سلم]
 سید قاسم صدور ۱۲۶
 سید محمد خان (ظهيرالدوله) ۲۹، ۱۷۱
 سید هاشمی زاده ۶۰
 سیکان ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۴۴، ۴۷، ۵۷، ۶۲، ۶۷
 شاهان افغانستان؛ سلاطین افغانستان ۱۰۸، ۱۱۶
 شاه‌دوله خان (سردار) ۸۷، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹
 شجاع‌الدین خان (میر مزار) ۸۶
 شاه‌مراد بیک خان اتالیق (والی قندوز) ۸۶، ۹۲، ۹۶، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۰
 شجاع‌الملک ۵۱
 شکرالله بیک ۸۸
 شنواری (قوم) ۳۶
 شهاب‌الدین (شیخ) ۹۷، ۱۳۰، ۱۳۹
 شهابت خان ۴۵
 شهنواز خان ۱۶۸، ۱۷۰
 شیرعلی خان (سردار) ۱۷۲
 شیر محمد خان (جنرال، سردار) ۸۷، ۱۶۸
 صاحبان انگریز ۵۸
 ضابطان پشاور ۵۷
 طرق اهل سنن ۱۵۴
 عبدالرحیم بیک قبادیان (رئیس درمن) ۸۶، ۹۲، ۱۲۸
 عبدالسمیع خان (میرزا) ۶۴، ۸۷، ۹۷، ۱۰۶، ۱۳۱
 عبدالشکور خان (سردار) ۸۷
 عبدالصمد خان تبریزی ۴۵
 عبدالله انصار[ی] (خواجه) ۱۳۶
 عبدالله خان اچکزایی ۷۵
 عبدالله خان ازبک ۱۲۲
 عبدالمؤمن خان ۱۲۲
 عرب ۷۵
 عزیزالدین (حکیم) ۶۶، ۶۷، ۶۸

عساکر ۳۲، ۳۷، ۴۶، ۶۳، ۸۷، ۸۸	فوجدار خان علیزایی ۱۶۴، ۱۶۵،
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲،	۱۶۶، ۱۶۷
۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶	فوفل ۷۵
عساکر افغانستان ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۴۵	قبادیان ۱۲۷، ۱۲۸
عسکر خان (میرزا) ۱۷۲	قره خان ۱۲۷
عطر سنگ ۳۰	قزلباشیه؛ قزلباش ۷۵، ۸۷
علمای کرام ۱۵۴	قطاع الطریقان ۱۲۸، ۱۴۸
عَلَم خان ۱۶۴	قطغن؛ قطغنیه ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۸،
علاء الدین خان ۹۲، ۱۳۱	۹۹، ۱۲۷، ۱۲۸
علی بن ابی طالب (رض) ^(۱) (امیر المؤمنین)	کامران (شاهزاده) ۵۰
۱۳۵، ۱۴۰	کرمانی ۷۶
غازیان ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴،	کَفَّار ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۴۷، ۵۷، ۵۹،
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳،	۶۲، ۶۶،
۶۶، ۶۷، ۷۴،	کلبی علی (میرزا) ۳۷، ۸۳، ۱۶۶
غضنفر خان (حاکم میمنه) ۱۶۳،	کمشتر صاحب بهادر (حاکم
۱۷۱، ۱۷۳	پیشاور) ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
غلام حیدر خان (سردار) ۴۵، ۸۶،	۱۶۷، ۱۶۹
۱۶۷	کوچی خان ۴۶
غلیج علی بیک ۹۵	کیورک صاحب انگریز ۴۵
فتح محمد خان (سردار) ۱۶۲	گرگ سنگ ۳۰
فراسیان ۵۸	گلاب سنگه؛ گلاب سنگ (راجه)
فرامرز خان ۸۷، ۸۹	۵۹، ۶۷
فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت	گنج علی بیک ۱۲۷
۱۵۴	گوره (طایفه) ۱۶۷
فقه‌های عظام ۱۵۴	لارد گورنر صاحب بهادر؛ لارد
فقه‌های متقدمین ۱۵۷	صاحب معظم ۱۶۶، ۱۶۷

محمد عثمان خان سدوزایی ۱۶۴،	محشم (کاشانی) ۴۱
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	محمّد [صلی الله علیه و سلّم] ۳۳،
محمد عظیم خان ژمریانی ۱۶۲،	۴۹، ۵۲، ۶۹، ۸۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۱،
۱۷۱	۱۳۸، ۱۵۳
محمد عمر خان (سردار) ۱۶۸	محمد اعظم خان (سردار) ۴۵
محمّدنژاد ۶۰	محمد افضل خان (سردار) ۴۵،
محمد یوسف بیک ۹۶	۵۵، ۶۳، ۱۶۲، ۱۷۳
محمود خان نظام الدوله (والی	محمد اکبر خان (سردار) ۴۵، ۵۵،
سرپل) ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،	۶۲، ۷۱
۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶،	محمد اکبر خان غازی (وزیر) ۸۹
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳،	محمد اکرم خان (سردار) ۸۴، ۸۷
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳،	محمد امیر خان ۴۶، ۱۶۴
مجاهدان؛ مجاهدین ۲۹، ۳۰، ۳۴،	محمد امین بیک نظام الدوله
۳۶، ۴۴، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳	(والی تاشقورغان) ۸۴، ۸۶، ۸۸،
مجتهدین متأخرین ۱۵۴	۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،
مسلمین ۳۷	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۹،
مضرب خان کولابی (بزرگ	۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷،
کولاب) ۸۶، ۱۲۸	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
معین الدین غازی اکبر ۸۵	محمد اوراق؛ ایشان سید محمد
ملا خوشال ۸۸	اوراق (والی بلخ) ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲،
منکباشیان تاشقورغان ۱۲۸، ۱۳۷،	۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳،
۱۳۸	۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶،
موسی خان ۱۶۲	۱۲۷
مهمند (قوم) ۳۶	محمد حسین (آقا) ۶۷
میر اتالیق خان ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰،	محمد صدیق خان (سردار) ۸۷
۱۰۶	۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۲

میر احیاء الدین ۱۶۴، ۱۶۵
میران مزار ۹۱
میر علم خان ۴۶
میر صوفی خان ۹۲، ۱۳۱
میر محمد خان ۴۶
میر والی خان ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹،
۱۰۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۹
نایب عبدالصمد خان (نایب) ۶۲
نبی ← محمد [صلی الله علیه و
سلم]
نفس (اسم شخص) ۸۸
نعیم خان (ناظر) ۱۶۶، ۱۶۹
نوّاب محمد زمان خان (نوّاب) ۶۳
نونهال سنگ ۵۹
والیان انگلستان ۸۴
والیان باجور ۳۶
والیان پشاور ۵۱
هارلن فرنگی؛ هارلن صاحب
انگریز ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۶۷
هاشم خواجه ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷،
۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲
هاشمی نسب ۵۹
هری سنگ ۲۹، ۳۰
هزاره ۷۶، ۱۲۸
یارمحمد خان (سردار) ۵۱
یوسفزایی ۳۶

اماکن جغرافیایی

بلخ آب ۱۲۸	آخورک ۹۳
بنگشات علیا و سفلی ۳۶	آقچه ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۴
بور یادره ۴۶	آق مسجد ۱۶۹
پچپا (قریه) ۲۹	آمویه؛ آب آمویه ۸۶، ۹۱، ۱۰۵
پشاور؛ پیشاور؛ دارالعلم پشاور	۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۲
۲۹، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۴۸، ۵۱	۱۴۵
۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۷، ۶۹، ۱۶۵	آی بیگ ۹۲، ۱۲۹
۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲	افغانستان ۸۴، ۸۶، ۱۰۸، ۱۰۹
پشکن ۱۲۸	۱۱۰، ۱۴۱، ۱۴۲
پنجاب ۵۰	الکای پشاور ۴۵، ۵۸
پیکان دره ۱۰۷	اندخود ۱۲۷، ۱۴۵
تاشقورغان ۸۴، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۷	اولجتنو (قریه) ۱۳۸
۱۰۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷	باریک آب کاریزی ۱۳۵
۱۳۸، ۱۳۹	باجور؛ باجاور ۲۹، ۳۶، ۴۶، ۴۷
تیّه دوآبه؛ تپه جات دوآبه ۲۹، ۳۰	۸۲
تیّه مهمند؛ تپه جات مهمند ۲۹، ۳۰	بخارا ۸۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۸
ترکستان ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۹	۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷
۱۱۶، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۹	بلخ؛ ام البلاد بلخ؛ ام البلاد ۹۹
تهکال ۱۷۰	۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
جلال آباد ۴۴، ۸۶، ۱۷۲	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
جمرود ۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۱	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
جل ۹۳	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶

چمکنی ۵۸	قلعه بلخ؛ قلعه ام‌البلاد ۱۰۲،
چهونی ۱۶۴، ۱۶۸	۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵
چینکی (قریه) ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۴۷	قلعه چچک ۱۴۸
خراسان ۵۰	قلعه چهل‌گری ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۴
خَوَرَم ۹۲، ۹۳	قلعه چینکی ۳۲
خوقند ۱۶۹	قلعه حجر ۸۷، ۸۹، ۹۱
درّه جبه‌کی ۵۵، ۵۶	قلعه سرباغ ۹۲
درّه حجر ۸۸	قلعه صوف ۹۱
درّه خیبر ۳۶، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۸۲	قلعه معروف ۹۳
درّه صوف ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۷	قلعه منگلک ۱۴۸
دشت ۱۰۱، ۱۴۵	قلعه‌نو ۱۳۷، ۱۳۸
دکه ۴۵، ۷۶	قندهار ۵۱، ۵۲، ۵۳
دودنکه میدان ۹۶، ۹۷، ۱۰۸	قندهاری (نام محل) ۴۷
دیره‌جات ۵۱	قندوز ۹۶، ۱۰۶، ۱۲۸
رود باره ۵۸	کابل؛ دارالسلطنه کابل ۲۹، ۴۸،
سرپل ۱۰۳	۵۱، ۷۴، ۱۰۹، ۱۷۲، ۱۷۳
سرماواله ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰	کاریزآب قلعه‌نو ۱۳۶، ۱۳۷
سنگ‌چارک ۱۰۳، ۱۴۱	کاكره و قدمه ۵۶، ۵۷
شبرغان ۸۶، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۴۴	کشکک ۱۰۷
۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸	کشمیر ۵۰
شیخان (مکان) ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۷۴	کناره‌رود ۱۴۲
۷۴	کنداب ۴۶
علی مسجد ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۱۶۳	کنر ۷۶
فیلخانه ۱۱۹، ۱۲۰	کوتل شادی‌بکبار ۵۵
قره‌کوتل (جبل) ۹۳	کوتل لندیخانه ۵۵
قریه سیاه‌گرد ۱۲۹	کولاب ۱۲۸
	کهمرد ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳

گذر سربند آب خلیل و مهمند ۵۷
 لاهور ۵۰، ۵۸
 لعل پور ۴۵
 لودیانه ۱۶۴
 لورنج ۸۸، ۸۹، ۹۰
 مؤمن آباد ۱۲۸
 ماوراءالنهر ۸۴
 مچنی ۲۹
 مزار فیض آثار مولای متقیان ۱۳۱
 منگلک ۱۲۶، ۱۴۶
 ملتان ۵۰
 موی تن ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۲۷
 موی رسول (ص) ۱۰۷، ۱۲۰
 میانه میدان ۹۷
 میمنه ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۷۱
 ناوه کی ۴۷
 نیولعل ۱۶۶
 هرات ۱۷۱
 هندوستان ۵۸، ۸۴، ۱۶۶
 هور گنج ۱۶۹





عبد العلی نور احراری

- متولد شهر هرات در سال ۱۳۲۱ ش / ۱۹۴۱ م
- آموزش مقدماتی در مدرسه دینی فخرالمدارس
- اخذ شهادتنامه بکلوریا در سال ۱۳۴۰ از لیسه سلطان هرات
- لیسانس فاکولته حقوق پوهنتون کابل در سال ۱۳۴۴ ش / ۱۹۶۵ م
- انجام خدمت عسکری در مکتب ضابطان احتیاط در سال ۱۳۴۵ ش
- شمولیت مأمورین رسمی دولت در وزارت مالیه و مربوطات آن در کابل از سال ۱۳۴۶ تا ماه ثور ۱۳۵۷
- آخرین موقف رسمی: مدیر عمومی
- تحصیلات فوق لیسانس در دوران مأموریت در وزارت مالیه به کشورهای پولند هندوستان و انگلستان در رشته پلان گذاری اداره و محاسبه
- بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ با سه رتبه تنزیل موقف به حیث مأمور کنترل میدان هوایی قندهار و سپس به حیث معاون مدیریت عمومی محاسبه در مؤسسه هواپیمایی باختر افغان الوتنه و مدیر عمومی آن مؤسسه
- آخرین موقف: معاون مالی و حسابی مؤسسه باختر و آریانا افغان هوایی شرکت در سال ۱۳۶۵ ش
- ترک مأموریت و مهاجرت به ایران در سال ۱۳۶۶
- همکاری فرهنگی با جبهات جهادی بدون شمولیت تنظیمی
- ورود به هرات با مجاهدین در روز فتح هرات در ۲۹ حمل سال ۱۳۷۱

- اجرای وظیفه معاونیت شورای اقتصادی بطور افتخاری بدون حقوق معاش و کدام امتیاز
- معاون مؤسسه حمایت اطفال انگلستان در هرات
- رفتن به امریکا به دعوت یونیورسیتی پنسلوانیا در سال ۱۹۹۶م
- اقامت در امریکا از آن زمان به بعد

تألیفات و تراجم:

- ۱- ترجمه کتاب «خاک اولیا» اثر رادک سیکورسکی وزیر خارجه کنونی پولند از انگلیسی در سال ۱۳۷۰
- ۲- ترجمه کامل «صحیح البخاری» مشمول ۷۵۶۳ حدیث نبوی (ص) در هفت جلد از عربی در مدت ده سال
- ۳- تحقیق و تصحیح نسخ خطی «منشآت جامی»
- ۴- افغانستان و اتحاد شوروی (ترجمه از انگلیسی)
- ۵- الأدب المفرد تألیف امام بخاری مشمول ۱۳۲۹ حدیث درباره اخلاق و آداب اسلامی (ترجمه از عربی)
- ۶- ترجمه کتاب «سه زن هراتی» اثر Veronica Doublday از انگلیسی، انتشارات احراری، هرات، ۱۳۹۰ش
- ۷- تألیف کتاب امیر علیشیر نوایی (احوال و گزیده آثار)، انتشارات احراری، هرات، ۱۳۹۳ش

رسائل:

- ۸- تألیف «راهنمای آسان حج و عمره»، انتشارات احراری، هرات، ۱۳۸۹ش
 - ۹- تألیف رساله «نماز وتر و دعای قنوت»
 - ۱۰- تحقیق دو رساله عرفانی: ۱۱- رساله «پاسخ»؛ ۱۲- رساله «اربعین منظوم»
 - ۱۲- اربعین نور، ترجمه منظوم ۴۰ حدیث نبوی (ص)، انتشارات احراری، هرات، ۱۳۹۳ش
- و شماری از آثار چاپ نشده